تاریخ مختصر ایران

از اول اسلام تا انقراض زندیان

تالیف

پاول هرن

(در حدود ٤٠ سال قبل)

ترجمه با حواشی و تعلیقات

دکتر رضا زاده شفق

از نشریات کمیسیون معارف

طهران ١٣١٤ هجری شمسی

مطبعه مجلس

تاریخ مختصر ایران

از اول اسلام تا انقراض زندیان

تالیف

پاول هرن

(در حدود ٤٠ سال قبل)

ترجمه با حواشی و تعلیقات

دکتر رضا زاده شفق

از نشریات کمیسیون معارف

طهران ١٣١٤ هجری شمسی

مطبعه مجلس

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۷ موقعیکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه زمامدار امور ریاست وزراء وآقای سلیمان اسکندری وزیر معارف بودند برای مساعدت با نشر معارف بامر و اشارهٔ مقام ریاست وزراء هیئتی مرکب ازده نفر باسم کمیسیون معارف از آقایانیکه اسامی آنها درصفحهٔ مقابل ذکرمیشود معیّن و منتخب شد تا دراین امر تبادل نظر نموده اقدامی راکه مفید ولازم میداند بکند.

هیئت مزبور پس ازمطالعات لازمه نظامنامه‌ای نوشت که بامضاء مقام ریاست وزراء رسید و اجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه درنظامنامه مقرّر است اعانه هائی جمع‌آوری کند و آنرا در امور معارفی عام‌المنفعه بطور الاهمّ فالاهمّ بترتیبی که کمیسیون بنسبت وجوه جمع آوری شده مقتضی بداند صرف نماید. برای مقاصد فوق درابتدای کار مبلغ هشتادو نه‌هزار و هفتصدسی ریال و پنجاه‌دینار اعانه جمع آوری گردید ومطابق نظامنامه دربانك گذاشته شد تادرموقع لازم بترتیب مقرّر بمصرف برسد.

کمیسیون قبلاً در نظر گرفت وسائل تألیف و ترجمهٔ بعضی از کتب مفید که قابل استفادهٔ محصّلین مدارس وسایرین باشدفراهم و ازمحل اعانهٔ جمع‌آوری بطبع رسانیده منتشر نماید. کتبی که تا کنون از طرف کمیسیون تألیف وترجمه شده و بطبع رسیده بقرار ذیل است :

۱ ـ کتاب الفباء تألیف آقای مهدیقلی هدایت

۲ ـ کتاب قرائت برای سال اوّل مدارس « «

۳ ـ کتاب رهنمای آموزکاران « «

۴ ـ کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای عیسی صدیق

۵ ـ تاریخ ملل شرق و یونان	۱۴	ریال
۶ ـ تاریخ رُم	۱۶٫۵	«
۷ ـ تاریخ قرون وسطی	۲۰	«

۸ - تاریخ قرون جدید ،	۲۰	ریال
۹ - تاریخ قرن هیجدهم وانقلاب کبیر فرانسه وامپراطوری ناپلئون ،	۴۰	«
۱۰ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت اول / ۱۱ - تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت دوم } در دو جلد	۵۰	«
۱۲ - تاریخ نادرشاه ،	۵	«
۱۳ - چنگیز خان ،	۹	«
۱۴ - سیاحت نامهٔ فیثاغورس در ایران ،	۵	«

اینك کتاب تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام که نسخهٔ مطبوع آن بموقع انتشار گذاشته میشود پانزدهمین کتاب از دورهٔ نشریات کمیسیون معارف است.

اعضاء کمیسیون ازاینکه در مرحلهٔ توسعهٔ اطلاعات وتهذیب افکار قدمی چند پیشرفته و در نتیجهٔ جدّیت متمادی خدماتی انجام داده‌اند بسی خشنود بوده و امیدوارند درآتیه نیز بنشر کتب نافعه موفّق شوند وحتّی‌الامکان بترتیب مؤثّر و سودمندی که در نظر دارند وسایل استفاده را فراهم آورند. رئیس کمیسیون معارف

محمود علامیر

اسامی اعضاء اوّلیه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجّی نام خانوادگی آقایان

آقای سلیمان میرزا اسکندری

مرحوم میرزا احمدخان بدر (نصیرالدّوله)

آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیرالدّوله)

آقای میرزا حسینخان پیرنیا (مؤتمن الملك)

آقای میرزا سیّد محمّد خان تدیّن

آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی

آقای حاج میرزا محمودخان علامیر (احتشام السّلطنه)

آقای دکتر محمّدخان مصدّق (مصدّق السّلطنه)

مرحوم میرزا اسمعیل خان مرتضائی (ممتازالملك)

آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (مخبرالسّلطنه)

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای سلیمان اسکندری

آقای یوسف اعتصامی

آقای حسن پیرنیا

آقای سیّد محمّد حجازی

آقای ابراهیم حکیمی

آقای احمد سعیدی

آقای ارباب کیخسرو شاهرخ

آقای محمود علامیر

آقای مهدیقلی هدایت

آقای رضاقلی هدایت

حاصلات فروش کتب مشروحه فوق بمصارف تألیف و ترجمه و طبع کتب سودمند دیگر خواهد رسید.

دیباچه

قرن نوزدهم میلادی قرن ظهور شمارهٔ بزرگی ازدانشمندان شرقشناس وایران شناس المانی بود که تحقیقات و تتبعات موشکافانهٔ آنهادر تاریخ و زبان و ادبیات ایران بی گزاف نمونهٔ کامل ترقی علوم وپیشرفت هوش و دانش در عصر ما است .

ذکر نام این بزرگان که بعضی از آنها مانند « زاخاو » و « مارکوارت » و « ندلکه » تاسنوات اخیر زنده بودند خودفرصت دیگر و موقع بهتری میخواهد تاحق آن استادان بزرگ چنانکه شاید گزارده آید .

یکی ازآن دانشمندان **پاول هرن** « Paul Horn » مؤلف مأسوف علیه این رساله بودکه اینك برحسب دستور کمیسیون محترم معارف ترجمهٔ فارسی آن تقدیم هموطنان محترم میشود . **پاول هرن** تالیفات ورسالات دیگر سودمند در تاریخ ادبیات و زبان و لغت ایران انتشار داده که جمله دلیل باهر وقوف و دانش پژوهی او است .

هرن رسالهٔ حاضر راکه خلاصه تاریخ ایران بعداز اسلام است برای منضم شدن بکتاب معروف فقه‌اللغهٔ ایران که مجموعهٔ تحقیقات عده‌ای از مستشرقین بزرك است تألیف نموده وازاین لحاظ نظرش باختصار بوده است ، با اینهمه چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه خواهند کرد گذشته از آنکه اجمال خوبی ازتمام تاریخ بعد از اسلام ایران تهیه کرده ، بعض مطالب ناگفته ونکات ناشنفته نیز در طی فصول این کتاب کوچك بیان نموده که بارزش وسودمندی آن می افزاید . چیزیکه دراین کتاب بسیار مفید است وبرای تتبع درتاریخ ایران ضرورت دارد آمدن نام تألیفات مهم شرقی وغربی راجع بموضوع است در آخر هر فصل و هیچ دانشمندی از آن بی نیاز نخواهد بود .

چون در ضمن ترجمه نامها و مطلبهائی پیش آمد که محتاج توضیح بود و یکی دو جاهم مختصر زلتی درقول مؤلف مشهود گشت ناچار بضم حواشی پرداخته ودرآن ضمن گاهی یکی دو خلاصهٔ تاریخی نیز بتوضیحات افزوده شد و محض مزید فایده یك فهرست طبقات سلاطین و امرا با فهرست کتابها ونامها بآخر کتاب الحاق گردید .

در خاتمه لازمست گفته شود که اصل کتاب سلسله وقایع را تا اوایل سلطنت مظفرالدین شاه آورده ولی چون تاریخ آن سلاله درکتاب کامل نبود قسمت قاجاریان ازطرف کمیسیون محترم حذف شد .

طهران - ۱۳۱۴ ، دکتر رضا زاده شفق

تاریخ

ایران بعد از اسلام

بسمه تعالی

مقدمه

مؤلف این کتاب اعتراف میکند که این تاریخ ناقص و نارساست و اگر ضرورت درکار نبود این اقدام را نمیکرد. درصورتیکه تاریخ مختصر بعد از اسلام ایران بسبک علمی خوبی درقاموس العلوم انگلیسی [1] ثبت شده جا داشت که در کتاب فقه اللغه ایران [2] هم این چنین خلاصه تاریخی نوشته شود با اینکه پیداست انجام این وظیفه بس دشوار است.

باید گفت هنوز تألیف یك تاریخ مفصّل و کامل ایران که جایگیر کتاب ملکم خان [3] باشد تقریباً محال بنظر میآید زیرا مقدّمات برای تهیّهٔ چنان تاریخی فراهم نیامده و قسمتی از مآخذ کلی مهمّ هنوز بشکل نسخه های نادر خطّی مانده

---

۱ - قاموس العلوم انگلیسی معروفترین قاموس عمومی دنیا است، این کتاب مشهور نخستین بار بسال ۱۷۶۸ در سکوتلند انگلستان در سه جلد طبع شده وبتدریج مجلّدات آن افزود وتاجنگ عمومی یازده چاپ خورد و این طبع یازدهم در بیست و نه جلد انتشار یافت. آخرین طبع آن طبع چهاردهم است که حاوی جدید ترین مطالب علمی و ادبی وتاریخی و دینی وسیاسی و دیگر فنون است و در تألیف آن سه هزار تن از نامیان علماء وسیاسیّون عالم شرکت کرده‌اند و آن در بیست و چهار جلد بخطّ ریز است که هر جلد قریب هزار صفحه دارد، جلد بیست وچهارم مشتمل فهرست عمومی و نقشه های متعدّد و مفید میباشد.

۲ - فقه اللغه ایران کتاب مفصّل نفیسی است در دو جلد که از طرف عدّه ای از مستشرقین درجهٔ اوّل آلمان در سالهای ۱۸۹۵-۱۹۰۴ تألیف یافت وآن محتوي تحقیقات علمی بسیار مفید لسانی وادبي وتاریخی مربوط به ایران است که این تاریخ مختصر ایران هم از آنکتابست (رجوع شود بفهرست کتابها) [2].

۳ - اسم صحیح این شخص ملکولم Sir John Malcolm بوده که درزمان فتحعلی شاه بسمت نمایندگی انگلیس بایران آمده وتاریخ ایران را بزبان انگلیسی تألیف کرده و آنرا در سال هیجدهم سلطنت فتحعلی شاه یعنی حدود ۱۲۲۹ هجری تقریباً بختام آورده است، بعد میرزا اسمعیل حیرت نام آنرا در بمبئي بفارسی ترجمه نموده (رجوع شود بفهرست کتابها) [1].

و بدست آوردن آنهم بر هر کسی آسان نیست . فقط ملاحظات و تحقیقات متفرّقه بطور پرا کنده موجود است که میتوان از آنها استفاده نمود. از آنجمله است مطالب فهرستهای نسخ خطّی کتابخانه‌ها مخصوصاً فهرست (ریو) [1] .

کسی که میخواهد امروز تالی ملکم خان باشد مجبور است از وقایع ادوار کوتاه تاریخ ایران حتّی از حالات حکومتهای کوچك محلّی نیز اطّلاع حاصل نماید، مثلاً از ظهور حکومت الغ باربیك (که مدّاحی او را پادشاه نیز نامیده) اطّلاع حاصل کند. این شخص با انقراض حکومت پهلوانیان [2] کسب اقتدار کرده و درقلعه کوچك فرّزین * مقرّ یافته بود (رجوع کنید : بفهرست نسخ خطّی فارسی در بریتیش موزیوم تألیف رِیو ، ج ۱ ، ص ۱۵۸).

بدیهی است که تهیّهٔ یك تاریخ با این گونه دقّت و تفصیل عمری زحمت لازم دارد و در اینموقع منظور اصلی تألیف یك ملخص تاریخی است که امّید است ازین مؤلّف ساخته شود ومطلوب واقع گردد . این مختصر در نظر اشخاصیکه

---

۱ ـ این فهرست مرکّب است از سه جلد اصلی ویك جلد متمّم وبرای تاریخ وادبیّات ایران از بهترین مأخذهاست زیرا گذشته از اینکه مؤلّف آن اسم و عنوان قریب دوهزار و هفتصد نسخه خطّی فارسی موجود در (بریتیش موزیوم) لندن را بتفصیل ذکر کرده و نام و نسب مؤلّفین را شرح داده نیز معلومات تاریخی مختصر و مفیدی در هرمورد بر آن الحاق نموده است (رجوع شود بفهرست کتابها)[8] .

۲ ـ بنا بروایت ابوالشرف ناصح جرفاذقانی مترجم تاریخ یمینی که معاصر ومدّاح الغ باربیك بوده بعد از وفات محمّد بن شمس الدّین ایلدگز (۵۸۱ هجری) از اتابکان آذربایجان الغ بار بیك آی ابه ازغلامان اتابك مذکور با همدستی زبردست دیگری موسوم بمغازی بیك آینُغُش برضدّ مدّعیان حکومت و ظاهراً بقصد حفظ سلطنت درخاندان اتابکان بر خاسته وقلعه فرّزین * را مرکز کار خود قرارداده بود . مقصود مؤلّف از پهلوانیان اتابکان آذربایجان است . لقب محمّد بن شمس الدّین دوّمین حکمران این سلسله جهان پهلوان بوده وگویا بهمین مناسبت بعضی حکمرانان این سلسله را با لقب پهلوان عراق میخوانده اند (کتاب التوسل الی الترسّل[2] ص ۷۹-۷۸) ولی اطلاق تسمیه پهلوانیان بتمام سلسله حکمداران این خاندان در تواریخی که دسترس بود دیده نشد . مؤسّس اتابکان آذربایجان شمس الدّین ایلدگز از غلامان سلاجقه عراق بود و درحدود ۵۴۲ درآذربایجان بحکومت نشست، درزمان اخلاف او عراق نیز تابع آنها شد .

* ـ فرّزین بافتح اوّل و تشدید ثانی وکسر زا و یاء ساکنه ونون نام قلعه ایست در حدود دروازه کرج مابین همدان و اصفهان « یاقوت » .

در اقسام و جزئیّات تاریخ ایران بصیرت دارند بسیار ناقص جلوه خواهد کرد زیرا نظر من بکلّیّات بوده و از کتب و مآخذی که دیده یا خودم آنهارا تدوین و تصحیح نموده ام تنها خطوط اساسی را گرفته ام و اگر کسی که از من بیشتر واقف است تاریخ بهتری بوجود آورد البتّه موجب امتنان خواهد بود .

از یك زبانشناس السنهٔ قدیم یونان و روم هیچوقت مردم انتظار تألیف تاریخ یونان و روم را ندارند ولی از مستشرق هر گونه چشم داشت در میان هست و با اینکه منطقه کار و معلومات یك ایران شناس از آن یك یونان شناس یا لاتین دان وسیعتر است باز اورا فقط بچشم یك متخصّص می بینند. از طرف دیگر زبان شناسان یونانی و لاتینی را کتابها و مصالح گوناگون دسترس است ولی کسیکه مثلاً در زبان فارسی جدید تحقیقات میکند کتابها و مصالح مقدّماتی راهم خودش باید تدوین و تألیف نماید. تا یکنفر تنها این گونه کار کرده و تهیّه مقدّمات نماید عمرش میگذرد و مویش سفید میشود و مصالح بسیار سودمندی را که فراهم آورده بود بکار نبرده دار فانی را بدرود میگوید، آنگاه اگر هم این تحقیقات بدست کسی افتاد سودی بر وی نمیآرد اینك نمرهٔ کار چندین ساله یکباره بهدر میرود وبدیهی است که اینگونه خسارت در وادی شرق شناسی که علم تازه ایست بسیار مؤثر و محسوس است زیرا تحقیقات تازه در مشرق زمین خیلی محدود است. باید گفت بعض تألیفات مخصوصی راجع بقواعد السنهٔ شرقی مانند آنهائیکه دربارهٔ یونانی ولاتینی نوشته شده است نهایت لزوم را دارد ولی دراین مورد ما باید آنگونه خدمات را بشاگردان مدارس مشرق زمین واگذار کنیم ودر واقع جادارد موضوعهائی از این قبیل در آن مدارس بطور مسابقه بمحصّلین معیّن گردد تا در آن بابها تحقیق و مطالعه نمایند. شاید تأسیس اینگونه مدارس بمناسبت مآخذ و کتبی که هست در قاهره و هندوستان آسانتر دست دهد. مطلب دیگر که در تألیف علوم شرقی بنظر میآید عبارتست از: لزوم واهمیّت تهیّه فهرست در خاتمهٔ کتب

مثلاً کتابی مفید مانند مرآت البلدان محمّد حسن خان [1] نبایستی بدون فهرست اعلام انتشار یابد وناچار اشخاصی درتهیّهٔ چنین فهرستی میتوانند ازعهده برآیند. اگر فهرست اعلام یاقوت طبع وستنفلد [2] نبود ده یك فائده ای که حاصل است بدست نمیآمد، اینکه کتاب حاج خلیفه طبع فلوگل را دو باره در مشرق چاپ کرده وجلد آخر آنرا حذف کرده اند میتوان گفت قسمت بهتر کتابرا بدور انداخته اند [3]. دراین مختصر که اینجانب بتهیّهٔ آن قیام نموده ام همین عمل اختصار و تلخیص کار سختی است، با اینهمه دقّت کامل در آن بکار رفته. در مواردیکه بزعم مؤلّف موضوعهای نسبةً تازه‌ای درمیان بود مطالب قدری مشروحتر مذکور افتاد. نیز در تعیین سنوات تاریخی در جاهائیکه روایات دیگر هم موجود بوده است بذکر یکی که بنظر مؤلّف صحیح ترآمد اکتفاءشد ولی خواننده نبایداین

۱ - محمّد حسن خان پسرحاج علیخان مراغه ای ملقّب باعتمادالسّلطنه معاصر ناصرالدّین‌شاه واز درباریان وی بود، مجلّدات زیادی در تاریخ وجغرافی تألیف کرده یا دستور تألیف آنهارا داده. مرآة البلدان جغرافی است که از معجم البلدان یاقوت اقتباس نموده وجلد اوّل آنرا بسال ۱۲۹۳ هجری تألیف کرده است، چند جلددیگر برآن افزوده ولی درآنها رعایت ترتیب نکرده ازجغرافی بتاریخ و از تاریخ بجغرافی منتقل شده.

۲ - شهاب الدّین ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرّومی البغدادی تألیف مهمّ جغرافیای خود را که موسوم است به معجم البلدان ودر ۲۸ کتاب مطابق بیست و هشت حرف الفبا نوشته شده بسال ۶۲۱ تمام‌کرده، کتاب مزبور تنها از لحاظ معرفت تمام بلاد مهمّ‌تاریخ اسلامی‌مفیداست بلکه اسامی‌عدّهٔ زیادی ازمشاهیر هرشهر وقصبه نیز درآن‌آمده وازاین‌جهت بقیمت آن‌افزوده‌است، چاپ اروپای این کتاب بهمّت وستنفلدآلمانی Wustenfeld درشش‌جلد است وفهرست کاملی‌دارد. تألیف دیگرنامی وسودمندیاقوت عبارت‌است‌از: ارشادالاریب فی‌معرفةالادیب‌مشهور به معجم‌الادباء که محتوی اسامی وشرح حال مشاهیر ادبای اسلام است (رجوع بفهرست کتابها) [۴].

۳ - مصطفی بن عبدالله مشهور بحاج خلیفه وکاتب چلبی از مؤلّفین نامی عثمانی قرن یازدهم هجری‌است، تألیف معروف او که مقصود مؤلّف است موسوم است بکشف الظّنون عن اسامی الکتب والفنون. مؤلّف در جمع آوری اسامی‌کتب اسلامی و شرح و تعریف آنها در این‌کتاب بیست سال زحمت کشیده و بالغ بر چهارده هزار وپانصد کتاب عربی و فارسی و ترکی‌را نام‌برده، کشف الظّنون چاپ مشرق و اروپا دارد و چاپ اروپا باهتمام مستشرق آلمان فلوگل Flügel در هفت جلد بزرگ بعمل‌آمده، وفات حاج‌خلیفه بسال ۱۰۶۷ هجری دراستانبول اتفاق افتاده، ویرا در تاریخ وجغرافی‌و تراجم احوال تألیفات دیگری‌است.

روّیه را همیشه دلیل صحّت تواریخ این کتاب شمارد، بسا میشود که سنوات دیگر درست‌تر میآید. راجع باین قسمتها مؤلّف از کتاب موسوم به « اسلام‌درمشرق ومغرب زمین » تألیف مولّر [1] استفاده زیادی کرده چنانکه در طیّ مطالب‌متن دیده خواهد شد.

درپایان ادوار مختلفه ذکرخلاصه ای از کتب ومراجع خطّی‌فارسی‌سودمند دیده شد. گرچه از شرح طبع و ترتیب آنها احتراز و این‌کار بعهدهٔ فهرست ها واگذار گردید. بدیهی است تمام نسخ که مذکور افتاده بدست مؤلّف نرسیده نهایت‌ذکری ازآنها شده تادیگران حتّی‌الامکان رجوع نمایند، مثلاً محقّق‌اختصاصی باید بمطالبی که در مجالس المؤمنین [2] راجع بسادات مشعشعین‌خوزستان و کوه گیلویه چنانکه در ص ۱۳۱ یادداشت ۲ فهرست مورلی آمده است رجوع نماید و ما در اینجا متعرّض بذکر آن نشده ایم درا‌ستفاده از فهرست ها‌ی مختلف از

---

۱ - این‌کتاب از تواریخ‌بسیار مفید وجامع‌اسلام‌است، مؤلف‌آن اوگوست مولّر درتاریخ‌اسلام اهل خبره ودارای ذوق وبصیرت بوده، دراین رشته ازپیش قدمان محسوب ودر ردیف [شپرنگر] و [نُلدکه] و[مویر] معدود است، تألیف مذکور اوّلین بار بسال ۱۸۸۵ میلادی دردوجلد بزرگ انتشار یافت و این نیز نگفته‌نماند که مولّر درنتیجه تحقیقات خودحضرت محمّد‌ص را دردعاوی‌نبوّت خویش صادق میداند چنانکه دراین باب استاد نُلدکه هم باوی هم عقیده است.

۲- مجالس‌المؤمنین‌کتاب مفیدی‌است درشرح حال مشاهیر شیعه ازاوّل‌اسلام تا دورهٔ صفویه و تالیف‌آن درسالهای ۱۰۱۰ - ۹۹۳ یعنی‌در زمان‌صفویه‌بعمل‌آمده، مؤلف‌آن نوراللّه بن سیّدشریف المرعشی‌شوشتری معروف بقاضی‌نوراللّه شوشتری از وطن‌خود بهندوستان رفته ومجالس‌المؤمنین را درآنجا درشهر لاهور تألیف نمود ، این کتاب نفیس مرکّب است ازیك مقدّمه ودوازده‌مجلس که حاوی‌شرح حال امراء وبزرگان و سلاطین و شعراء و ادباء ومشاهیر شیعه‌است . شرح ظهور سادات مشعشع درمجلس هشتم جهه چهاردهم این‌کتاب آمده‌است . مؤسّس عمدهٔ‌نهضت مشعشیان سیّد محمّد بن فلاح بود ودعوی‌مهدویّت داشت، درهر صورت وی واولادش ازغلاة شیعه بودند و در مائه یازدهم هجری‌در حدود خوزستان و بصره و حویزه و واسط تا کوه گیلویه قیامها و جنگها وخونریزیها کردند (برای‌مآخذ های دیگر راجع باین طایفه رجوع شود بکتاب‌آثار الشیعة الامامیه تألیف‌عبدالعزیزجواهر الکلام ترجمه علی‌جواهرالکلام‌ص۱۹۲-۱۹۶ ایضاً تاریخ خوزستان تألیف آقای کسروی) از فهرست های مفیدی‌که برای‌ثبت کتب اسلامی درمغرب‌زمین انتشاریافته ، یکی نیز فهرست مشروح نسخ خطّی تاریخی فارسی و عربی موجود در کتابخانه انجمن آسیائی همایونی انگلستان و ایرلند تألیف مورلی است [4].

امعان نظر بفهرستهای کتابخانه های استانبول هم غفلت نشده . البتّه ذکر سادهٔ عنوان فهرست ها با اینکه از مسکوت ماندن آنها بهتر است زیاد هم مفید نیست، مثل اینکه شخصی درجائی بخواند که در کتابخانه‌ای کتابی موجود است باسم اولاد نامه چنگیز خان و توضیحی دیگر در آن نباشد (اتفاقاً از این کتاب دو نسخه در کتابخانهٔ انجمن آسیائی بنگاله هست) اگر وقتی یك فهرست مفصّل مفید تاریخی از طرف شفر[1] انتشار یافت البتّه اطلاعاتی که در این کتاب داده شده است از روی آن فهرست تکمیل میشود، درخاتمه باید گفت که در این کتاب عناوین آثاری که نسخ خطّی آنها درست معیّن نشده ذکر نگردید .

این نیز گفته شود که یك فهرست مخصوص راجع بکتب موجود در ایران توسّط (شواب) تهیّه شده M. Schwab:Bibliographie Persanne Paris 1825. و این کتاب بسیار ناقص است و پر از اغلاط چاپ شده.

مأخذهای عمومی تاریخ ایران :

الف ـ کتابهاي فارسي(تنها کتابهای مهم ذکر میشود) ،

بلعمی : تاریخ طبري (ازمتن عربی طبري بفارسی ترجمه شده ووقایع آن تامرگ خلیفه المکتفی ۲۹۵ هجری آمده و اضافاتی بر آن شده است) .

ابوعمرعثمان منهاج : طبقات ناصری (این کتاب را H. G. Raverty در 1881 ازفارسی بانگلیسی ترجمه کرده و مطالب زیاد دارد، رجوع شود به ج ۲ ص۸٦۸ یادداشت یك وص ۹۳۹ یاد داشت شش .

رشیدالدین طبیب : جامع التواریخ (تاسنهٔ ٤-۱۳۰۳ میلادی مطابق ٤-۷۰۳ هجری ، مأخذ مهمّی برای مغول).

بناکتی: روضة اولي الالباب (تا آخر سال ۱۳۱۷ میلادی - ۷۱۷ هجري) .

قزوینی : تاریخ گزیده (تا۱٤۰۰-۸۰۸ه) رجوع بفهرست بودلین[اِته شماره ۳۲] .

ابن معین : فردوس التواریخ (در٦-۱٤۰۰-۸۰۸-۹ ه تألیف شده) نسخهٔ خطّی خود مؤلف در کتابخانه دولتی پترزبورك است [رجوع به دورن نمره CCL XVII] .

حافظ ابرو : زبدة التواریخ (تا٦-۱٤۲۵=۸۲۹-۳۰ ه [رجوع : روزن مدرسه السنه شرقي Inst. Langu. Orients، پترزبورك نمره ۷] .

میرخواند : روضة الصّفا (تا ۱٤۹٤=۹۰۰ه) .

خواندمیر : حبیب السّیر (تا ۱۰۲۳=۹۳۰ ه) .

---

۱ ـ Charles Schefer.

فصیح خافی (خوافی) : مجمل فصیحی (تا ۲-۱۴۴۱-۶-۸۴۵ه) در انجمن آسیائی بنگاله هم موجود است [رجوع D۳۷۸ ص ۴۳۹] .

قاضی احمد غفاری : جهان آرا (تا ۱۵۷۵-۹۸۳ ه) .

محمد مصلح الدین لاری : مرآة الادوار و مرقاة الاخبار (تا ۷ - ۱۵۶۶ - ۰ - ۹۷۴ ه) .

عبدالکریم الخ : زبدة التواریخ (تا ۱۸۰۱-۱۲۱۶ ه)، در زمان سلطنت اکبرشاه در هند عدّه ای تاریخی بنام **تاریخ الفی** تألیف کردند (۲-۱۵۹۱-۱-۱۰۰۰ه)، همچنین درزمان این پادشاه **محمدطاهر سبزواری** : روضة الطاهرین (تا۱۶۰۲-۱۰۱۱ه)، ایضاً تواریخ عمومی دیگر از طرف مؤلفین مغولی که مخصوصاً قسمت های راجع بمغول آنها مهم است تألیف یافت [رجوع : تاریخ **الیوت داوسن** Eliot - Dowson] .

حیدرابن علی حسینی رازی : (تاریخ عمومی تا ۱۶۱۹-۱۰۲۹ ه) .

دردورهٔ قاجار نیز تواریخ متعدّد عمومی تألیف یافته ازذکر تواریخی که غالباً از اقتباس والتقاط از کتب دیگر شده مانند **خلاصة الاخبار خواندمیر** (خلاصه ازروضة الصّفا) و لب التواریخ **یحیی قزوینی** و نظام التواریخ **بیضاوی** و غیره خود داری شد. ازکتبی که ظاهراً تاریخ عمومی بوده و در حقیقت مخصوص یکدوره اند در ضمن آثار و اخبار آن دوره نام برده شده است مانند: جواهر الاخبار **بوداق قزوینی** که برای دورهٔ صفویّه مفید است . مناسب است در این موقع ازجنّات الفردوس **میرزا محمد** (که جدولهای تاریخ عمومی است تا ۱۷۱۴-۱۱۲۶ ه) ذکری شود [1] .

ب : کتب اروپائی تاریخ ایران : ملکولم لندن ۱۸۱۰ (که درتحت عنوان، تاریخ ایران نواب سرجان ملکم بفارسی ترجمه شده) .

کتاب دوبه L. Duboux : موسوم به La Perse (در ضمن L'univers Pittoresque پاریس ۱۸۴۱) .

تاریخ ایران تألیف مرخم :

Cl. R. Markhom A. general Sketch of the History of Persia, London 1874

گلدسمید Goldsmid : تاریخ ایران درقاموس العلوم انگلیسی تحت کلمه ایران جلد ۱، ص ۶۰۳-۶۳۱ (۱۸۸۰) .

موللر : اسلام در مشرق ومغرب، برلین ۷۰ - ۱۸۸۰ - ایضاً رجوع کنید به سلاله های اسلامی لین پول Lane Pool: Muhammedan dynasties, London,1894.

---

۱ - برای تفصیل این کتب ، گذشته از فهرستهائی که ذکر شده رجوع شود بفهرست نسخ خطّی کتابخانه بودلین تألیف زاخاو واِته .

۴ـ اوضاع عمومی ایران در زمان فتح عرب و بعد از آن

در سال ۶۴۰ و بقولی ۶۴۱ یا ۶۴۲ میلادی (۲۱ یا ۲۲ ﻫ) دولت ساسانیان بعد از آنکه زیاده بر چهارصد سال حکومت کرده بود در نتیجهٔ جنگ نهاوند که اعراب آنرا فتح الفتوح نامیدند منقرض گردید و آخرین پادشاه این خاندان بعد از ده سال زندگانی فراری و پس از عقیم ماندن اقداماتی که برای بدست آوردن مملکت از دست رفتهٔ خود نموده بود درقسمت شمال شرقی بدست قاتلی طعمه مرگ بینامی گردید. با این وقعه گرچه هرگونه عملیات منظّم دولتی برضدّ فاتحین توقیف شد، ولی مخالفت ومقاومتهای محلّی درنقاط مختلف مملکت دوام نمود، زیرا با اینکه اعراب بواسطهٔ لشکرکشیهای بسیاربنقاط بعیدهٔ مملکت راه یافتند وبجای آتشکده های زرتشتی گنبد ها و مناره ها برپا کردند بازسرزمین ایران پهناور تر از آن بود که اهالی دور دست نیز مطیع و منقاد جنگاوران تازی گردند و آئین نیاکان و سلالهٔ شاهان خودرا بآسانی فراموش نمایند. از طرف دیگر مسلمین پیروان دین زرتشت را بتغییردین وادار نکردند و آنها را در ردیف یهود و نصاری محسوب داشتند و بقول قرآن شریف آنها را مانند اهل کتاب دانستند و در باقی ماندن در عقیدهٔ اجداد خود مخیّر داشتند. مدّتی بعد بود که دین زرتشت دوباره مورد اعتراض گردید و پیروان او پراکنده و پریشان گشتند و از آزار و فشار سختی که از طرف هموطنان مسلم خود میدیدند مجبور بترك وطن شدند وراه هندوستان پیش گرفتند و امروز قریب ۹ هزار تن ازآنها درآن سامان مقیمند وموقع محترمانه ای درآن دیار دارند و قریب ده هزار زرتشتی هم در ایران مخصوصاً در یزد وکرمان اقامت دارند که در پیروی ازدین خود آزادند.

از لحاظ دینی تنافر ایرانیان نسبت بعرب کم بود، حتّی فوج فوج داخل در

دین اسلام میشدند . با اینهمه در سایه همین تنافر جزئی بود کـه مذهب تشیّع قوّت گرفت و ایران را مرکز شیعه و کانون توجه نصف عالم اسلام قرار داد کو اینکه تاریخ تشیّع خالص ایران ازدوره صفویه شروع میکند. همچنین دراثر این تنافر بود که ایرانیان در اغلب احوال ازمعتقدات رسمی اسلامی انحراف جسته بمذاهب وفرق نوظهور گرویدند. (پیزی) در کتاب خود موسوم بتاریخ شعر ایران جلد اوّل ص ۲۷ در تلو عقیده دارمستتر (که گویا در کتاب خود موسوم بتاریخ ایران[1] مطبعه پاریس ۱۸۸۵ ـ اظهار کرده) چنین گوید که قبول دین اسلام برای ایرانیها آسان میآمد زیرا کافی بود فقط بجای هرمز کلمه مقدّس الله و بجای اهریمن شیطان و بجای زرتشت ابراهیم خلیل الله گفته و در بقیّه بطور کلّی درعقاید قدیمی خود که بعقاید اسلامی شبیه بود باقی بوده باشند، ولی حقیقت امر اینکه اگر بخواهیم موافق این قول ازحیث بعضی معتقدات مانند عقیده بعث بعدالموت و بهشت و دوزخ و قضا و قدر و نظایر آنها شباهتی را در بین قرآن شریف وآوستا قائل بشویم این شباهتها غالباً ظاهریست واین دودین دراصل نسبت بهم همان اندازه بیگانه اند که کیومرث به آدم یا زرتشت بهابراهیم .

فتوحات و استیلای عرب بموجب آنچه درفوق اشاره شد درنقاطی بمقاومت برخورد و سپهبدان و مرزبانان با فاتحین مخالفت وجنگ کردند و بعضی ازحکام محلّی صلح منفرد نمودند وبا این ترتیب باوجود استقرار خلافت عرب حکومتهای محلّی در ایران وجود داشت ودر واقع تاریخ این مملکت تاظهور سلطنت صفویه که ایرانرا بار دیگر کاملاً متّحد نمود عبارت بود از تاریخ حکومت سلاله هـای متعدّد از نژاد شاهان گذشته با سلطهٔ غاصبین و غلامان که توأم با خلافت عرب

۱ ـ تاریخ ادبیات ایران تألیف پیزی نه تنها در ایتالیا بلکه درتمام اروپا باحسن انسجام واحتوای مطالب مفید وملاحظات ومطالعات دقیق مشهوراست. مؤلف گذشته ازقسمت تاریخ شعر وشعرای ایران از سبک فارسی و منصب تصوّف و نفوذ امثال فارسی در زبان ایتالی و مناسبت روحی در بین متصوّفین ایران واروپا بحث کرده(۵). مشارالیه آثار دیگردارد که ازآنجمله است تاریخ ادبیات عربیه باتتبعات زیاد ، دارمستتر نیز از علما و مستشرقین معروف فرانسه است که کتابها ومقالات زیاد راجع بایران تألیف نموده است و از آنجمله آوستا را ترجمه کرده ومقدمه ای مفید بر آن افزوده . نیز ازتحقیقات مفید او کتاب تتبعات ایرانی است(۶) .

و بعد از انقراض آن در ایران فرمانروائی میکردند و هر یکی بفراخور حال در حدود قدرت خود قسمتی از مملکت را تصرّف کـرده و حکومت ارثی بر قرار نموده بعد جای خود را بقویتران از خود باز میگذاشتند.

بعد از وقعهٔ فتح الفتوح اعراب با لشکر کشیهای سریع ری و قومس و زنجان و آذربایجان را بسال ۲۲ ﻫ، فتح وسال دیگر همدان و قم و کاشان و اصفهان را تسخیر کردند[1]. درخصومت ایرانیهانسبتا بفاتحین این بس که یکی از ایرانیان موسوم به فیروز خلیفه عمر را در ٦٤٤ میلادی (۲۳ ﻫ) بکشت وسبب ظاهری قتل آن بود که عمر شکایت اورا که از دست صاحبش المغیره پیش او آورده بود اعتنا نکرد[2].

خلاصه آنکه فتح ایران برای عربها کار آسانی نبود و مستلزم جنگهای سخت بود حتّی بعضی جاها را مانند استخر در ظرف سالهای ۲۹ و ۳۰ هجری دوبار تصرّف کردند، مخصوصاً درسواحل جنوبی بحرخزر کامیابی اعراب کمتراز جاهای دیگر بود. دراین قسمتها بعض ولایات مانند دیلم و طبرستان وجرجان (گرگان) در زمان ساسانیان هم نوعی استقلال داشتند و مردمان رشید نستوه این سامان در این موقع نیز حاضر دست کشیدن از آزادی خود دربرابر تازیان نبودند، هم چنین سیادت عرب در ایالات شرقی و شمال شرقی مانند زرنج (سیستان)[3] و هرات

۱ ـ درترتیب فتح شهرها و سالهای وقعه بین مورّخین مانند طبری واقدی وبلاذری و مسعودی ودینوری و غیرهم اختلاف موجود است.

۲ ـ کنیهٔ مشهور این شخص درتواریخ مانندطبری ومروج‌الذّهب مسعودی ابولوءلوءة واسمش فیروز ضبط شده ، غلام المغیرة بن شعبه بود ، عمررا درمدینه موقع نماز باچند زخم خنجر بکشت واین وقعه در اواخر ذی‌الحجّه سال۲۳ اتفاق افتاد. درطبری ومروج‌الذّهب اورامجوسی از نهاوند گفته اند (رجوع شود بتاریخ طبري (٦) وقایع سال ۲۲ و کتاب خلافت تألیف موير (٦) ص ۱۸۷ ومروج الذّهب مسعودی (۷) چاپ فرنگ، ج ٤ ص ۱۹۱ الخ).

۳ ـ زَرَنکه اسم قدیم سیستان است که درکتیبه بیستون آمده، معرّب آن زرنج است وجغرافیون بعد از اسلام آنرا قصبه یا شهری از سیستان شمرده اند (رجوع شود به یاقوت و ابن‌خرداذ به و نزهة القلوب)، مورّخین یونانی درنگیانا ضبط کرده اند، گویا قسمت اوّل این کلمه ازریشهٔ زریا یا دریا باشد، آنگاه درنگیان بمعنی اراضی دریائی میاید وآن بمناسبت حوضه رود هلمند است و در حدود قرن دوّم قبل از میلاد ازاقوام موسوم به سکه باین حدود مهاجرت کردند وبتدریج آن قسمت باسم آنها (سکستان) (عربی سجستان) نامیده شد که سیستان مخفّف آن است.

و خراسان و بلخ و در جنوب شرقی مانند کرمان و غیره پایه نداشت .

قبول کنندگان دین اسلام را امتیازاتی داده میشد ازآنجمله بموجب امری که ازطرف عمر صادرشد حصّه ای از بیت‌المال که ازبابت جزیه و خراج ولایات مفتوحه جمع شده و اضافه بر مخارج مانده بود به نسبت سبقت و حسن خدمت درغزوات میان اسلام آورندگان تقسیم میشد. اگرچه مسلمین حق نداشتند در ممالك مفتوحه صاحب اراضی بشوند و از این جهة اشخاصی که دارای زمین و املاك وسیع بودند با وجود زیادی مالیات و سنگینی خراج و جزیه بقادر دین اجدادی را ترجیح میدادند، ولی عامهٔ مردم دسته دسته دین اسلام را قبول میکردند وآنهائیکه درآنمیان هوش واستعدادی داشتند درخدمت تازیان بمناصب بلند میرسیدند و مأموریت جمع مالیات و نظایر آن میگرفتند، حتّی شماره‌ای از دهقانان که ملاکین متوسط بودند و میتوانستند در این موقع نگهبان هموطنان خویش باشند اینگونه خدمات‌را بطمع استفاده ازموقع قبول میکردند ولی بتدریج عدهٔ عمال بیشتر ازعایدات بیت‌المال شد وسرانجام والی سخت وجدّی عراق یعنی حجّاج امر کرد تامسلمین نیز مانند دیگران جزیه بپردازند[1]. بعد عمر بن عبدالعزیز درزمان خلافت خود (۷۲۰-۷۱۷=۱۰۱-۹۹ ه) این حکم‌را که بواسطه آن غالبین عرب بحساب مغلوبین‌خود زندگانی میکردند الغاء کرد ولی‌اوضاع هنوز این قبیل اقدامات اخلاقی را مساعد نبود ودرنتیجهٔ این‌فرمان تازه خزانه خالی شد و عدّه زیادی مرتدّ گشتند، حتّی برگشت ثانوی بقرار سابق حجّاج هم نتیجه

۱ ـ در حکومت حجاج ابن یوسف امورمالیات‌مختل شد، مثلاً مالیات عراق از صدمیلیون درهم بچهل میلیون پائین رفت و این در نتیجه جنگها و خرابیها و قسمتی هم از اسلام آوردن ایرانیان بود که از جزیه آزاد میشدند . یکی ازاقدامات مالی‌حجاج رجوع بجزیه بود که درمتن اشاره شده . قوانین و احکام که در زمان خلفاء راشدین و حکّام بعد در باب جزیه و خراج صادر شده بموجب شرایط بلاد وپیش آمدها ومقتضیات سیاست گوناگون بوده و برای فراگرفتن تفصیل این مقرّرات گذشته ازکتب‌مهم تاریخی مانند طبری وابن‌الاثیر وبلاذری (مخصوصاً ص ۴۰۱ فتوح‌البلدان(۸) بعضی‌کتب احکام نیزمهم است مانندکتاب الاحکام السلطانیه تألیف علی ابن محمّد الماوردی - از تألیفات خارجی رجوع شود بتاریخ خلافت مویر (7) وتاریخ تمدّن شرق تألیف کرمر ج ۱ (8) و ترکستان برتولد(9) ص ۱۸۸).

مطلوب را نداد بلکه سبب نا خشنودی و شکایت مسلمین گردید که الحق برای این قبیل شکایات عذر های موجّه داشتند. بدتر از این وضع مالیات گرفتن عملیّات عمّال درولایات مختلف بود که باصطلاح مورّخین مردم رامانند شتر ماده میدوشیدند و خود میخوردند و این رفتار سبب شد که ایرانیها آزرده گشتند و خصومت آنها نسبت بفاتحین قوّت گرفت ، پس بطور کلّی باید گفت دولت عرب در اواخر دورهٔ امویان معایب و نواقص زیاد پیدا کرد.

قبول کنندگان اسلام ازملل غیر ازعرب درعالم تصوّر نیز با اعراب مساوی نبودند با اینکه احکام دین مبین اسلام این وعده را برآنها داده بود ، اینها مجبور میشدند خود را بیکی از قبائل عرب ببندند و در این صورت هم آنها را بنظر بندگان میدیدند و آنها مانند بردگان آزاد شده همیشه نوعی رابطه رقیّت نسبت بصاحبان خود داشتند. فاتحین عرب صنعت اسلحه سازی را نسبت بمغلوبین اجازه نمیدادند وآنها را معمولاً در کارهای کوچك اداری مشغول میداشتند واین ترتیب مناسبی بود زیرا اعراب اصول کشور داری بسیار خوب وآزمودهٔ ساسانی را از خیلی جهات مستقیماً اقتباس کرده وآنرا نمونه گرفته بودند. از خلیفه سلیمان (۷۱۷ـ ۷۱۵ = ۹۹ ـ ۹۶) روایت کرده اند که گویا گفته است : شگفت دارم از این ایرانیها که هزارسال فرمانروائی کردند بدون اینکه مارا آنی لازم داشته باشند و ما صد سال حکومت کردیم بدون اینکه آنی ازآنها بی نیاز گردیم (8) [1].

البتّه کشورداری مانند کشورستانی آسان نبود ، درست است حجّاج که درفوق از او اسم برده شد با لجاجت و تهوّر مخصوصی که داشت خواست نفوذ ایرانی را پیشگیری نماید وبرای این مقصود بجای مستخدمین ایرانی تازیان را برگماشت و امر کرد ثبت مراسلات دیوانی بعربی معمول گردد و بجای سکه های ساسانی که هنوز رائج بود سکه هائی بنام خلفا زده شود ولی این قبیل مقرّرات تنها درسایه

۱ ـ مقصود این عبارت است « عجبت لهولاء الاعاجم ملکوا الف سنة فلم یحتاجوا الینا ساعة و ملکنا مائه سنة لم نستغن منهم ساعة » نقل از تاریخ دولت آل سلجوق عمادالدّین کاتب(۹) ص ۵۷.

یك حکومت توانای متمرکز و پایدار میتوانست نتیجه بدهد نه بدست دولت امویان که قوائم آن دچار تزلزل شده بود ودر واقع این قبیل اقدامات از یکنوع حرکات مذبوح ارتجاعی بیش نبود. پس نفوذشدید ایران در ادارهٔ حکومت عرب دوام نمود تا اینکه بتدریج فزونی گرفت و در دورهٔ عبّاسیان بجائی رسید که فرقهای اجتماعی بین غالب ومغلوب مرتفع گردید، حتّی ایرانیها بمقامات و مناصب عالی رسیدند[رجوع شود مخصوصاً بتاریخ برامکه][4]. اگرچه این اشخاص درظاهر مانند تازیان بودند حتّی زبان آنها که فارسی باشد شمارهٔ زیادی کلمات عربی بخود گرفته بود ولی باز آنها دراعماق قلب خود ایرانی بودند. گذشته ازاین مغاوبین بواسطهٔ ازدواج با عرب بتدریج در ملیّت عرب نفوذ پیدا کردند، اصلاً دین شریف اسلام در دست ایرانیان رنگ دیگری بخود گرفت بحدّیکه بالاخره موقع خاص ومستقلّی برای ایرانیها تأمین کرد. پس توان گفت که از نخست در زیر پوست تازی یك هستهٔ ایرانی پنهان بود و کم کم پرورش مییافت ومیرسید. درواقع این نظیر همان نفوذایران دردورهٔ استیلای یونان بود که دراین موقع از سر نوتأثیر میکرد، زیرا در آن دوره نیز بظاهر اسکندر مکدونی غالب آمد ولی در باطن تأثیر ایران در یونانیها بیشتر بود. نیز در اینکه روح ایران درادبیّات تازی تأثیر بزرگ وپایانی داشته امروز تردیدی نیست[5] اکنون جای آنست که بعد ازاین ملاحظات کلّی که برسبیل مقدّمه ایراد گردید بذکر خلاصه ای از وقایع مبادرت شود [6].

[1] ـ این کتاب **دارمستتر** مانند کتاب دیگرش درخصوص منابع شعرپارسی، Les Origines de la poésie persane (Paris 1887) ابتکار ندارد وکاملاً ازتحقیقات _اِته استفاده شده ولی طلاقت لسان وسخنیروری مؤلّف این کتابها را بسیار قابل مطالعه کرده بطوریکه حتّی اهل خبره نیز از آن کتابها نقل قول میکنند.

[2] ـ **وان برخم** : املاك وخراج در زمان خلفاء راشدین،
Van Berchem: La Propriété territoriale et l'impôt foncier sous les premiers Khalifes (Génève 1886).

[3] ـ **فلدکه** : مجلّهٔ انجمن آسیائی آلمان جلد ٤٦، ص ٧٦٣، پاورقی ١.

[4] ـ از منابع فارسی مخصوص تاریخ برامکه در فهرستهای نسخ خطّی کتب ذیل مذکور است : **عبدالخلیل یزدی** : تاریخ البرامکه [تا ١٣٦٠ - ٧٦٢] **ضیاء الدین برنی** : اخبار برمکیان حکایاتی است مأخوذ از عربی.

[5]- رجوع کنید بکتاب "تتبعات اسلامی" "Mohammedanische Studien" تألیف گلدزیهر Goldziher (1889) - ص ۱۴۶-۱۰۱ فصل عرب و عجم.

[6]- مهمترمنابع اروپائی راجع بدورهٔ استیلای عرب که در این کتاب بدانها رجوع شد بروجه ذیل است:

وایل: تاریخ خلفا در سه جلد. G. Weil: Geschichte der Chalifen 3 B. Mannheim 1846/51.

فلوگل: تاریخ اعراب تا انقراض خلافت بغداد

G. Flügel Geschichte der Araber bis auf den Sturz des Chalifats von Baghdad Leipzig 1840, 2. Aufl. 1864.

وایل: خلاصه تاریخ ملل اسلامی از زمان حضرت محمّد ص تازمان سلطان سلیم G. Weil

Geschichte der islamitischen Völker von Mohammed bis Zur Zeit des Sultan Selim Stutgart 1866.

فن کرمر: تاریخ عقاید مهمّه دراسلام - مقام الوهیّت، نبوّت، دولت ایضاً ازهمان مؤلف تاریخ تمدن شرق در زمان خلفا در دو جلد، وین ۱۸۷۵/۷ Von Kremer:

1- Geschichte der herrschenden Ideen des Islams, Leipzig 1868;

2- Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen. 2 B. Wien 1875/7.

و. مویر: سالنامه های خلفای راشدین از روی منابع اصلی، لندن ۱۸۸۳ - ازهمان مؤلف، خلافت، ترقّی و انحطاط و انقراض آن، لندن ۱۸۹۲. W. Muir:

1- Annals of the early Califate from original sources, London 1883;

2- The Califate, its Rise, decline and Fall London 1892.

فن فلوتین: تحقیقات دراستیلای عرب وتشیّع وعقاید راجع بظهور مهدی در دورهٔ خلافت امویان.

Von Vloten: Recherches sur la Domination Arabe . . . in Verhandlungen d. Kon. Akademie van Wetenschappen te Amsterdam, Afdeeling Letterkunde, Deel I Nr. 3. 1894.

A. Müller: Der Islam im Morgen und Abendlande 2 B. Berlin 1885/7.

۲- قیام مختار در کوفه

بعدازآنکه تازیان ایران‌را مسخّر کردند ظاهراً آن سر زمین زیبا جلب توجّه آنهارا نمود، دلیل این مدّعا آنکه سیّاحان زیاد از دیار عرب بدان سامان شتافتند مخصوصاً بعضی از آنها اطّلاعات مفصّل جغرافیائی وغیره جمع و تألیف کرده و از خود باز گذاشتند. نفوذ اعراب در قسمت غربی ایران بالطّبع بیشتر بود و در آن قسمت جای خودرا استوار میکردند و ایرانیان از آنحدود عقب میکشیدند. با اینهمه اوّلین مخالفت مغلوبین برضدّ فاتحین درست در اقصای غربی ایران یعنی در کوفهٔ عراق عرب بعمل آمد.

عقیدهٔ معروف شیعه راجع بخلافت منصوص حضرت علی ع و نامشروع‌بودن خلافت سه خلیفهٔ دیگر از نخست در ایران بخوبی تلقّی شد. اوّل در سر زمین

ایران بود که فرقهٔ سیاسی مرکّب از دسته های متفرّقه و اصحاب عقاید مختلف تشکیل یافت. برای ایرانی که ازدیرباز بسلطنت و سلاله های شاهی اعتیادداشت قبول کردن خلیفه ای که از خاندان حضرت نبوی نباشد تصوّری بود نپذیرفتنی. بیگانه ترین عقاید بذوق ایرانی عقیدهٔ خوارج بود که آنها در خلافت بلیاقت و انتخاب قائل بودند و از عقاید آنها دور نبود که اگر خلیفه از عهدهٔ تکالیف خود بر نیاید باز خلع گردد. باری مذهب تشیّع در عراق انتشار یافت و دیگر شهرهای بزرگ این ایالت بر آن مذهب گرویدند. در این بین یك عرب نابغه و مشهور یعنی مختار که داعیهٔ وحی هم داشت ازاین فرصت استفاده کرد وبتأسیس حکومت پرداخت، این شخص درسال ٦٨٥ (٦٥ هـ) قیام نمود و والی کوفه را دفع کرد[١] و بر تمام عراق تا حدود بصره استیلا یافت. ایرانیان کوفه بنام خونخواهی از قاتلین حضرت حسین ع در این قیام شرکت کردندوبر آنچه تازی بود تاختند و کسی جز ایرانی در کوفه باقی نماند، حتّی اعرابی که دین شیعه را پذیرفته بودند از خطر مصون نبودند، سال بعد مختار با لشکری که بامر خلیفه بجنگ او گسیل شده بود در حوالی موصل مقابله کرد و غالب آمد ولی در ذوالقعده سال شصت و هشت در جنگ با لشکر دیگری مغلوب و کشته گردید و از لشکریان اوشش تا هفت هزار تن اسیر افتادند که بیشتر از آنها ایرانیها بودند و جمله را تازیان طعمهٔ شمشیر انتقام قرار دادند. اینك اوّلین قیام ایرانیان بر ضدّ عرب اینگونه ختام یافت و این وقعه در ایران بعد ها مشهور شد چنانکه وجود «مختار نامه» های مختلف نشان میدهد.

با اینوقعه نفوذ و اهمیّت شیعه ظاهراً ازبین رفت ولی پنهانی در تأثیر خود دوام نمود و بجائی رسید که بتدریج درتمام مشرق ایران طرفداران و پیروان پیدا کرد که تنها مترصّد فرصتی بودند تا بازقیام نمایند، اینهامعتقد بودند روزی حضرت

١ - والی کوفه دراین موقع عبدالله بن مطیع عدوی بود. رجوع شود به اخبار الطوال (١٠) و کتاب الفرق بین الفرق (١١) شرح فرق کیسانیه.

مهدی قائم آل علی ظهور خواهد کرد و سلطنت حقّه را در عالم دو باره استقرار خواهد بخشید و این عقیده بی‌شباهت بعقیدهٔ زرتشتیان نبود که گویند شخصی باسم سئوشیان ظهور خواهد کرد و دین زرتشت را اصلاح خواهد نمود و آن دین جملهٔ جهانرا فرا خواهد گرفت. شیعیان با شکست مختار و جنگ کوفه ازبین نرفتند بلکه همواره در نهان خودرا برضدّ تازیان آراستند وآن سبب شد که بعداً مخالفتها وقیامهای دیگر بر ضدّ فاتحین از هر طرف وقوع یافت.

این فرقه‌ها گذشته ازمسئلهٔ خلافت بمناوین دیگر هم متمسّك شدندوعصیانها و خروجهای متعدّدی که از طرف عمّال خلفا در موارد ضعف آنها بوقوع آمد و مستقیماً بامقاصد ملّی ایرانیان علاقه نداشت بیشتر مربوط بمسائل وسیعتری‌است که ذکرش در این کتاب مورد نخواهد داشت [1] [1].

[1] کتاب موسوم به مختار پیامبر دروغی تألیف گلدر (Von Gelder) را افسوس ندیدیم.

۳ - مامون و ایرانیان

قیام مهمّ دیگر ایران بر ضدّ تازیان و عکس العمل قاطع آنها عبارت بود از

۱ - بعد از شهادت حضرت امام حسین وهلاك یزیدبن معاویه مردمی درکوفه جمع آمدند واز اینکه امام را دعوت بکوفه کرده و بر او وعدهٔ یاری داده بعد وفا ننموده بودند پشیمان شدند واز این جهة موسوم بتوّابین گردیدند و بخونخواهی امام علیه السّلام برخاستند. در این روزگار بود که مختار بن ابی عبیدة بن مسعود ثقفی ظهورکرد. دربادی این‌امر مروان بن معاویة یعنی‌مروان اوّل خلافت داشت، ازطرفی نیز عبدالله بن زبیر در حجاز و بصره وحوالی خلافت مینمود، مختار شروع کرد بدعوة باسم محمّد بن علی ابن ابیطالب که ازطرف پدر برادر حضرت امام‌حسین بود، نیز اورا بنام مادرش ابن الحنفیه میخواندند، مروان لشکری در زیر فرمان عبیدالله بن زیادفرستاد و از طرف مختار ابراهیم بن مالك اشتر مأمور شد و در نواحی موصل‌جنگ درگرفت وعبیدالله کشته‌گردید، سپس عبدالله زبیر برادر خود مصعب‌را بجنگ مختار فرستاد واو مختار را بکشت، از طرف دیگر محمّد حنفیه وفات کرد و پسر خود ابوهاشم عبدالله را وصی خود قرارداد و اورا نیز هشام بن عبدالملك بحیلت مسموم ساخت. داعیه مختار که مؤلف ذکر کرده بی اساس نیست، گرچه وی بظاهر دعوت بسوی محمّد میکرد و خونخواهی شهدای کربلارا عنوان مینمود ولی‌گویابعضی مداخلات در دین کرده و دعاوی بزرگ داشته ازآنجمله بدارا تجویز میکرده وخود پیشگوئی‌هائی مینموده که بنا بدعوی خودش توسط امام ویا بطریق وحی باو میرسیده(کتاب الملل والنحل(۱۲)، ص ۱۱۰).

نهضتی که در نتیجهٔ آن عبّاسیان به امویان غالب آمدند و خلافت بر آنها مسلّم گردید. این خلفای تازه اهتمام داشتند دولت ایران وعربرا بچشم برابری ببینند و آنهارا بهم نزدیك سازند[1].

در جنگی که بین امویان وعبّاسیان برپا شده بود خراسان اهمیّتی بسزا داشت زیرا انجا موطن کسی بود که اسباب غلبه عبّاسیان را فراهم ساخت،او ابومسلم بود(1). بعد ازابومسلم شخصی موسوم به سمباذ[2] بخونخواهی وی بر خاست و انقلابی برپا

---

۱ - با وجودشقاوتی که عبّاسیان دربارهٔ بزرگان ایران مانند برمکیان وابو مسلم روا داشتند باز مانند امویان عرب را بر عجم برتری ندادند ودر زمان آنها اصول اداره و مراسم و عادات و البسهٔ ایرانی و تشکیلات دولت ساسانی سرمشق اتّخاذ شد ازآنجمله منصب وزارت را ازایران اقتباس کردند وداخل تشکیلات خود نمودند، خود کلمهٔ وزیر یك کلمهٔ ایرانی است و تلفّظ پهلوی آن وی‌چیره یا و یچیر بمعنی قرار وتصمیم بوده (رجوع : براون تاریخ ادبی ایران (12) جلد اوّل ص۲۰۰ ، ایضاً «کلّیاتی درتاریخ تمدّن اسلامی» تألیف فن‌کرمر ص ۳۲ و ما بعد (13)).

۲ - بطوریکه در سابق مذکورافتاد مختار ویاران او که غالباًایرانیها بودند مردم را باسم محمّد بن حنفیه دعوت کردند و او بعد از خود پسرش عبدالله را وصی قرارداد و او را خلیفهٔ اموی هشام بن عبدالملك مسموم کرد، پس شیعیان محمّدبن علی بن‌عبدالله بن عباس (عم حضرت رسول) را امام خود قراردادند وبعد ازاو مردمرا بنام پسراو ابراهیم خواندند، ابراهیم داعیان ،اطراف خاصه بخراسان فرستاد، ازبزرگان خراسان یکی ابومسلم بودوبقول مورّخین مانند حمزهٔ اصفهانی وی از خانواده های قدیم ایرانی بود، ابو مسلم بقول تاریخ الفخری مردی بود مهیب و داهی و شجاع و خردمند، دعوت امامرا پذیرفت و با عزمی قوی بیاری وی برخاست، مردم زیاد بر وی گرویدند و رو بجنگ نصر بن سیار امیر خراسان آوردند و چون اینها برای خود رایات سیاه اتّخاذ نمودندو کسوه سیاه پوشیدند پس مسوّده نامیده‌شدند واین رنك شعاربنی عباس‌شد، کارابومسلم بالا گرفت وخلیفه‌مروان بن‌ابراهیم معروف‌بمروان‌حمار بهراس‌افتاد وامام‌ابراهیم‌را حبس کرد وبرادران او عبدالله سفّاح ومنصور فرارکرده بکوفه آمدند، سرانجام ابومسلم بافتح وغلبه بکوفه رسید و سفّاح را بخلافت برگزید و با این ترتیب خلافت بر بنی عباس مسلّم گشت و این در حدود سال ۱۳۲ هجری بود و همان سال خلافت امویان با کشته شدن مروان حمار انقراض یافت. بني‌عباس بعداز تصدّی امر خلافت بخدعه و حیله آغازیدند، مخالفین واشخاص مشکوك را بانواع دسایس برطرف نمودند، حتّی وزرای خود ابوسلمه وابوالجهم را کشتند، ابوجعفرمنصور خلیفهٔ دوّم عباسی‌ابومسلم را که خلافت را بر آنها ارزانی داشته بود در ۱۳۷ بحیلت بکشت، اینگونه رفتار عباسیان موجب نارضایتی ایرانیها شد مخصوصاً قتل ابومسلم آنهارا تحریك کرد دسته های مختلف که در اکناف ایران قیام کرده بودند بر حدّت خود افزودند از آنجمله سنباذ یا سمباذ نیشابوری که از دوستان ابومسلم‌بود درهمان سال کشته شدن ابومسلم برضدّ خلیفه قیام‌کرد وجنگ سختی نمود وبعداز**

نمود . همچنین بعد ازآن قیامهای دیگر در خراسان روداد . قسمت شرق ایران کمتر زیر نفوذ اعراب رفته بود و یاد عظمت ایران دردورهٔ ساسانی وتذکار داستانها و حماسه های ملّی در آنسامان بیشتر بود تا حدود غربی که تسلّط عرب در آنجا زیادتر بسط یافته بود . مخصوصاً دهقانهای ایران بااینکه غالب آنها بعد از ظهور ابومسلم اسلام آورده بودند باز در حفظ رسوم ملّی ایران خدمت بسیار کردند . یکی از معاصرین ایندوره خراسانیانرا چنین تعریف میکند « در آنجا مردمی انبوه و توانا یافت میشوند که دلهای بی شائبه و پاك دارند که از هیچ ترسی هراسان نمیشوند، لشکریان دلیری که از قدّهای بلند وصورتهای پرمو وصداهای مهیب آنها رعب در دل مینشیند » این اوضاع بود که فضل بن سهل نزدیکترین ندیم وصاحب تدبیر مأمون وبرا بعد از مرگ پدرش هرون الرّشید ۸۰۹ (۱۹۳ هـ) بعصیان برضدّ برادرش بر انگیخت و ازنهضتهای مختلف خراسان که بر ضدّ خلافت وقوع یافته بود پیش وی یاد نمود [۱] اکنون لازم بود ایرانیان بطرفداری مأمون که از طرف مادر ایرانی بود وازاین حیث طبعاً بایستی طرف توّجه آنها بشود، ازبهر قیام بر ضدّ امین جلب کردهشوند، برای این مقصود بهتر آن بود که بمخالفت مأمون یك شکل دینی داده شود یعنی وی مدافع مذهب شیعه معروف گردد . زیرا

**هفتاد روز مقاومت کشته گردید (راجع بهابومسلم وسنباذ طبری (٦) وقایع سال ۱۳۲ تا ۱۳۷ تاریخ الفخری (۱۳) شرح قتل ابومسلم . ایضاً مروج الذّهب (۷) تلفظ سمباذ یا سنباذ باضم سین صحیح تراست، رجوع کنید پوستی نامهای ایرانی (10) طرفداران سمباذ مدّتی باقی بودند، در خراسان و ماوراءالنهرهم شورشهای متعدّد ازطرف فرق شیعه بنام ابومسلم برپا شد . شورشیان ماوراء النهر شعار خودرا کسوه سفید قرار دادند و سپید جامگان یا (مبضبه) نامیده شدند، قائد این نهضت هاشم بن کلیم ملقّب به المقنّع بود در حدود بخارا و اودعوی حلول داشت و بنام معجزه ماهی ساخته درمحل موسوم به نخشب که از قصبات ماوراءالنهر بود (و اکنون قرشی نامیده‌میشود) ۱
آنرا طالع میساخت (ماه نخشب در اشعار و لغات بمعنی ماه چهارده شبه از این حیث است) رجوع تاریخ ادبی براون (12) ج ۱، ص ۳۲۲-۳۱۸ ترکستان (9) ص ۱۹۹، خاندان نوبختی (۱٦) ص ۲٦۲ .

۱- برای مثال از اینگونه تشویق های فضل رجوع شود به اخبار الطوال دینوری (۱۰) ص ۳۹ طبری (٦) حوادث سال ۱۹۵ .

فرقه های دیگر غیر از شیعه طرفدار زیاد در خراسان پیدا نکرده بودند و فرقهٔ مرجیه (٦ــ٥ ٧٤ــ٩ــ٨ ١٢ هـ) که در آن سامان وجود داشت و بمساوات بین مسلمین دعوت میکرد درخلال این مدّت ازبین رفته بود[۱] مأمون برای جلب رضایت شیعه علی موسی ع را بدامادی خود بر گزید، حتّی اورا محض تظاهر ولیعهد خود قرار داد ولی این عمل موجب نارضایتی و مخالفت شدید تمام اهالی حدود غربی مملکت شد چنانکه مأمون محض پیشگیری ازآن نخست وزیر خود فضل ابن سهل را که باتشیّع مشهور حتّی باندّین بدبن زرتشتی معروف بود و بعد علی موسی ع[۲] را مقتول ساخت.

---

۱ - مرجیه یا مرجئه بنابتعریف کتب ملل و نحل از ارجاء است بمعنی تأخیر یابمعنی امیدوار ساختن ومقصود از آن عقیدهٔ کسانی است که گفتند عمل نسبت بایمان موخر است و با وجود حسن نیّت و ایمان عمل نکردن یاعمل ناشایست کردن زیان نمی‌آورد و نباید مومن را با وجود گناه بزرگ (کبیره) محکوم کرد. معصیت با ایمان زیان ندارد چنانکه طاعت با کفر سود ندارد، بنا بحدیثی حضرت نبوی ص در سؤال از مرجئه فرمودند: «الذین یقولون ان الایمان کلام بلاعمل» رجوع شود بمختصر کتاب الفرق بین الفرق(۱۱) ص۱۲۲ ایضاً کتاب الملل (۱۲)ص ۱۰۳ وص ۱۰۸، ایضاً تاریخ ادبی ایران (12) ج ۱ ، ص ۲۸۰ .

۲ - درمتن کتاب اشتباهاً بجای علی‌بن موسی - موسی علوی و بعد موسی تنهاضبط شده، مقصود حضرت امام ثامن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن‌علی بن ابیطالب علیهم السّلام است.

تولد حضرت علی بن‌موسی در مدینهٔ منوّره اتفاق افتاده ودرتاریخ ولادت ایشان بین مورّخین اختلاف هست، از آنجمله ابن خلکان سال ۱۵۱ و شیخ کلینی یازدهم ذیقعدهٔ ۱۴۸ و شیخ صدوق ۱۱ ربیع‌الاوّل ۱۵۳ نوشته اند.

سال وفات حضرت را اجماعاً دویست وسه هجری نوشته‌اند ولی درماه آن باز اختلاف موجود است و صدوق علیه‌الرّحمه جمعهٔ ۲۱ رمضان گفته.

حضرت علی نخبه و برگزیدهٔ اولاد حضرت موسی‌بن جعفر بودند و بموجب نصوصی که درکتب شیعه آمده و قسمت بزرگ آنها را شیخ صدوق در باب چهارم عیون الاخبار آورده از طرف پدر بزرگوار منصوص بامامت و در مدینه مرجع و پیشوای شیعه بودند.

حضرت از طرف مادر ایرانی بودند و مادرشان بکنیهٔ ام ولد موسوم به تکتم از اشراف ایرانی بود.

اوایل قرن سوّم یعنی زمان خلافت مأمون عباسی ممالك اسلامی دچار اختلاف وبی آرامی و ستیزگی بود. درایران طاهر ذوالیمینین واولادش که شیعی بودند استقلالی بهمرسانیدند ودر...

٤ - بابك وساجيان آذربايجان

در نقاط مختلف آذربايجان که بموجب داستانهای ایرانی زادگاه زرتشت

** قسمت آذربایجان بابك خرمی ظهور نمود ودر ولایت مازندران وطبرستان واقسام جنوب دعاتی بنام شیعه یا بطرفداری ابو مسلم ظهور کرده و عبدالله بن خرداذ به در شمال فتوحات میکرد ودر جبال طبرستان جنگ بود و شهریاران شروین مغلوب شد و در خراسان مجاعهٔ عظیمی برپا بود. در مدینه وعراق نیز دعوی خلافت بین بنی عباس و بنی هاشم منشأ اختلاف و قیام و جنگ بود. از جمله اشخاصی که از بنی هاشم خروج کردند ابراهیم بن موسی برادر امام رضا بود که در یمن قیام نمود، هم از امرا و متنفذین علویان محمد بن جعفر الصادق که از رواة موثوق علم پدر و مردی متقی بود و در مکه خروج نمود و ابوالسرایا در عراق قیام کرد و علی پسر محمّدبن جعفر و حسین بن حسن افطس و امثال آنها دارای نفوذ و منشأ اقدامات و اجتماعات بودند.

دراین بین مأمون درمرو اقامت داشت وبعد ازتدبر درامور نیز بصلاحدید وزیر خود سهل بن فضل که ایرانی بود و احساسات شیعی داشت و محض رفع اختلاف و اسکات و ارضاء شیعه و اصلاح امور مناسب چنان دید حضرت رضا ع را بسوی خود دعوت نموده امر ولایت عهد راباایشان واگذارد وازنفوذ و وجهه وعلم وتدبیر ایشان استفاده نماید واگر این احتیاجات درمیان نبودآنحضرة را ازآن راه دور احضار نمیکرد. پس در اوایل سال دویست ویك هجری رجاء بن ابی الضحاك و فرناس نامی را برای جلب آنحضرة بمدینه گسیل داشت.

بموجب بعضی روایات آنحضرة چون عاقبت کار را میدید از اجابت این دعوت استنکاف فرمود. ولی بالاخره تابع قضا و قدر گردیده و در عرض همان سال بمرو تشریف فرما شده ودر آنشهر نزول اجلال فرمود.

مأمون آنحضرت‌را حسن استقبال نمود وجانب ایشانرا گرامی داشت و دختر خود ام حبیب‌را بایشان تزویج کرد و ایشان را ولیعهد و وارث خلافت قرار داد ومحض احترام ایشان وخانوادهٔ ایشان کسوهٔ سیاه را که شعار بنی عباس بود تغییز داد وکسوهٔ سبز را که شعار آل علی بودمعمول گرداند و لقب الرّضی من آل محمّد بایشان داد و ازآن ببعد علی‌الرضا نامیده شدند.

مورّخین باجماع گفته اندکه مأمون بعد ازتأمل ودقت درامر خلافت در بین تمام‌بنی عباس و بنی هاشم کسی را لایقتر و دانشمند تر و متّقی تر و فاضلتر از حضرت علی بن موسی ع نیافت و ایشانرا بمناسبت همین صفات و مزایا احقّ و اولی دانست.

ایشان اعلم زمان خود بودند وگفته از قرآن واخبار درعلم ادیان وعلوم دیگر دست داشتند و درکلام با متکلمین مشهور عصر خود مانند سلیمان مروزی مباحثه میکردند وخلیفه مأمون مرتبا مجالسی در حضور آنحضرت تشکیل میداد و علما و اصحاب ادیان و مقالات از آنجمله جاثلیق عیسویان‌را برای مباحثه با آنحضرت دعوت مینمود و مطالبی از عقاید و خطب و استدلال و توجیهات ایشان را صدوق علیه‌الرّحمه نقل‌کرده **

بوده[1] تعلیمات آن پیامبر هنوز باقی بود وپیروان داشت، همچنین درآنجا ازپیروان آئین مزدك پیدا میشدند که در اثر قلع و قمع شدن در اواخر سال ۵۲۸ یا ۵۲۹

۱ - مسئلهٔ تولد یافتن زرتشت در آذربایجان امروز ازداستان گذشته و بحقیقت نزدیکتر شده، گذشته از اخبار زرتشتی که این معنی را میرساند یکعده از مورخین اسلامی مانند مسعودی و ابوالفداء و حمزهٔ اصفهانی و بلاذری و بعضی محققین اروپائی نیز برآنند از آنجمله است ویلیام جکسن آمریکائی که محل تولد اورا شیز (یا گزکه یا گزن ـ شاید تخت سلیمان حالیه) دانسته و بنا بروایتی دیگر ارومیه دانسته‌اند، رجوع کنید به «گاتها» (۱۷) وایضاً بکتاب زرتشت ویلیام جکسن (۱۱) ص ۲۲۵-۱۸۲ .

*حضرت درادب نیز ید طولی داشتند وضروب و امثال وحِکَم و احادیث اخلاقی واجتماعی در معاضر خود نقل میکردند وگاهی قطعات نثر و اشعار بر منثر روایة میفرمودند از آنجمله است این قطعهٔ سود مند در حلم و معاشرت که بقول شیخ صدوق برای مأمون خوانده اند ؛

اذا کان دونی من بلیت بجهله — ابیت لنفسی ان اقابل بالجهل
و ان کان مثلي في محل من النهي — اخذت بحلمی کی اجل من المثل
و ان کنت ادنی منه في الفضل والحجی — عرفت له حق التقدم و الفضل

و اصحاب بصیرت بخوبی دانند که رموز معاشرت و سر صحبت در این سه بیت بیان شده .

افسوس ستیزگی مردم وحقد و حسد افراد و اغراض وشهوات مانع از این شد که امام بصلح و سکون به نشر علوم و فضائل بپردازند و مردم را از حقایق علمی و معانی و اسرار دینی مطلع سازند . بناگهان در بغداد و دیگر نقاط فرقه هائی از عباسیان قیام کردند و بر ضد مأمون برخاستند و اورا از خلافت خلع نمودند وابراهیم بن مهدیرا بخلافت برگزیدند و بنا به قولی نخست برادر او منصور بن مهدی و بعد اورا انتخاب کردند .

مأمون مدتی از این وقایع اطلاع نداشت یعنی وزیرش فضل بن سهل اورا بمصالحی بیخبر نگه داشته بود و گویا میترسید که اطلاع مأمون از قیام عباسیان بضرر او و امام علیه السلام تمام شود ولی امام که خیر عامه و صلاح ملك را بصلاح شخصی ترجیح میداد و در زندگی راستگوئی شیمه داشت وقایع را مشروحاً بمأمون رسانید و اوضاع را برای او شرح داد و اورا بچاره‌جوئی دعوت نمود . مأمون بلا فاصله بعزم بغداد از مرو حرکت نمود و حضرت امام و فضل را با خود همراه برد . در بین راه وقعه ای عجیب رو داد ، یعنی فضل بن سهل وزیر کار آگاه ایرانی را در حمام سرخس بناگهان کشتند، این امر موجب بسی قیل وقال شد و مردم مأمون را محرك این قتل دانستند زیرا گذشته از اینکه فضل بمأمون استیلا جسته و اخبار را ازاو مکتوم داشته بود اسکات مخالفین هم لازم بود وچنین اقدامی‌را اقتضاء میکرد ولی مأمون از این‌نسبت که باو دادند اباء نمود و ازمرگ فضل اظهار تأثر و ملال وقاتلین را مجازات کرد وبه حسن بن سهل برادر فضل که در حوالی بغداد سپهسالار بود نامهٔ تسلیتی فرستاد و اورا بوزارت نوید داد .

مأمون بشهر طوس وارد شد وبرسر قبر پدرش رفت ومدتی کمی قرار باقامت درآن شهر*

بعد از میلاد بقیة السیف باطراف دوردست فرار کرده از آنجمله در آذربایجان مکمن جسته بودند، بسکه در این دوره فرقه‌های مختلف با عناوین گوناگون که بعض

**داد. در این موقع که سال ۲۰۳ باعث حادثهٔ بزرگ مؤلم بعالم شیعه روی آورد یعنی حضرت ثامن ائمه این دیار فانی را ترك فرمودند و به بهشت ارم و عالم قدم شتافتند. این وقعه بیشتر موجب قیل وقال وجنبش واخلال گردید وعده‌ای مأمون را در وفات حضرت دخیل دانستند و اورا بانسبت سم دادن بحضرت در داخل انار یا انگور متهم کردند. اینك دلایل بر له وعلیه این قول:

دلایل بر اینکه حضرت باجل خود رحلت فرمودند:

ا ـ مورخین قدیم مانند طبری علت وفات را بیماری دانسته اند که از زیاد خوردن انگور ناشی شد، و آنهائیکه مانند ابن الاثیر و صدوق قول مسموم شدن آنحضرت را روایت کرده اند خود در صحت آن اظهار تردید نموده اند و شیخ کلینی از ائمهٔ شیعه در اصول کافی اشاره بدان وقعه ننموده و کلمات «قبض علیه» و «توفی» بکار برده.

ب ـ معقول بنظر نمی آید مأمون شخص محترمی را مانند امام از مملکت دور باصرار جلب نماید و آن احترامات را در حق ایشان قائل شود و دختر خود را بایشان تزویج نماید و ایشانرا ولیعهد خود قرار دهد، از طرف دیگر عدهٔ زیادی امراء و رؤسای شیعه در ایران و در ممالك مجاور وجود داشته باشند و با این مراتب مأمون آنچنان ناگهان قیام بچنین امری نماید.

ج ـ مأمون دراستماع کسالت ودرنتیجهٔ وفات امام بی آرامی وگریهٔ زیاد نمود وسرو پا برهنه تشییع کرد واتصالا از اینکه چه جوابی بمردم بنی هاشم خواهد داد در اضطراب بود.

دلائل دست داشتن مأمون در ارتحال حضرت:

ا ـ بعضی ازمورخین مانند مسعودی والفخری واغلب نویسندگان متأخر شیعه زهر خوراندن مأمون حضرت را روایت و تصدیق کرده اند.

ب ـ کشته شدن فضل و بلا فاصله ارتحال حضرت رضا شبهه را قوی میکند و شخص باور می نماید که نقشه ای در کار بوده است و مقصود مأمون خواباندن فتنهٔ عباسیان بوده. چنانکه بعداز وقوع این حادثه نامه ای نزد بنی عباس در بغداد فرستاد و بآنها چنین گفت «امري که شما در باب علی‌بن موسی بانکار برخاسته بودید از بین رفت و آن مرد بمرد». یعنی اگر رنجش شما از ولایت عهد امام بود اوهم وفات یافت و مانع ازمیان برداشته شد.

بعد از وفات حضرت امام رضا ع مأمون برای ایشان زاری و شیون کرد و آه وناله نمود و نعش مبارك را در نزد قبر پدرش هارون که بخانهٔ حمیدبن قحطبه طائی بود بسوی قبله بخاك سپرد وآن در قریهٔ سنا باد از ناحیهٔ نوغان چهار فرسخی طوس بود و ابن بنا بروایت شیخ صدوق شب جمعه ۲۱ رمضان ۲۰۳ اتفاق افتاد.

مدتی نگذشت که طرفداران و پیروان آنحضرت از وجوه شیعه بمدفن شریف ایشان شتافتند و بتعمیر و اعلای بنای آنجا پرداختند و بتدریج نام هارون و مأمون ازمیان رفت وصیت شهرت امام که پیرو حقیقتی بود وشهوات دنیا و خلافت وریاست اورا از فضائل وروحانیت وارشاد**

آنها بنا بموازین مذهب سنّت وجماعت اسلامی صیغهٔ کفر نیز داشتند ظهور کردند
دولت اسلامی مأمور مخصوصی باسم و عنوان صاحب الزنادقه تعیین نمود که
میبایستی تمام زندیق هارا یعنی تمام آنهائیرا که با بیدینی یا آزاد اندیشی متّصف
بودند تعقیب و تأدیب نماید[1] ولی این زجر و تهدید نتوانست خروج و عصیان
فرقه های بزرگ را پیشگیری نماید. درسال (۸۰۸=۱۹۳ هـ) خرّمیان که یك
فرقه اشترا کی بودند درآذربایجان شورش افکندند ودرحدود (۶-۸۱۵=۲۰۰ هـ)
بابك در رأس اینفرقه قرار گرفت و او عقیده حلول و تجسّم حق تعالی را تبلیغ
میکرد و باشتراك مال وزوجات قائل بود و بعد ازقیام نفوذ زیادبهم رسانید بحدّیکه
در ظرف دهسال پیروان او تا ارمنستان و از جنوب تا موصل وهمدان را گرفتند

---

۱ - کلمهٔ زندیق معرّب زندیك است یعنی منسوب بزند یاشارح اوستا ولي بنا بر تحقیق بعضی مستشرقین زندیق در اینموقع در واقع بجای صدّیق استعمال شده ویا شاید تحریف ازآنکلمه بوده است، صدّیقون لقب یکی از پنج طبقهٔ مانویان بود و آن چهار دیگر عبارت بودند از: معلّمون، مشمّسون، قسیسیّون، و سمّاعون. برای مراجع اسلامی راجع باین مطلب مانند آثار الباقیه (۲۲) و الفهرست (۱۱) رجوع شود بجلد اوّل تاریخ ادبی ایران (12) ص ۱۵۹.

** وهدایت بازنداشته بود بالا گرفت زیرا آنحضرت عمری با امانت و تقوی و درستکاری زیست و بشهامت و ثبات و پایداری جان سپرد و نام خود را در قلوب دوستداران حق ثبت نمود وبسی افتخار است که ایرانیان این مهمان بزرگ روحانی را که از طرف مادر انتسابش بایرانیان است بانهایت گرامی داشتند وبر مرقد پاکش قبه و بارگاه ساختند وآنجا را زیارتگاه انام قرار دادند.

سلام و تحیّات و درود بر آن روان پاك و اجداد طاهرین و اولاد گزین او باد!

مآخذ: تاریخ طبری حوادث ۲۰۱ تا ۲۰۳ - مسعودی: مروج الذهب و التنبیه والاشراف چاپ فرنگ بکلمهٔ علی بن موسی رجوع شود - ابن خلکان: و فیات الاعیان - کتاب الفخری چاپ مصر ۱۹۲۳ ص ۲۰۰-۱۹۸، تاریخ مختصر الدول ابن العبری چاپ لیدن ۱۸۹۰ ص ۲۵۰-۲۴۹ - معجم البلدان یاقوت کلمهٔ سناباد - نزهت القلوب مستوفی چاپ لیدن کلمهٔ سناباد - اصول کافی شیخ کلینی شرح تولد ووفات حضرت رضا ع - عیون الاخبار الرضا تالیف ابن بابویه صدوق - بحار الانوار تالیف محمد باقر مجلسی جلد ۱۲ - آثار الشیعه تالیف آقای جواهر الکلام طبع طهران ۱۳۰۷ ص ۱۰۰ - ۱۴۰.

The Shi ile Reliogion, D. M. Donaldson, London 1933 P. 161-169 The Caliphate, Sir Wm. Muir, 1924 P. 498-500.

آنسیکلوپدی اسلام کلمهٔ علی الرّضا.

و در نتیجهٔ جنگی که در (۸۳۸ = ۲۲۴ ه) با لشکریان خلیفه کرد و با غلبهٔ او ختام یافت سلطه اش بیشتر شد و در اصفهان را بروی خود باز نمود [1] و از نیمهٔ دوّم این قرن آذربایجان تحت حکومت سلالهٔ ساجیان آمد که یك خاندان ایرانی نژاد بود و آنها قریب چهل سال در آنجا فرمانروائی کردند، جدّ این سلاله ابوالساج دیوداو (متوفی در ۸۷۹ = ۲۶۶ ه) والی کوفه و اهواز بود و پسرش محمّد افشین بسال (۸۹۹ – ۱۰ = ۲۷۹ ه) ولایت آذربایجان گرفت و بعد ارمنستان را هم ضمیمه کرد [این شخص غیر از افشین معروف سردار بزرگ معتصم بود که بابك را مغلوب ساخت و بعد در (۸۴۰ – ۴ = ۲۲۷ ه) بتهمت بیدینی محاکمه و کشته شد]. در تاریخ (۹۰۰ = ۲۸۸ ه) یوسف برادر افشین بجای او نشسته از دادن خراج بخلیفه خود داری کرد، حتّی ری و قزوین و ابهر و زنجان را تصرّف نمود و خلیفه

---

۱ - خرّمیه فرقه‌ای بود دینی و سیاسی که مدّتی بعد از کشته شدن ابومسلم برخاست، بنابروایت دینوری و طبری اوّل امر خرّمیان ۱۹۲ بود، اوّلین طرفداران این فرقه را محمّره نام میدادند که آنها شعار سرخ رنگ داشتند گویا سنباذ نیز از آنها بوده، مرا کز مهم خرّمیه یا خرّمدینان میان آذربایجان و ارمنستان و نیز اطراف همدان و اصفهان بود و رئیس معروف این فرقه در منطقهٔ آذربایجان جاودان بن سهل نام داشت، وی بابك را که گویا پسر روغن فروش بوده بسالاری خود برگزید و بعد از او بابك پیشوای خرّمیان گردید و آن در حدود ۲۰۲ یعنی در ایّام مأمون بود، قلعهٔ خرّمیان در محل بذّ نزدیکی اردبیل و یا بقول یاقوت بین ارّان و آذربایجان بود، یاقوت این دو بیت را راجع بشکست بابك و افتادن بذّ از بحتری نقل کرده :

لله دَرّكَ یومَ بابكَ فارساً | بطلاً لِاَبوابِ الحُتوفِ قَروعاً
حتّی ظَفَرتَ ببذّهم فترکته | للذّلِ جانبه و کان منیعاً

بابك قریب بیست سال با خلفا مقاومت کرد و رعب شدیدی در دلها انداخت، سرانجام سردار ایرانی معتصم موسوم بافشین مأمور جنگ بابك شد و بعد از تدبیرها بر وی غالب آمد و در ۲۲۲ بذّ را تسخیر و تخریب نمود، بابك فرار و بدست بطریق ارمنستان گرفتار و تسلیم گردید و در سال ۲۲۳ اورا بامر خلیفه بانواع شکنجه ها کشتند. در باب عقاید خرّمیان یا خرّمدینان روایات گوناگون کرده اند نه تنها در کتب تاریخ ملل و نحل بلکه در تألیفات اخلاقی و اجتماعی مانند سیاستنامهٔ نظام الملك بحث از آن هست، گویا آئین اعتراکی داشته‌اند، نیز بنا بقول صاحب کتاب الفهرست (۱۴) بابك بحلول قائل بوده و خودشرا مظهر خدا میدانسته و بنا بروایات کتاب البدء و التاریخ (۱۵) خرّمیان احکام و اخلاق اجتماعی خوبی داشته‌اند از آنجمله از بدی بدیگران سخت پرهیز میکرده اند، نیز بموجب همان کتاب اعتقاد بمظهریّت نور وظلمت موافق آئین زرتشتی و مانوی در اصول آنها بوده .

المقتدر بناچار حکومت اورا در این نقاط تصدیق نمود، بسال ۹۲۷ (۳۱۴) یوسف از طرف خلیفه بجنگ باقرامطه معیّن شد و قریب یکسال و نیم نوهٔ او ابو المسافر بجای وی حکومت نمود، بعد از اوهم دوتن ازغلامان این خاندان جداگانه حاکم ری شدند تا اینکه این سلاله تقریباً در (۹۲۹=۳۱۷ هـ) منقرض گردید[1]

۵ - طاهریان

طاهر که یك ایرانی بود اوّلین فتح را نصیب مأمون کرد یعنی علی بن عیسی. سردار امین را درنزدیکی ری شکست سختی داده خلافت را بمأمون مسلّم ساخت. در مقابل این خدمات مأمون درسال (۸۲۰=۲۰۵) ولایت خراسانرا به طاهر بخشید و اودرآنجا نوعی استقلال بهمرسانید بطوریکه گاهی نسبت بخلیفه نافرمانی ابراز نمود، بااینهمه مأمون بعد ازاوبناچار پسران او طلحه وعبدالله را درامارت آنجا ابقاء کرد. عبدالله نخست مأمورلشکرکشی به بین النهرین و مصرشدو خدمات شایان نمود وبعد ازوفات اوبرادرش بجای وی بامارت خراسان نشست و آنولایت و حوالی را بزیر نفوذ خود در آورد و خاندان طاهر یرا که مرکز حکومت آن خراسان بود قوّت داد، گذشته از حکومت خراسان صاحب شرطه گی[2] بغداد و وولایت عراق نیز دراین خانواده حق موروث شد، اگرچه این نوع تقسیم منطقه حکومت آنها بالنّتیجه برای آنها فائده نبخشید. عبدالله که سال (۸٤٤=۲۳۰)

۱ - راجع بساجیان اخبار متفرّقه درتواریخ موجود است (رجوع شود باسامی حکمداران این خانواده درفهرستهای طبری و مروج الذّهب چاپ اروپا). ازمقالات جامع درباره اینها گذشته ازشرح فوق یکی آنست که دفرمری Defrémery فرانسوی در روزنامه آسیائی فرانسه دورهٔ چهار جلد ۹ ص ٤۰۹ نوشته ویکی نیز خلاصه ایست در انسیکلوپیدی اسلامی(14) درتحت کلمهٔ ساجیان (Sadjids) آمده، نامهای معروفین این خاندان اینها است: ا- ابوالساج دیوداوبن دیو دست، ب - محمدافشین ابوعبید، ج - یوسف برادرافشین، د - ابوالمسافرفتح پسر افشین. از اسامی استنباط میگردد اینها ایرانی بوده وشایدمانند افشین دیگر درباطن دین زرتشتی داشته اند، مسقط الرّأس آنها را اشروسنه نوشته اند، ازطرف خلفای بنی عباس مانند متوکل واعقابش مأموریتهای مختلف داشته اند، عمده یوسف برادر افشین بود که نسبت بخلیفه المقتدر مخالفت خودرا علنی کردوازدادن خراج خودداری نمود وولایت آذربایجان را بنوعی استقلال دارا شد.

۲ - منصب صاحب شرطه گی در آنزمان تقریباً شبیه بریاست نظمیه یا امنیهٔ امروز بود.

وفات کرد هواخواه صنعت و علوم بود و حنظلهٔ بادغیسی در نیشابور بدربار او انتساب داشت [1] در سلطنت محمّد بن طاهر که نوهٔ عبدالله باشد ولایات اطراف بتدریج از تصرّف این خاندان بیرون رفت تااینکه یعقوب صفّاری بسال (۸۷۳ = ۲۶۰هـ) خراسانرا هم از آنها بگرفت. در جرگهٔ اسرائی که یعقوب گرفته بود یکی نیز خود محمّد بن طاهر بود که بعد از سه سال آزادگردید، خلاصی محمّددر عقیب جنگی بود که بسال (۸۷۶=۲۶۳) بین یعقوب وخلیفه المعتمد برپاشد ودرنتیجه‌تمام اردوی‌یعقوب بدست‌خلیفه‌افتاد. محمّد بن‌طاهررادوباره‌سرداری بغداد وخلافت خراسان دادند ولی وی ازعهدهٔ تسخیر آنجا بر نیامد حتّی آنگاه که این ولایت در(۸۸٤ = ۲۷۱) چند سالی ازتصرّف برادر یعقوب بیرون رفته بود باز محمّد نتوانست در آنسامان جایگیر شود [2].

میر خوند ، تاریخ طاهریان فارسی ولاتینی .

۱ - حنظله بادغیسی ازشعرای اوّلیه ایران است ،دیوان اشعار داشته وآنرابقول مؤلف‌چهار مقاله (۱۸) احمد بن عبدالله خجستانی که ازامرای آل‌طاهر بود دیده ودو بیت ذیل را خوانده‌واز تأثیر آن‌چندان بهمّت وغیرت خود افزوده که ازخربندگی بامارت رسیده است، آندوبیت‌این‌است :

مهتری گر بکام شیر در است رو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه یاچومردانت مرگ رو یا روی

۲ ـ در سنهٔ صد و نود و سه هارون الرّشید درخراسان وفات یافت واختلاف بین پسران وی امین که دربغداد و مأمون که درخراسان بودشروع نمود، در۱۹۵ هـ اوّلی علی بن عیسی و دوّمی طاهر بن حسین بن مُصعب را که از اهل بوشنج (پوشنگ) خراسان بود بسرداری منصوب و بجنگ هم مأمور کردند، بعد از این جنگ مأمون طاهررا لقب ذوالیمینین داد ودر شرح این‌لقب در زین الاخبار که‌در ٤٤۰ تألیف‌یافته گوید « اندروسبب آن بود که چون‌طاهر را پیش علی‌بن عیسی میفرستاد و فضل بن سهل آنساعت خروجکرد و اختیار کرد و طالع بنهاد و دو ستارهٔ یمانی یکی سهیل و دیگری شعری یمانی اندر وسط السّماء یافت بدین سبب اورا ذوالیمینین نام کرد »، بنابقول طبری چون طاهر درجنگ با علی‌بن عیسی در ری با هر دو دست تیغ میزد پس این لقب را گرفت ، بیهقی توجیه دیگری برای لقب نموده است ص ۱۳۷ . انتصاب رسمی‌طاهر بامارت خراسان در ۲۰۵ بود و آنرا معمولاً مبدء استقلال ایران میگیرند ، معروفترین طاهریان عبدالله پسرطاهراست، وی در۲۰۶ از طرف خلیفه بشهررقّه در بین النّهرین برای جنگ بانصر بن شبث مامور شد ودر ۲۱۰ بمصر فرستاده شد و اسکندریه را فتح کرد، در داخل ایران با خرّمدینان و برمکیان جنگید ومازیار را گرفت وآن درزمان معتصم بود. استقلال این خاندان درزمان عبدالله کسب قوّت کرد. بعد ازاو پسرش طاهر وبعد ازطاهر پسرش محمّد بامارت رسید ودرزمان او بود که یعقوب خراسان را تسخیرنمود ومحمّد را بگرفت.

٦ ـ صفاریان

در ظرف یك مدّت بالغ به‌نیم قرن دو مخالف گردنکش و توانا نسبت بمقام خلافت سر برآوردند و آنها عبارت بودند از یعقوب و برادرش عمرو که از ایالت کوچك سیستان ظهور کردند ودر مدّت کمی یك‌قسمت مهمّ مملکت عبّاسی‌را تسخیر نمودند وکار بجائی رسید که یعقوب تا دروازهٔ پایتخت خلیفه رفت ودر آنجا باوی مصاف داد.

یعقوب خود را از زندگانی پست یك رویگرزاده (که لقب صفّار از آنست) بمقام حکومت موطن خود سیستان رسانید، این‌ولایت ظاهراً جزو امارت‌خراسان شمرده میشد ولی نفوذ تازیان در آنجا کمتر بود و در آن روزگار هم مانند امروز یاد پهلوان نامی و داستانی ایران رستم در خاطرهای اهالی آنسامان جای بزرگی داشت، یعقوب بالشکرکشیها وهجومهای متوالی هرات وپوشنك (٨٦٧=٢٥٣) همچنین کرمان را (٨٦٨=٢٥٤) تسخیر کرد ودر سال بعد حمله بفارس برد و والی‌آنجا علی بن حسین‌را بگرفت وباخود بسیستان آورد. خلیفه برای پیشگیری از این‌مرد ترسناك که در این بین هدیه های نفیس برای او فرستاده بود[1] بیاندیشید وچاره دراین دید که بااو ازدَرِ مسالمت درآید، پس حکومت‌ولایاتی‌را که یعقوب گشوده بود براو واگذارنمود وبلخ ودیگرولایات شرقی تاحدود هندرا نیز برانها منضّم‌ساخت. این‌تدبیرخلیفه‌چندسال‌بیش‌مؤثّر نیفتاد ویعقوب‌در(٨٧٣=٢٦٠) نیشابوررا ودر(٨٧٤=٢٦١)طبرستانرا باانضمام‌ساری‌وآمل مسخّر کرد وبدینواسطه روابطش باخلیفه تیره‌گشت ومنجرّ بخصومت گردید ودرجنگی که در(٨٧٦=٢٦٣) در جوار بغداد اتفاق افتاد مغلوب‌شد، ولی خلیفه فایده‌ای از این ظفر نبرد زیرا

---

١ ـ درارجوزه مفصّل مرکب از ٤١٩ بیت ازشاعر معروف ابن‌المعتزّ مستخرج‌از دیوان خطّی آنشاعر که درمدح المعتضد بالله یازدهمین خلیفهٔ عباسی و در ذکر وقایع زمان وی اشاره کرده است ضمناً ازامتعه وهدایا که هر سال درمقرّعمرو درمحافل وبازار نمایش داده میشد اینگونه یاد مینماید (رجوع شود بروزنامهٔ انجمن آسیای آلمان ج٤٠ ،ص٥٦٣): ـ

منها شهاریٌ ومسكٌ قد عَبِق — و غِلمةٌ فی‌القدّ یعلوهم دَرَن

فان عدا ذاك فبانٌ ایضٌ — و فرسٌ حافرُهُ مفضَّض

یعقوب بجند[۱] یشاپور خوزستان بر گشت و در آنجا تحصّن جست. تعصّب دینی یعقوب مانع از این شد که وی بازنگی‌ها که در فرمان علی خارجی بر ضدّ خلیفه بر خاسته بودند همدست، گردد و این مسئله درواقع باعث استخلاص خلیفه از خطر شد. از حسن طالع خلیفه یعقوب در ۵ ماه ژوئن (۸۷۹=۲۱ شوال ۲۹۵) ناخوشی زحیر گرفت و بتأثیر آن مرض در گذشت[۲].

عمرو برادر یعقوب باخلیفه صلح کرد و خلیفه امارت ولایاتی را که به یعقوب داده بود بانضمام حکومت خراسان و طبرستان و گرگان وری و فارس بدو بخشید و منصب صاحب شرطه گی بغداد وسامره را نیز باو داد و اینهمه را نایل شدن برای خود یعقوب قبل از جنگ یا بعد از آن ممکن نبود. عمرو تااوایل (۸۸۵=۲۷۲) باخلیفه و مهمتر از او با برادرش موّفق که قائد وصاحب تدبیر مملکت بود روابط دوستانه داشت[۳] وامید موّفق این بود که نخست کاررا بازنگیان یکسره نماید،

۱ - این جنك درمحل موسوم بدیر العاقول درنزدیکی بغداد اتفاق افتاد. جُندیشاپور شهری بود در خوزستان و آنرا شاپور اوّل پسر اردشیر پادشاه ساسانی (۲۷۲-۲۴۱) بنا نهاده بین شوشتر ودزفول درمحل شاه‌آباد حالیه واقع بود. شاپور والریان امپراطور روم و دیگر اسرای جنك را در آنشهر جاي داد. کلمه جُندیشاپور بتحقیق نُلدِکه مستشرق آلمانی در اصل وِندیوشاپور بوده بمعنی فتح شده هاي شاپور. درمعجم البلدان بشکل وندیساپور آمده، دراین شهر بفرمان خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱) یك مدرسهٔ طب تاسیس یافت.

۲ - شروع شهرت یعقوب بن لیث بن معدّل صفّاری در ۲۵۳ درزمان خلافت المعتزّبالله بود، وی ازقریه قرنین واقع در نزدیکی زرنج پایتخت آنزمان سیستان بود (ترکستان بارتولد)، درتفصیل فتوحات و ممالك یعقوب وعمرو وترتیب وتوالی آنها بین مورّخین اختلاف هست، باید از تواریخ مشهورمانند طبری استخراج نمود. مقصود مؤلف ازعلی خارجی شخصی است موسوم به علی بن محمّد که مدعي انتساب بآل علی بود، بنا بقول بعضی مورّخین وی ایرانی بوده وبعد ازجنگها و خونریزیها که پانزده سال دوام داشت بدست موفّق برادر معتمد مغلوب شد. علی درحدود ۲۵۵ خروج کرد و با فصاحتي که داشت زنگیان و غلامان مقیم واسط وبصره وحوالی را با خود برانگیخت و عمدهٔ سپاهیان وی ازآنهابود وازاین لحاظ اورا صاحب الزنج یا قائدالزنج نامیدند (رجوع بطبری سال فوق وبتاریخ الفخری (۱۲) وتاریخ ابن خلدون جزو رابع وتاریخ سایکس شود (۱۵) وفات یعقوب بقول زین الاخبار (۲۰) در چهاردهم شوّال اتّفاق افتاد.

۳ - موفق که اسمش طلحه باشد برادر خلیفهٔ پانزدهم عباسی المعتمدعلی الله بود، این دوبرادر والمعتزّبالله والمستنصر پسران جعفرالمتوکل بودند. الموفّق بااینکه بخلافت نرسید در ایّام برادرش معتمد دارای هرگونه قدرت واختیار بود وبقول صاحب تاریخ الفخری درخلافت با وی شریك بود ودرواقع باهوش و کاري وسیاسی بوده.

آنگاه خاتمه‌دادن بکار عمرو دشوار بود چنانکه بعد خلیفه تمام شئونات را ازعمرو مسلوب نمود وبر او لعنت علنی کرد[1] ولی درزمان کمی دریافت که خصم سخت است و در (۸۸۹=۲۷۶) حقوق و امتیازات عمرو را بدو باز بخشید و موازنهٔ سابق برقرار شد، بعد بازپیچیدگی مختصر درروابط بین او و خلیفه (که از این وقعه منتفع گردید) رو داد ولی در هرصورت عمرو باوج عظمت رسید، فقط فرط کشور گیری و حرص وتصرّف اراضی که او داشت باعث تزلزل وی شد. در (۸۹۸=۲۸۵) ماوراءالنهر را ازمعتضد برادر معتمد خواست وبگرفت واین عمل بازمصارف یکی از آن فرمانهای مطنطن را برای خلیفه بارآورد[2] وعمرو بتصرّف آنقسمتها قیام نمود تا دست اسمعیل بن احمد سامانیرا از آنحدود کوتاه نماید ولی کامیاب نگردیده خود درنتیجه جنگ بسال (۹۰۰=۲۸۷) بدست اسمعیل افتاد ومحبوس شد، وی عمرو را تسلیم خلیفه نمود وخودش حاکم خراسان شد وخلیفه اینبار حمایت ازاسمعیل کرد. عمرو بعدازیکسال زندگی درحبس مقتول شد ودرهمان موقع خلیفه نیز درگذشت محمّد پسر عمرو درحیات پدرش یعنی بسال (۸۸۷=۲۷۴) وفات یافت و لشکریان او در استماع خبر حبس عمرو بسال (۹۰۱=۲۸۹) پسر اوطاهر را امیر انتخاب کردند واو چندسال درفارس وسیستان بود تابتاریخ (۹۰۸=۲۹۶) درجنگ با کسی که سابقاً ازغلامان ترك بود مغلوب و گرفتار وببغداد فرستاده شد. چندتن دیگر ازصفّاریان اظهاروجودمیکردند ولی اهمیّتی پیدا نتوانستند بکنند وسرانجام مغلوب گردیدند.

پنجاه سال بعد بعضی ها از خاندان صفّاری که ازطرف مادر منسوب بآنها بودند در سیستان سر برآوردند ازآنجمله بود خلف بن احمد که نسبت او از طرف مادرش بانو به عمرو میرسد و در (۹۵٤=۳٤۳) حاکم سیستان شد. در (۱۰۰۲/۳=

---

۱ ـ طبری عزل ولعن عمرو را درضمن وقایع سال ۲۷۱ ذکر کرده.

۲ ـ اینك درتأیید قول مؤلف شرح تجمّلات وهدایا که توام این فرمان بود اززین‌الاخبار گردیزی نقل میشود: «دروقت عهد ماوراءالنهر نوشتند وسوی وی فرستادند بصحبت نصر المختاری که غلام ابوساج بود وجعفر باعهد وهدیه‌ها پیش عمرو شد واندر آنجا هفت‌دست خلعت بود وبدنه بود منسوج بدرّ ومرصّع بجواهر و مروارید وتاجی مرصّع یاقوت وجواهر ویازده اسپ بود از آنجمله ده اسپ بزین وستام زرّین ویکی را زین ولگام وستام زرّین ومرصّع بیاقوت ومروارید ..... وچهار دست وپای او نعل زرین بسته و صندوقهاء بسیار ..» زین‌الاخبار (۲۰) ص ۱۷ (بدنه = زره کوتاه، مقدّمة‌الادب زمخشری).

۳۹۳) مملکت خلف از طرف محمود غزنوی مسخّر گردید و پسرش ابوحفص ملتزم خدمت آن سلطان شد. گرچه شرح حال ابوحفص بعد ازاین وقعه معلوم نیست ولی در (۱۰۸۷ = ۴۸۰) شخصی باسم ملک تاج الدّین بحکومت سیستان منصوب گشت که پدرش طاهر نام داشت و او نوهٔ دوّم ابوحفص وازطرف الب ارسلان و ملکشاه بااین انتساب مورد توجه بوده. اخلاف این شخص تاحمله مغول در این دیار سلطنت کردند حتّی درقرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) هنوز یکی از اعضای اینطایفه معروف بود و او عبارت بود از شاه حسین بن ملک غیاث الدّین محمّد که تاریخ صفّاریانرا ازقدیمترین زمان تاخاتمه تالیف کرده (۱۶۱۹ = ۱۰۲۹) همو در قزوین بحضور شاه عباس رسیده[1].

البتّه ارتباط این صفّار با سلسلهٔ صفّاریان خالی از شبهه نیست و محال بنظر نمیآید نسب طاهر که گویا پسر خلف مذکورفوق بوده ازطرف یکی از مدّعیان جعل شده باشد که خواسته است بااستفاده ازمحبوبیّت سلاله‌های قدیم درسیستان خاندانی بدین اسم تأسیس نماید[2].

باید گفت که دولت یعقوب و عمر و تار و پودش بزور شمشیر بهم آمده بود و بواسطه اتفاقات زمان وضعف اخلاق برادران باطناً بی‌اساس بود[3] واین دو برادر

---

۱ - رجوع شود بمؤلف احیاءالملوک (فهرست ریو Rieu جلد متمّم نمره ۹۷).

۲ - شاه حسین بن ملک غیاث الدّین محمّدصفّاري ۱۰۲۸-۲۷ هجری یعنی عهد شاه عبّاس اوّل تاریخی تالیف کرده باسم احیاءالملوک ودرآن نسب ملک جلال الدّین محمودخان امیرسیستان آنزمان را در شانزده پشت بعمرولیث صفّاری رسانیده، نیز نسب خودرا بهمان خاندان نسبت داده، بموجب این کتاب گویاوی نخست در ۱۰۲۷ بخدمت شاه عبّاس رسیده (نقل ازفهرست ریو) (3) .

۳ - نه‌تنها از مطالعه تواریخ بزرک این معنی مسلم میگردد بلکه بعضي تواریخ مختصر وتالیفات ادبی مانند زین الاخبار (۲۰) و سیاستنامهٔ نظام الملك نیز تصریح کرده‌اند که عمده استناد یعقوب و عمر ولیث بشمشیر بوده و برای حفظ شمشیر بالطبع احتیاج بزر وسیم میافتاد که گفته‌اند « زربده مرد سپاهي را تاسر بنهد » واز اینرو هردو برادر درتحصیل پول از هیچگونه اقدام خود داری نمیکردند، اگرچه بواسطه ضبط اموال متموّلین رعایای خودشان باشد با اینکه درجنگهای آخرین باخت بجانب یعقوب بود بازقسمت بزرگی از ثروتی‌را که جمع کرده بود ذخیره داشت وبعد از وفات او چهارمیلیون دینار وپنجاه میلیون درهم درخزاین اوموجود بود، نیز پنجهزارشتر وده هزار خر داشت، عمرو نیز درپول‌پرستی تالی یعقوب بود واگرعواید مالیات وغنائم ویغما او را سیر نمیکرد رو بمردم میگذاشت و از هرکسي بهانه ای می‌ستاند، زین الاخبار (۲۰) شرح حال صفّاریان — ترکستان (9) ص۲۱۹-۲۱۸ .

علم واستعدادی را که آنها را نسبت بسپاهیان خود تفوّقی بخشد مالك نبودند. با اینهمه در دربار آنها مخصوصاً درمجلس عمرو صدای سخنگویان شنیده‌شد و امروز قطعاتی از اشعار فیروز مشرقی و ابوسلیك گرگانی باقی مانده(1).

1-T. Nöldeke «Orientalische skizzen, Berlin 1892 P. 181—217. H. G. Harvey, The kings of the Saffaristein Dynasty of Nimroz or Sistan, A S B vol. 57, 131 b.

۷ ـ سامانیان

سامانیان که دولت عظیم صفّاری را منقرض ساختند نژاد خود را بساسانیان میرسانیدند[۱]. افراد این خاندان از زمان خلیفه مأمون درماوراء جیحون امارت داشتند وبتدریج بنفوذوقدرت خود میافزودند. مؤسّس واقعی سلطنت سامانیان اسمعیل بن احمد (متوفی در۹۰۷ = ۲۹۵) بودکه بخارارا پایتخت خود قرارداد. حکومت او علاوه برماوراءالنهر نیز بلخ وسیستان[۲] وخراسان وگرگان وطبرستان وری را شامل بودولی ولایات اطراف خزر درزمان پسر او ازتصرّف آنها بدرآمده بازدارای استقلال گردید، سلطنت سامانی مدّت صد سال دوام نمود ولی سیاست امرای این سلسله که صلح دوست بودند و مخصوصاً بصنعت ودانش علاقهٔ شخصی داشتند برصیانت وتقویت مملکت نایل نیامد واقسام غربی ایران را الحاق کردن نتوانستند در صورتیکه خلیفه اقتدار زیادی نداشت وهمین ضعف وی آنقسمتها را هدف حرص ومطمح نظر دیگر طوائف که جنگی‌تر بودند قرار داده‌بود. سامانیان

۱ ـ جدّ سامانیان بقول مورّخین مانندطبری والبیرونی وحمزهٔ اصفهانی وغیرهم سامان خداة نام داشته ویکی‌از نامیان زرتشتیان بلخ بود ونسب خودرا ببهرام چوبین میرسانید، گردیزی درزین الاخبار گوید، «وسبب ولایت سامانیان آن بود که سامان خداةبن حامتان (میثمان وجسمان نیز خوانده شده) که این‌همه‌را بدو باز خوانند، مغ‌بود ودین زرتشتی داشت ونسب اوسامان خداةبن حامتان بن....کیومرث پادشاه نخستین که برزمین بوده»، سامان خداة گویا اوّلین‌بانی ووالی محلّی بوده است واقع درولایت بلخ باسم سامان (بارتولد ترکستان (9))،سامان خداة در زمان مأمون اسلام‌آورد، بزرگترین پسران سامان اسدنام داشت واو چهارپسرداشت: ابومحمّد نوح وابونصر احمد وابوالعبّاس یحیی وابوالفضل الیاس. مأمون بعداز رسیدن بخلافت حکومت سمرقند را بنوح، فرغانه را به‌احمد، چاچ را به یحیی و هرات را به الیاس داد. مقصود مؤلّف اسمعیل پسر ابو نصر احمد است.

۲ ـ بقول گردیزی ودیگران سیستان‌را اوّل دفعه احمدبن اسمعیل جزو متصرّفات سامانیان قرارداد.

همیشه درظاهر نسبت بخلیفه اظهار انقیاد کردند ولی رسم آن در عمل منحصر بود بخوانده شدن اسم او درخطبه وضرب آن در نقود، نه خراجی بخلیفه دادند ونه در موقع لزوم معاونت لشکری براو کردند.

درنقاطیکه ازبخارادور بودمخصوصاً در ولایات ساحلی خزرگاهی شورشهائی رو میداد و والیان حکومت خراسان که از طرف سامانیان بدانها سپرده شده بود مجبور میشدند در مواردی خودسرانه اقـداماتی نمایند و در نتیجهٔ این اوضاع یکنوع حس استقلال درآنها تولید گردید. ازطرف دیگر دولتی توانا درشمال یعنی ترکستان پدید آمد که چشم طمع باستیلای ممالك حاصل خیز مشرق دوخته بود و آنچه زمان میگذشت بر آزمندی آن میافزود[1].

۱ ـ خوانین ترك از زمانهای باستان تازمان سامانیان باسم توران وهیاطله وغیره روبحدود ماوراء النهر وشمالیهای خراسان نهاده بودند ودرآنجا بااقوام ایرانی گاهی باجنگ وگاهی بامسالمت میگذرانیدند. بعد از اسلام عرب بر آنجا راه یافت، اوّلین عرب معروف که بماوراء النهر رفت قتیبة بن مسلم باهلی بود. امارتها و حکومتهای متعدّد در این دیار و حوالی از خوانین ترك و دهقانان و مرزبانان ایران و امرای عرب تشکیل مییافت، ازجمله حکومتها در زمان صفّاریان و سامانیان حکومتهای: خوارزم، سغد، فرغانه، اشروسنه، اسفیجاب، چغانیان، خُتّل وراشت بود خوارزم ولایتی است درقسمت شمالی جیحون پایتخت سابقش کات و بعد جرجانیه یا اورگنج بود، از شهر های معروف آنجا خیوه و هزار اسب میباشد، ازاین شهرها تنها کات در ساحل شرقی جیحون و مابقی در غربی آن واقع است، سغد که قدیم سغدیانه نامیده میشد شامل تمام اراضی حاصلخیز بین سیحون و جیحون بود، ضمناً اسم ولایت محیط سمرقند است که رود سفید یا زر افشان از آنجا جاریست و از این لحاظ بخارا وکِش و نَسَف (نخشب) که هم حدود با سغد بوده خود ولایت جداگانه محسوب میشد. اشروسنه ولایتی است در ساحل زر افشان و مشرق سمرقند، حاکم نشین آن شهر اشروسنه یا بُنجیکت است. اگر از اشروسنه بخط مستقیم رو بشمال و طول ساحل سیحون برویم اوّل بایالت (چاچ) بعد بولایت اسفیجاب (اسبیجاب) میرسیم. فرغانه هم ولایتی است در فاصله شمال شرقی اشروسنه و در اینولایت چند رود خانه بسیحون ملحق میشود، فرغانه را مدّتی خوکند (خجند) گفتند. پایتخت قدیم آن اخشیکث بود که شهر فرغانه هم گفته اند، اگر از اشروسنه بخط مستقیم بجنوب برویم بمنطقه ای میرسیم که رود خانه های متعدّد از شمال بجنوب جاری شده برود جیحون میریزند، در حوزه این رودخانه‌ها یعنی قسمت سواحل شمالی جیحون ولایات راشت، چغانیان وخُتّل و بدخشان واقع است، امرای این ولایات وولایات دیگر القاب مخصوص داشتند مانند، ماهوی مرو، اخشید فرغانه، پیروز سغد، خسرو خوارزم، شیرختن، افشین اشروسنه، نیدون کش، طرخان سمرقند. اوّلین حکومت معتبر خانیه ...

قبایل اتراك که در ولایات شرقی خلافت مسکن جسته بودند با اینکه درهمان اوایل دین اسلام را پذیرفته وبمذهب سنت و جماعت گرویده بودند باز در هر فرصتی از فرمان عرب سرکشی میکردند. عادت جلب غلامان ترك بممالك غربی و استخدام آنها از (۶۷۴=۵۵ه) باینطرف مرسوم گردید وخدمت آنها پاسبانی و پیشخدمتی اعیان و اشراف بود وعدّه‌ای از آزاد شدگان آنها بتدریج داخل سپاهی شدند، حتّی گاهی بمنصب سپهسالاری رسیدند. این استخدام سپاهی ترك را از خلفا نخست معتصم عبّاسی اقدام نمود وبنابود آنها جای ایرانیان وتازیان را که نسبت بانها کمتر جنگی بودند اشغال نمایند. این عمل منتهی بتشکیل یك فوج حارسین از آنها گردیدکه خود آنها موجب ضعف خلافت شدند وکار بجائی رسید که خلیفه در مقابل آل بویه شکست خورد ودر نتیجه ترکهای مشرق‌هم شوریدند.

جنگیان عرب تنها یکی دو بار تاسواحل سیحون راه یافته بودند، یکبار بسال (۷۱۳=۹۵) در فرمان قتیبة بن مسلم وبار دیگر در (۷۳۸=۱۲۱ه) بفرمان نصربن سیّار. درخلافت عبّاسیان ممالك ما وراء سیحون مستقلاً بماوراء جیحون اتحادنمود وحاکم آنجا بغراخان بسال (۹۹۳=۳۸۲ه) وارد ماوراء جیحون شد و نوح دوّم[1] را که هردو والی آن امیر در هرات و خراسان ترك نژاد و در باطن با بغرا خان همدست بودند شکست داد، با اینکه بغرا در(۹۹۴=۳۸۴ه) درگذشت

●● ترکها بعداز اسلام که شایدمنظور مؤلف همان باشد حکومت قراخانیان یاایلك‌خانیان یاترکان افراسیابی بود و معروفترین امرای این سلسله بغرا خان هارون بن موسی بودکه در۳۸۲ بخارا را گرفت، اینها در۳۸۹ سامانیان را درماوراءالنهرمنقرض ساختند و دور نیست مقصود مؤلف دولت مغول بطور عام باشد که با قراختا ئیان و دیگر حکومتهای طوایف شروع کرد و به حکومت قراخطائیان وبعد بهجوم چنگیزیان منتهی شد. گذشته ازمورّخین وجغرافیّون اسلامی مانند مقدسی و اسطخری و ابن خردادبه وعتبی و گردیزی‌رجوع شود بترکستان(9)ص ۲۸۰-۲۰۴ الخ وممالك شرقی خلافت (16) و حواشی چهار مقاله (۱۸) و سلطان محمود (17) ص ۴۷ و احوال رودکی (۲۱) ج ۱، ص ۳۱۲ و کریستن‌سن(23).

۱ ـ در متن کتاب سهواً بجای نوح دوّم نوح سوّم ضبط است، البتّه مقصود نوح بن منصور سامانی (۳۸۷-۳۳۶) بوده است.

باز نوح ناچار شد برای تنکیل دو والی عاصی خود از سُبکتکین[1] که دراینموقع در غزنه مستقرّ شده بود استمداد نماید، سبکتکین که برای مداخله بامور داخلی دولت سامانی درجستجوی بهانه بود این تکلیف را بشادی تلقّی نمود و بعدازمرگ او که زود فرار رسید پسرش محمود همان سیاست پدر را پیشهٔ خود قرار داد، تا اینکه آخرین امیر سامانی عبدالملك دوّم که جوانك ضعیف‌النّفس بود و درپیش عمّال خودش‌هم اراده ونفوذ نداشت‌در(۹۹۹=۳۹۰ه)خلع ومحبوس وبتر کستان برده شد. بااینهمه تقدیر نبود سلالهٔ سامانی اینگونه باید نامی خاتمه یابد. یکی از برادران عبد الملك یعنی‌اسمعیل المنتصر ۹۹۹ تااواخر ۱۰۰٤ (از ۳۹۰ تا ۳۹۵ه) یعنی مدّت شش سال‌سلطنت سامانی را نگهداشت و در مقابل شورشهای گوناگون ماوراء النّهر و خراسان بهادرانه بجنگید و با رشادت بزرگ و عزم نستوه‌نام‌خانوادهٔ خودرا محافظت نمود ولی درخاتمهٔ سال (۱۰۰٤=۳۹۵ه) اورا بخیانت کشتند و خاندان سامانی با مرگ او بپایان رسید[2].

۱ ـ منظور از دو والی عاصی ابوعلی و فایق است که در ظهور بغراخان در آن سامان نفوذ داشتند و بر او التحاق نموده بر ضدّ نوح بر خاسته بودند، نوح بآنها مصاف داد و بیاری سبکتکین و دارابن قابوس امیر گرگان برآندو غالب آمد، بعد ازاین غلبه بود که نوح به سبکتکین لقب ناصرالدّین والدّوله و بپسرش محمود را لقب سیف‌الدّوله داد. سبکتکین غلامی بود در جنگ با اتراك یا از طرف خود اتراك و یا از طرف سامانیان اسیرگرفته شد و دربازار برده فروشی از طرف البتکین که سپهسالاری داشت خریده شده و با استعدادی که داشت در نزد وی ترقّیات نمود و در غزنه جانشین اخلاف امیر البتکین گردید و بعد بموجب دعوت نوح بن نصر سامانی باو گروید و اوّلین اقدام مهم او آن بود که در فوق مذکور افتاد (رجوع شود به عتبی) (تلفّظ صحیح کلمه سبکتکین بنا به تحقیق دانشمندان مانند نُلدکه و بارتولد با ضم سین وضم یاو کسر باء صحیح تر است) رجوع شود به زین‌الاخبار (۲۰) ص ۵۵ـ۵۳ و ترکستان (۹) ص۲۶۱.

۲ ـ مقصود ابو ابراهیم اسمعیل ملقّب به المنتصر و پسر نوح بن منصور و برادر عبدالملك ومنصوربن‌نوح‌است، داستان این‌شاهزاده دلیر وبی باك بی‌شباهت بتاریخ‌جلال‌الدّین خوارزمشاهی نیست، وی بعد از آنکه بدست قراخانیان اسیر شده بود از محبس اوزکند ترکستان فرار کرد و در حفظ سلطنت سامانی مدّت شش سال با دشمنان متعدّد که قویترین آنها قراخانیان و سلطان محمود غزنوی و برادرش نصر باشد بهادرانه جنگید و با خوارزمشاهیان نیز مصاف‌داد، چهار بار حمله بماوراءالنهر وچند بن حمله بخراسان ونیشابور کرده واغلب باضایعات وخسارات برگشت.

دولت سامانیان بدون یادگار گذاشتن آثار جاویدان سپری نشد. در دورهٔ آندولت بود که شعرای نامی مانند ابو شکور ورودکی ودقیقی سخن‌سرائی کردند، نیز در آندوره بود که شاهنامه فردوسی آغاز گردید نهایت محمود غزنوی آن میوهٔ زیبای شعر ایرانی را در بوستان خود کاشت، همچنین بعضی تألیفات گرانبهای علمی را بآندوره مدیونیم وکتاب الادویه ابو منصور موفق و ترجمه فارسی تاریخ طبری از آثار اینزمانست[1].

میر خواند تاریخ‌سامانیان ترجمه‌دفر مری Defrémery پاریس ۱۸٤٥ - ابوبکرمحمّد بن جعفر بن زکریا تاریخ نرشخي (تا۳٤۳=۹۲۲)، این‌کتاب را اوّل‌ابونصر احمد قباوی در (۱۱۲۸-۵۲۲ه) بفارسی ترجمه‌کرد وآنرا تکمیل نمود، بعد محمّدبن ظفر آنرا در تحت عنوان تاریخ بخارا (تا ۱۱۷۸=٥۷٤ه) اتمام کرد. رجوع کنید به شفر Schfer ، تعریف وصف الارضی و تاریخ بخارا تالیف محمّد نرشخی بانضمام متون مربوط بماوراء النهر ۱۸۹۲ ، پاریس. - تاریخ مختصر آل سامان از طرف مؤلف مجهول (مختصر) [رجوع بروزنامه انجمن آسیائی بنگال ص۱٥۲]، -انحطاط سامانیان وظهور غزنویان درماوراءالنهر وقسمتی ازخراسان تالیف اولیور E.B. OLiver در روز نامه انجمن آسیائی بنگال، ج ٥٥ ص ۸۹ و ما بعد.

٥٥با اینهمه از خیال جنگ با اتراك منصرف نگردید، بالاخره در ۳۹٥شکست سختي‌خورد و با هشت تن از چنگال دشمن رها شد ولي درمرو ابن بهیج نام ازرؤسای عرب که شاهزاده سامانی پیش او پناه برده بود تا مردانه اورا بکشت، این شاهزاده که مدافع یك خاندان ایرانی دربرابر وحشیان ترکستان بود در بین مردم بسیار محبوب بوده است (لین پول درکتاب خودش(18)سهواً اسم اورا بجای ابو ابراهیم ابراهیم ثبت کرده. برای تفصیل منابع راجع باین‌شخص مانند تاریخ عتبی‌وغیره رجوع شود به‌ترکستان (9)ص ۲٦۸-۲۷۰، ایضاًسلطان محمود(17)ص٦٦-٥٠ و۱۸۳).

۱ - مقصود «کتاب‌الابنیه عن حقایق‌الادویه» تالیف ابو منصور موفق‌علی‌الهروی استکه گویا در قرن چهارم تالیف یافته و آن از اسامی دوا ها و فواید و تأثیرات آنها بحث کرده وبرای نمودن شیوهٔ فارسی اوائل اسلام بسی سود منداست، یك نسخه ازین کتاب در تاریخ ٤٤٧ بخط ابوالحسن علي‌بن احمداسدی طوسی خواهرزاده حکیم فردوسي مؤلف لغة فرس وگوینده‌گرشاسب نامه نوشته شده و باقی مانده‌است، عکس آن نسخه متعلّق بوزارت معارف درطهران موجود است. اصل‌تاریخ طبری بزبان عربی تالیف ابو جعفر محمدبن جریربن املی طبری است که تاریخ عمومی مفصّل وموسوم است بتاریخ‌الرسل والملوك وازقدیم‌الایام تا حوادث دوسال بعد از سیصد هجری را حاوی است،این کتاب را ابو علی محمّدبن محمّد بلعمی وزیر سه تن از شاهان سامانی یعنی عبدالملك بن نوح و منصوربن نوح و نوح بن منصور ازعربی بفارسی ترجمه نمود. این بلعمی‌پسر ابوالفضل محمّدبن عبدالله بلعمی وزیر نصربن احمد سامانی بود.

۸ — علویان در طبرستان

سخت‌ترین تمام ولایات ایران برای تازیان ولایات سواحل جنوبی دریای خزر یعنی دیلم و طبرستان و گرگان[۱] بود. کوههای صعب العبور آنولایات مانند قلعه ها اطراف را گرفته وسنگر های طبیعی تشکیل داده و از اینرو همانطور

۱ ـ دیلم یا دیلمان از ولایات بسیار قدیم ایرانست که نویسندگن یونان هم ازآن نام برده اند و آن عبارت بود از قسمت کوهستان گیلان که از شمال محدود بود بخود گیلان و ازمشرق بطبرستان و مازندران و از مغرب برودبار شمیران و آذربایجان و اران و از جنوب باراضی طارم وقزوین وطالقان. جرجان (گرگان)، قسمت خاك بین سواحل خزر و رود اترك و مازندران و قومس و خراسان را گویند و آن شامل استرآباد حالیه نیز بود، تلفظ نام قدیم آنجا بفرس قدیم ورکانه و باصطلاح جغرافیون یونان‌هرکانیا است. اسم قدیم طبرستان تپورستان بوده وآن قطعه خاکی است محدود ازشمال بخزر، ازجنوب بسلسله البرز، ازمشرق بگرگان وازمغرب به گیلان. قسمت مهم طبرستان قدیم همانست که اکنون مازندران نامیده میشود، ولایت طبرستان و آذربایجان وگیلان و دیلم و ری و قومس ودامغان وگرگان را دریکجا درقدیم نام فرشوازگر یا فدشوارگر داده میشد (رجوع شود بکتاب مازندران واستراباد تالیف رابینو(19)ص اول، ایضاً حواشی نامه تنسر طبع آقای مجتبی مینوی، ایضاً قابوس وشمگیر زیاری آقای میرزاعباسخان اقبال (۲۲)). مردم دیلم یادیلمان از ادوار قبل از اسلام بارشادت وجنگاوری معروف بودند، همواره مهاجمین را از کوهستانهای خود دفع میکردند. نژاد و دیانت و عادات و مراسم آنها ایرانی بود. دیلمان تا اواسط قرن سوّم استقلال محلّی خودرا درمقابل مهاجمین تازی نگاه داشتند وباآنها جنگیدند، دراین اوقات عدّه‌ای ازعلویان زیدیه که ازتعقیب خلفای عباسی فرار میکردند بدیار دیلم پناهنده شدند و بتدریج مردم‌را بدین اسلام دعوت کردند و بالاخره چنانکه درمتن دیده خواهد شد حکومت آنسامان را بدست آوردند، اینها مردم‌را از مهاجمات عباسیان حمایت کردند و حکومت عادلانه بر پا نمودند (طبری چاپ فرنگ ج ۳ ص ۲۲۹۲ از سرداران و خاندانهای متعدّد کوچك و بزرگ که از دیلمان برخاستند یکی خانواده جستانیان بود که مرکز حکومت آنها رود بار بود که ازاواخر قرن دوّم تا اوایل چهارم یعنی بالغ بر یکصد سال حکومت کردند. دوّم کنگریان یاسالاریان بود که ظهور آنها ازطارم بود، بعد ولایات آذربایجان وحوالی را تصرّف کردند و در آنجا مستقر شده و بالغ بر صد سال حکومت کردند، ازسرداران دیلمی که دراطراف و جوانب فتوحات کردند یکی لیلی بن نعمان بود که نیشابور خراسان را بگرفت، دیگر ماکان‌بن کاکی بود که ری را گرفت و این هردو از سرداران علویان بود،ماکان سرداری داشت باسم اسفاربن شیرویه که در ری بجای وی نشست (اسفار—اسوار یا سوار مرادف کلمه فرنگی شوالیه) معروفترین خاندانهائی که از سلطنت دیلم بر خاست عبارت بود ازآل بویه [راجع بدیلمان رجوع شود به‌شهریاران گمنام، بخش نخستین (۲۱) ص ۲۰٤-۲۲۹)، حکومت دیلمان مینورسکی (20) عجب‌نامه(28) ص ۲۲۸ قابوس وشمگیر زیاری (۲۲)].

که هخامنشیان و ساسانیان نتوانستند سا کنین دلیر و درشت آنسامانرا کاملاً برخود رام کنند تازیان هم بهمان مشکل گرفتار بودند . حتّی اسلام آوردن مردمان آنجا نیز در بادی امر مفید فایدهٔ نگردید، مثلاً آل قارن یکی از هفت خانواده قدیم معروف ایرانی که سپهبد نامیده میشدند حکومت طبرستان داشتند و در دین زرتشت باقی مانده بودند و سال خود را از وفات یزدگرد میگرفتند[1]. تفصیل تمام

---

۱ ـ عدد هفت از قدیم در ایران اهمیّت داشته ، شماره امشاسپندان زرتشتی هفت است . در زمان هخامنشیان هفت خانواده اصیل وجود داشته. این عدد در شاهنامه درچند مورد استعمال شده مثلاً رستم برای جستجوی بیژن باهفت تن میرود. درزمان اشکانیان نیزگویا هفت خانواده اصیل و معروف وجود داشته که متصدّی مناصب عالیه دولتی آنها بوده و تا دورهٔ ساسانیان دوام نموده اند و در زمان ساسانیان بنابروایات عبارت بوده‌اند ازاینها ۱ ـ خانواده ساسانی ، ب ـ قارن پهلو ، ج ـ سورین پهلو ، د ـ سپهبد پهلو ، هـ ـ سپندیار پهلو ، و ـ مهران پهلو ، ز ـ خانواده زیك یازیخ. (کلمه پهلو مقلوب ازپرتو است که اسم قوم اشکانی است). هر یکی از این خانواده‌ها مناسب مقام و رتبه خود مناصبی داشته است مثلا خانواده ساسانیان که بسلطنت رسیدند منصب ارگبذ داشتند (ارگ بمعنی حصاراست، ارگبذ یعنی رئیس قلعه یا کوتوال ولی در دوره ساسانیان این منصب بالاترین مناصب بود) ، بعد ازمنصب ارگبذ مقام «ایران سپهبد» بود که فرمانده کل سواره نظام را میگفتند و بعد رتبه ایران امبارَغبذ بود که رئیس ذخیره وانبار را میگفتندالخ، این هفت خانواده را مؤلفین اسلامی بعناوین بیوت سبعه و عظماء و مناصب آنها را بعنوان مراتب سبعه شریفه یاد کرده اند . جداول آل قارن بموجب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار سوخرا نام داشته و نسب او به کاوه میرسیده ، پسر او قارن (قارن رزمزان) وپسر قارن باز سوخرا بوده، این سوخرای دوّم معاصر پیروزپادشاه ساسانی بوده‌است ، درجنگ وی با خشنواز(پادشاه چغانیان) بوی مظاهرت کرد گذشته از آن قارن سپهبدان دیگرمانند بنی دابویه وبا وندیان وپادوسپانیان درطبرستان وحوالی دردوره اسلام حکومت کرده‌اند، سوخرا بعد از پیروز پسر او قباد (۴۸۴ ـ ۴۵۷) را بمداین دعوت کرد و شاهی را بر او مسلّم ساخت ، بعد بد خواهان او را در نظر شاه مقصّر نمودند و او بطبرستان فرار کرد و در آنجا مقتول و پسرانش که نه تن بودند بولایت بدخشان پناهنده گردیدند و درظهور نوشیروان برای معاضدت وی با خاقان ترك مخاصمت کردند، بزرگترین آنها زار مهر وکوچکترین آنها قارن نامداشت ، خانواده قارن باسم این شخص معروف است که معاصر نوشیروان بود ونوشیروان اورا درمقابل خدمات اوسپهبد یك قسمت ایران کرد. ازاحفاد این قارن آل انداذ ، سوخرا ، فرّخان ، و نداد هرمزد ، و نداد اسپان ، قارن ، و نداد ایزد ، و نداد امید ، مسمغان (معربش مصمغان مس = بزرگ یامه ، مسمغان ، بزرگ مغان) و نداد امید ، شهریار ، مازیار ، حسن عبدالله ، کوهیار ، منصور وقارن را شمرده اند (رجوع بملاحقه این کتاب شود) ، محل حکومت آل قارن جبل قارن بوده است که درحدود طبرستان ومتّصل بفیروز کوه و کوه پادوسپان بود وشهر معروف آن شهمار نام داشته و قلعه معروف آن در فیریم (یا پریم = فیروزکوه) بوده و موبدان اورا درازاء این خدمت لقب سپهبذ داده‌اند (سپهبد مرکب است ازدوکلمه سپه فرس قدیم اسپاذه) و بذ (پهلوی بذ پایت ، اوستائی پیتی بمعنی رئیس وسردار) .

لشکر کشی های عرب بدین سامان دراینمورد دست نخواهد داد ولی ممکن است از مهمترین آنها ذکری بشود. بعد از آنکه هجومهای اوّلین عرب در اواخر قرن هفتم (حدود سال ۵۰ هـ) نتیجه نداد[۱]. درخلافت سلیمان حمله دیگری در تحت فرمان یزید[۲] بطبرستان و گرگان و درسالهای (۷۶۱، ۷۵۹، ۷۵۸ = ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۱ هـ) یعنی درخلافت منصور باز حمله به طبرستان و دیلم گردید. درحقیقت اگر این هجومها که مسلمین آنهارا غزوات مینامیدند منتهی بغارت بلاد واسیر برده شدن مردم میشد بأسی نداشت. یزید دراین جنگهای ضدّ مخاصمین اسلام درشجاعت برهمه سرداران عرب برتری داشت، بااینهمه عملیّات او نسبت به قتیبه قائد بخارا کمتر ظالمانه بود زیرا وی مأموربنی از اعراب در خانه‌های مغلوبین میگذاشت وآنهارا درنتیجه فشار اینگونه مردمان‌ناتراش مجبور بترك دین‌مینمود(۱).

بالاخره درخلافت منصور طبرستان مدّت ۲۵ سال از طرف عمّال عرب‌اداره شد زیرا سلاله سپهبدان آنجا که خاندان بنی دابویه باشند منقرض شده بودند[۳].

در(۷۷۹=۱۶۳هـ) درگرگان شورش بزرگی ازطرف فرقه‌های اشتراکی آنسامان برپاشد، هم چنین نظیر این انقلاب در سالهای (۷-۷۹۶، ۷۹۹، ۸۰۱،

۱ ـ اوّلین هجوم عرب بحوالی طبرستان بنابقول طبری درسال۳۹ هجرت یعنی زمان خلافت عثمان بفرمان سعید بن العاص وقوع یافته. هجوم دوّم معروف در ایام معاویه در تحت فرمان مصقلة بن هبیره بود که اهالي طبرستان در موقع عبور آنها ازگردنه های کوهستان سنگ ها را از قلل غلطانیدند و تمام سپاهیان مصقله مقتول شد، بلاذری (۸) ص۳۴۳.

۲ ـ مقصود یزید بن المهلب است که بامر سلیمان‌بن‌عبدالملك (۹۹-۹۶) لشکرکشی بطبرستان نمود، بعد منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶) خازم‌بن خزیمة التمیمی و روح‌بن حاتم المهلبی‌را بدانسامان توجیه کرد، رجوع شود به طبری (٦) و بلاذری (۸) ص ۳۴۲.

۳ ـ مقصود خاندان دابویه یادابوی پسر گیل گاوباره پسرفرّخان گیلانشاه پسر فیروزپسر نرسی پسرجاماسب نوزدهمین پادشاه ساسانی‌است‌که از۴۹٦ تا ۴۹۸ ق.م سلطنت‌کرد: حکومت دابویه بسال ٦٦۰ میلادی (۴۰هـ) در گیلان تأسیس یافت و ۱۷ سال دوام نمود و برادرش پادوسپان در رویان (ولایتی درکوهستانی مغرب طبرستان) بحکومت نشست، راجع به آل قارن و این خانواده رجوع شود به لاحقه این کتاب وبتاریخ طبرستان(22) ص۹۸-۹۵ طبری، نُلدکه (23) ص ۴۲۸، یوستی(10) کلمه: دابویه، فتح‌الله (2) ج۲ص۴۸ ۰ انسیکلوپیدی اسلام(14).

۹۰۰=۱۸۰،۱۸۳،۱۸۵،۲۸۸ هـ) رویداد. در خلال این مدت حس طرفداری از آل علی در مملکت دیالمه وسعت پیدا کرده و از آنجا به اقسام شرقی طبرستان سرایت نمود. بعد از ظهور حکومت طاهریان طبرستان و گرگان بدست آنها افتاد ولی حکمرانان این سلسله نیز مانند خلفا از ادارهٔ این ولایات عاجز آمدند، در (۸۳۹=۲۲۵ هـ) بر خلاف تمام انتظارات شورش بزرگی که بدست مازیار بن قارن[1] برپا گشته بود خوابانیده شد و دین اسلام در شکل مذهب علویان در آن نقاط نفوذ یافت. بسال (۸٦٤=۲۵۰ هـ) حسن بن زید علوی «داعی کبیر» که از اهل ری بود در رأس حکومت طبرستان دیده میشود. این شخص بعد از جنگهائی در آنجا متمکن شد و حکومت او بر تمام ولایات خزر بانضمام ری و قزوین بسط یافت و در جنگ با محمد بن طاهر غالب گشت[2]. بعد مدت یکسال (۸۷٤=۲٦۱ هـ) در مقابل امیر صفاریان خفض جناحی نمود ولی بالاخره در (۸۷۵=۲٦۲ هـ) باز ولایات سابق خودرا باستقلال مالك گردید[3].

در (۸۸٤=۲۷۱ هـ) برادر وی محمد بن زید بجای وی نشست و او بتاریخ (۹۰۰=۲۸۷ هـ) جان ودولت خودرا در جنگ با اسمعیل بن احمد گذاشت. سامانیان نیز درمقابل صعوبات نگهداری این ولایات عاجز وناراضی بودند. بسال (۹۱۳-۹۱٤=۳۰۱-۳۰۲ هـ) حسن اطروش علوی به حیلت حکومت طبرستان را تحصیل نمود و اخلاف او دامنه نفوذ خود را تاری و گرگان و خراسان رسانیدند[4].

---

۱ - مازیار بن قارن از خاندان قارن سپهبد طبرستان (رجوع کنید بیاد داشت نمره قبل ولاحقه کتاب) در جنگ با شهریار بن شروین باوندی مغلوب شد، در ۲۰۱ پیش مأمون پناه برد، بعد با موسی بن حفص جنگیده، در ۲۱۰ حکومت خود را باز بدست آورد، بالاخره در ۲۲۵ بدست اعراب اسیر افتاد، اورا درسامره بدار آویختند (طبری، ابن الاثیر الخ).

۲ - بقول زین الاخبار (۲۰) ص ۱۰ حسن باسلیمان بن عبدالله بن طاهر که امیر طبرستان از طرف محمد بن طاهر بود جنگ کرد و اورا مغلوب نمود.

۳ - حسن با یعقوب لیث نیز جنگیده و مغلوب شد وبدیلم عقب نشینی کرد ولی یعقوب از کثرت باران و سیل در اینجا دچار صعوبات و خطر گشته و با زحمت زیاد برگشت.

٤ - حسن بن علی ملقب به الاطروش (بمعنی کر) ازامامان زیدیه بود. زیدیه بامامت زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ع قائل بودند و تمام اولاد علی بن ابیطالب وفاطمه علیهما السلام را باشرایطی لائق امامت میدانستند. حسن در اواخر قرن سوم باتبعه خود اهتمامی کرد تا طبرستان ...

۹ - زیاریان و بویان

دولتی که آنرا علویان درنتیجهٔ کوشش‌ها ورنجها بدست آورده بودند کمی بعد ازمرگ اُطروش نصیب یك گیلانی موسوم بمرداویج بن‌زیار شد که‌ازفرماندهان لشکریان دیالمه بود. ولی در آن عصر دولت از آن او و امثال او بود زیرا مردم آندور تنها زبان شمشیر را میشنودند و هرکه آن‌را در دست داشت بر او کرنوش میکردند. مدّتی نگذشت که مرداویج فرمانفرمای بزرگ شد، گذشته از قلمرو علویان که بدست اوافتاده‌ملکت آذربایجان را تا حُلوان باضمام همدان‌واصفهان نیز ملحق کرد وبعزم دست بازیدن بسوی خوزستان افتاد[1].

ولی بسی بر نیامد که‌معلوم گردیداو نیز این‌ممالك‌را برای دیگران گشوده. علی‌نام که ازطرف وی والی کرج بود اصفهان را از وی بگرفت واوبزرگترین‌سه برادری بود که بعدها سلاله آنها بمناسبت اسم پدرشان ابوشجاع بویه خاندان بویه نامیده شد[2]، اینها گویا نخست درولایت دیلم مزدور بودند ولی‌بعضی اهتمام

●●را تسخیر نماید وباسامانیان در آویخت ولی ازعهده برنیامد، امّا درحدودسال سیصد قوّتی‌پیدا کرد و آمل واطراف را تصرّف نموده حسن بقول ابن‌الاثیر اسلام را در دیلم انتشار داد و نفوذ زیاد در بین مردم پیدا کرد و حکومت عادلانه نمود و تا آخر عمرش در همان نقاط با همان نفوذ باقی بود (رجوع بطبری و مسعودی شود).

۱ - مرداویج بن زیاری وردانشاه ازطائفه آرغوش دیلمی و درتحت فرمان اسفار بن شیرویه دیلمی‌بود، بعد ازکسب نفوذ در میان لشکریان حکومت را بدست آورد و مؤسّس خاندان زیاری گردید. تعصّب ایرانی داشت. پس از او برادرش وُشمگیر و بعد از او دو پسرش بیستون و قابوس وبعداز آنها پسران آنها منوچهر ودارا یا اسکندر وپسران آنها انوشیروان و کیکاوس و گیلانشاه حکومت کردند. معروفترین زیاریان قابوس بن وُشمگیر ملقّب به شمس المعالی بود که از فضلای زمان خود معدود میشد ومنشآت و اشعار و رسائل دارد، نیز امیر کیکاوس نوه او کتاب قابوسنامه را در ۴۷۵ بنام پسرخود گیلانشاه تالیف نموده (رجوع به جدول انساب این‌کتاب شود، ایضاً ابن‌الاثیر (۲۶) و مسعودی (۷) و قابوس وُشمگیر زیاری (۲۴)).

۲ - بوی باواو مجهول از نامهای قدیم ایران است و یکی از سرداران قباد ساسانی بوی نام داشته، ابوشجاع بویه بموجب اقوال بیرونی (۲۲) و ابن خلکان (۲۶) وابو الفدا (۲۷) و میر خواند (۲۵) و غیرهم پسر فنا خسرو و از سرداران سامانیان بود و بیك خانوادهٔ دیلمی موسوم بشرزیل آوندان انتساب داشت، بنابروایت البیرونی (۲۵)ص۳۸ نسب آنها بهبهرام‌گورمیرسید.●●

کرده اند تا آنهارا اصیل بحساب آورند و نسب آنهارا بساسانیان رسانند و ازاولاد بهرام گور شمارند؛ درهر صورت انتساب بخانوادهٔ بهرام گور که عیّاش و شهوتران

** بقول بعضی مورّخین مانند الفخری بویه فقیر وکارگر بود . اینخانواده ازحیث عدّه زیاد بوده‌اند و بطور کلّی از سال ۳۲۰ تا حدود ٤١٤ هجری یعنی قریب صد سال سلطنت کرده اند . شعبه‌های متعدّد این خانواده درسه قسمت مختلف ایران یعنی فارس - ري وهمدان واصفهان - عراق واهواز وکرمان تقریباً در زمان واحد حکومت کردند ، بلاد حاکم نشین آل بویه دراین سه قسمت شیراز و ری وبغداد بود. ابوشجاع سه پسرداشت: علی (عماد الدّوله)، حسن (رکن الدّوله) واحمد (معزّالدوله)، اینها نخست درخدمت ماکان کاکی بودند و بعداز آندور بحکم سامانیان حاکم کرمان شده داخل خدمت مرداویج زیاری گردیدند و علی از طرف وی بحکومت کرج منصوب گشت و در آنجا استقلال بهم رسانیده اصفهان را تصرّف نمود. حسن (رکن‌الدّوله) و احمد (معزالدّوله) نیز بتصرّف بلاد قیام کردند وسرانجام احمد (معزّالدوله) در ۳۳۰ بغداد را تصرّف نمود وظاهراً درحق‌المستکفی باللّه‌بیست وسوّمین خلیفه عباسی‌احترامی روا داشت و او القاب فوق‌را بسه برادر اعطا کرد و معزّالدوله را عنوان امیرالامرائی نیز بخشید ولی مدّت کمي بعد از تصرّف بغداد معزّالدوله المستکفی را خلع و حبس و المطیع لله را بجای او بخلافت منصوب داشت، با این‌وقعه ایرانیها اختیار خلافت را بدست گرفتند . بعد از این فتوحات بود که در خاندان بویه انشعاب پیدا شد و ری و شیراز وبغداد مراکز حکومت اعضای این‌خاندان واقع‌گردید، بعدازمرگ معزّالدوله در بغداد پسرش بختیار بجای وی نشست و در زمان او لشکریان ترك شورش کرده و حکومت آنسامان را از تصرّف آل بویه بدر آوردند و در این بین رکن الدّوله رئیس خانواده در ری و پسرش عضد الدّوله (فناخسرو ابوشجاع) در شیراز حکومت میکردند ، عضد الدّوله بالاخره بغداد را هم بتصرّف خودش در آورد (۳٦۷) و حکومتش قوّت یافت و کلیّه حکومت وی در فارس و بغداد ۳٤ سال دوام‌کرد ، میتوان او را بزرگترین آل بویه نامیدکه گذشته ازاستعداد لشکری قابلیّت کشوری نیز نشان داد و ابنیه و آثار بوجود آورد، ازآنجمله بود بنای بقعهٔ حضرت علی در نجف و بیمارستان در بغداد و بند معروف رود (کور) در نزدیکی شیراز معروف به بند امیر؛ عضد الدّوله درادب و بلاغت نیز ماهربود ، دریتیمة الدهر ثعالبي اشعار عربي بدو اسناد شده . دو برادر معروف عضد الدّوله مؤید الدّوله وفخرالدّوله در ری حکومت داشتند و وزیر معروف ایرانی که با تعصّب زبان و آداب عرب مشهور است یعنی صاحب اسماعیل بن عباد (متوفی در ۳۸۰) دردربار آنها بود ، بعد ازفخر الدّوله بواسطه صغر سن پسرش زنش سیده زمام امور را در دست گرفت وچون پسرش بزرك شد مشارالیها پیش یکی‌از روسای کرد موسوم به بدرحسنویه رفت وبدستیاري وي ری را دو باره تصرّف کرد ، بعد ازسیده پسرش مجدالدّوله تسلیم سلطان محمود غزنوی گشت (٤٢٠) ، حکومت بغداد ودیگر ولایات جنوب دردست بهاء الدّوله پسر عضدالدّوله بود که مدّت طویلی حکومت نمود تا بالاخره عناصر اجنبی باز حکومت ایرانی را از بین‌برد یعنی سامانیها مغلوب قراخانیان شدند وآل‌بویه بدست سلجوقیان منقرض گردیدند. آل‌بویه **

و بالطّبع کثیرالاولاد بود مستبعد نیست(۱). آل بویه نیز درنخست مانندصفّاریان اسلحه سازی پیشه کردند، بعد داخل درخدمت‌مرداویج شدند، مرداویج مایل نبود که اصفهان در تصرّف آل بویه بماند ازاین لحاظ آنولایات را بتصرّف خلیفه القاهر ترجیح داد. آل بویه از این معاملهٔ مرداویج خشمکین شدند و این بار مستقلاً بفتوحات پرداختند، فارس را در(۹۳۴=۳۲۳ه)گرفته و درعقیب آن مادی‌را که آخرین حارس آنجا درگذشته بود (۹۳۵=۳۲۴ه) الحاق بمتصرّفات خود نمودند.

●●اوّلین خاندان مهم بود که آئین شیعه‌را ترویج کرد ودرحفظ وتشید اصول ایرانی کوشید. آل بویه وزرای بزرك لائقي داشتند از آنجمله بود فضل بن العمید وزیر رکن الدّوله که او را در علم و فضیلت جاحظ ثانی گفته اند وصاحب ابن عباد وزیر مؤیدالدّوله و فخرالدّوله و حکیم بزرك ایران بوعلی سینا وزیر مجدالدّوله (که او را درموقع حبس مجدالدّوله بامر سیده بزندان بردند)، آل‌بویه چنانکه اشارت رفت اهل‌ادب نیزبودند : فردوسی یوسف وزلیخارا بامر بهاءالدّوله وبنام وزیر او موفق بنظم کشید (ابونصر فیروز خارشاد بهاء الدوله پسرعضدالدوله امیر عراق از ۳۷۹ تا ۴۰۳ حکومت کرد ،قبل‌از فردوسی شاعر دیگری باسم بختیاری منسوب بعزالدّین بختیار پسر احمد معزّالدّوله آن قصّه را بنام همان پادشاه نظم‌کرده بود)، هم چنین چنانکه معروف است محضر صاحب عباد که خود در زبان عرب اشعار دارد مرجع ادباء وفضلا بود واو نظم ونثر تازی را بفارسی ترجیح میداد ، با اینهمه درمیان نامهای عربی سرایان مجلس او باسامی فارسی گویان هم بر میخوریم از آنجمله است منطقي شاعر (لباب الالباب) و بندار رازي که بعدها در دربار مجد الدّوله بود. شاعر معروف عرب مُتَنَبّی بنام عضد الدّوله تغزل دارد. از خود امرای آل بویه نیز شاعران بوده اند، ازدیگر فضلای نامی ایران دربار آل‌بویه ابواسحق ابراهیم بن هلال الصابی (۳۸٤ ـ ۳۱۳) مؤلف کتاب التاجي در تاریخ آل بویه میباشد، وی با صاحب عباد در فصاحت ضرب المثل بودند ومردم در مقام مبالغه درفصاحت (ابلغ من الصادین) (یعنی شیواتر از صاحب و صابی) میگفتند. تاریخ ابن اسفندیار (22) ص ۹۰ .

گذشته از خاندانهای مذکور فوق نیز سلاله های دیگر ایرانی در ایندوره ظهور کرد که بیشتر استناد یا ارتباطی با آل بویه داشتند ، از آنجمله بود خاندان کاکویه که از۳۹۸ تاقریب صد سال در همدان و اصفهان سلطنت کردند و از خویشاوندان آل بویه بودند (کاکوی بمعنی برادر مادراست)، ایضاً مسافریان آذربایجان که ذکر آن‌گذشت، هم‌چنین شدادیان (۳٤۰ - ٤۰۹) در ارّان (باکو و اطراف) حکومت کردند. روادیان (از قرن چهارم تا حدود دو قرن) در تبریز ومراغه وحوالي حکومت‌کردند، ایضاً آل‌حسنویه (۳٤۸ - ٤۰٦) که درکردستان‌حکومت داشتند، یوستی (10) ، شهریاران گنمام (۲٤) ، دولت دیالمه (20).

ازسه برادران بویه علی درفارس حکومت میکرد وحسن درمادی (آذربایجان) و برادر سوّم احمد نخست کرمان را گرفت (۹۳٦=۳۲۸هـ) وآنگاه درمغرب ایران بسط نفوذ کرد تا کار را بجائی رسانید که در (۹٤۵=۳۳٤هـ) از خلیفه مستکفی طوعاً وکرهاً درجهٔ عالی امیر الامرائی و لقب افتخاری معزّ الدّوله را در بغداد حضوراً گرفت، ازبرادرانش نیز یکی لقب عمادالدّوله ودوّمی را لقب رکن الدّوله دادند، بااینکه درگذشته نیز مقام خلافت گاهگاه بضعف اندر شده بود ولی میتوان گفت هیچوقت خلیفه مانند این زمان بی قدرت نشده بود زیرا آل بویـه با او هر طور دلشان میخواست معامله میکردند. احمد که خود را سلطان مینامید (گرچه بر سکه‌های آل بویه همیشه لقب امیر محکوك است و گویا احمد این لقب را بطور غیر رسمی و یا مدّت کوتاهی بکار برده باشد) پنج هفته بعد ازاین وقعه امر کرد تاخلیفه مستکفی[1] را میل بچشم کشیدند وبجای اومطیع را نشاندند.

بمناسبت اینکه اکثر ساکنین عراق مذهب اهل سنّت داشتند آل‌بویه مقرّر فرمودند تا اسم خلیفه دراقاصی مملکت در خطبه ذکر گردد ولی درواقع امر با او مساعد نبودند حتّی گاهی او را دچار اشکالات میکردند. اگراین سلاله بر دوام توارث پیدا میکرد بکار خلفای بغداد که عروسکی بیش نبودند خاتمه داده میشد و شاید پیش راه طوفان سلاجقه نیز مسدود میگردید ویك خانوادهٔ ایرانی ازهمان اوان سلطنت را بدست میگرفت. آل‌بویه برای رسیدن باین مقصود ازهر حیث مجهّز بودند جز اینکه نفاق داخلی تار وپود سلطنت آنهارا از هم گسیخت ومانع پیشرفت مطلوب شد.

وُشمگیر برادر مرداویج برای احتراز از خطری که از طرف آل بویه بر وی متوجه بود با سامانیان طرح دوستی ریخت، دراین بین علی که یکی از سه برادر بویه بود وفات نمود (۹٤۹=۳۳۸هـ) ومنطقهٔ حکومت او که فارس بود بارث

۱ ـ درمتن ازراه خطا مکتفی نوشته شده ناچار مقصود مؤلف المستکفی بالله پسر المکتفی بالله است. المستکفی بیست و دوّمین خلیفه عباسی بود و بعد از او برادرش المطیع لله بخلافت منصوب گردید.

ببرادر زاده‌اش عضدالدّوله رسید. این نیز از جمله القابی بود که خلفا اضطراراً براین امراء عطا کرده بودند. چون علی ارشد اولاد بود رئیس سلاله معدود میشد حتّی احمد که در واقع مؤسس این خاندان بود وبرا بدین سمت میشناخت و بعد از وفات علی ریاست خانواده منتقل ببرادر متوسّط یعنی حسن پدر عضدالدّوله گردید واوحکومت جبال وری داشت. در (۹۶۷=۳۵۷هـ)احمد درگذشت و حکومت اوشامل کرمان و خوزستان وعراق بود. در(۹۷۵=۳۶۵هـ)عضدالدّوله تعرّض کرد و سر انجام بغداد و عراق را از تصرّف عزّالدّوله بختیار پسر احمد بدر آورد. در این بین رکن الدّوله(حسن) که از سه برادر مؤسس سلاله تنها او باقی بود بواسطهٔ پند وراهنمائی خود اتّحادی در بین دو عمو زاده متخاصم بوجود آورد ولی این اتحاد موقتی بود ودرمرگ وی(۹۷۷=۳۶۶هـ) باز خصومت و ستیزگی خانواده سر گرفت. رکن‌الدّوله مملکت خودرا بین سه‌پسرش تقسیم کرده بود. جوانترین آن سه فخرالدّوله از دوبرادر دیگرجدا شد، ولایات جبال غیراز اصفهان و همچنین طبرستان و گرگان را تصرّف نمود. در این بین عضدالدّوله عزّالدوله بختیاررا مغلوب و دست اورا ازکار کوتاه کرد واومستملکات ویرانیز تصرّف نمودواز این‌راه رئیس سلاله گردید. اوج عظمت آل بویه در زمان حکومت همین عضدالدّوله بود. بدبختانه‌او نیز بعداز وفات (۹۸۳ـ۶=۳۷۲هـ) سه‌پسر ازخود بجا گذاشت. از این سه برادر بهاءالدّوله بعد از کشمکش‌ها با برادران دیگر بسال (۸۸۹ـ۱۰=۳۸۰هـ) برآنها غالب آمد و در شروع دورهٔ چهارتن پسران او (۱۰۱۲=۴۰۳هـ) همان معرکه ستیزگی و نفاق بازبکار افتاد و بجائی رسید که آن دولت بزرگ شیرازه‌اش ازهم پاشید و اوضاع بسیار پریشان بمیان آمد و در این گیر ودار جلال الدّوله که گویا بلقب امیرالامرائی بسنده نمیکرد برخود عنوان شاهنشاهی نیز گرفت. اخلاف فخرالدّوله درری حکومت میکردند و ولایات طبرستان و گرگان از تصرّف آنها بدر رفته و بدست قابوس

وُشمگیر زیاری[1] افتاده بود واینها اوّلین خاندان ازآل‌بویه بودند که بسال (۱۰۲۹ = ۴۲۰ هـ) درمقابل قویتر ازخود یعنی محمود غزنوی مغلوب شدند. قبلاً مجدالدّوله که سلطان ناقابلی بود اصفهان را در ۸ـ۱۰۰۷ به بنی کاکویه باخته بود و آنان همدان را نیزدر (۱۰۲۳ = ۴۱۴ هـ) تسخیر کرده و تا (۱۰۵۱ = ۴۴۳ هـ) در هر دو ولایت مستقرّ شده بودند. آل بویه وکاکوئی ها بواسطه فخرالدّوله با هم خویشاوندی پیدا کردند، درخلال این سنوات همدان بتصرّف یکی ازسلاله های بیگانه یعنی سلالهٔ حَنویه کُرد در آمده بود که در آنجا تقریباً در سال های (۱۰۱۵ـ۹۵۹ = ۴۰۶ـ۳۴۸ هـ) مدّتی بسمت عمّال ازطرف آل بویه ومدّتی نیز مستقلاً حکومت کردند.

مابقی خاندان آل بویه قریب بیست سال بدون مانع حکمروا بودند ولی بعد مجبور بمخاصمه با سلجوقیان شدند وثبات و مقاومت مخصوصی در مقابل آنها بکاربردند. در (۱۰۴۷ = ۴۳۹ هـ) کرمان تابع حکومت سلجوقی شده وسالهای بعد جنگهائی در فارس وخوزستان بین دوطرف وقوع یافت بدون اینکه نتیجه قطعی گرفته شود تا اینکه طغرل بیك در (۱۰۵۵ = ۴۴۶ هـ) حملهٔ جسورانه درشمال ازطریق آذربایجان بنمود وبالاخره بغداد را فتح کرد وآخرین امیرالامراء آل‌بویه موسوم به ملك‌الرحیم درمحبس وی در (۱۰۵۸ = ۴۵۰ هـ) جان داد. بعد از این وقعه بعضی از منسوبین این خاندان یك بار دیگر مخاصمت و مخالفت بی‌نقشه و ترتیبی نسبت بسلجوقیان ابراز نمودند. در (۱۰۹۴ = ۴۸۷ هـ) کیخسرو نامی ازاین سلاله در دیهی تحت حمایت سلجوقیان زندگی میکرد.

---

۱ ـ درمتن قابوس را مؤلف کتابی دانسته که عنوان آلمانی آن بمعنی مراةالملوك میآید. آنچه از قابوس شمس‌المعالی معلوم است اشعار عربی وفارسی او و نیز مجموعهٔ رسائل و منشآت اوست که یزدادی یکی ازفضلای طبرستان آنرا جمع‌آوری کرده و نام کمال‌البلاغه برآن داده، شاید مؤلف قابوسنامه را در نظر داشته که سیرالملوك باشد و آن چنانکه معلوم است تالیف امیر کیکاوس نوهٔ قابوس است.

با این ترتیب اوّلین خانواده سلطنت ایرانی که اقسام ازهم پاشیده و ملوک‌ـ الطوائف ایران را گذشته از ولایات سامانی در زیرلوای خود جمع کرده بود از میان رفت . تا دوره سلطنت عضدالدّوله کار دولت آل‌بویه باجنگ‌وجدل گذشت ولی‌این پادشاه توجه خودرا معطوف باصلاحات داخلی کرده تمام اکناف مملکت خاصه بغداد را که در نتیجهٔ جنگها و شورشها رو بویرانی گذاشته بود بتعمیر پرداخت وابنیهٔ نوین ساخت . شعرا و دانشمندان را تشویق کرد وبرآنها صله داد، ابوالعبّاس احمدبن ابوالحسن مشهور به معین شیرازی درکتاب شیرازنامه‌خودش که آنرا درنصف دوّم قرن ١٤ (قرن‌ششم) تالیف نموده از چندین ابنیه منسوب بآل‌بویه درفارس خاصه در شیراز نام برده . از جمله آنها بند معروف عضدالدّوله است که‌در رود (کور) ساخته‌شده‌وبه‌بندامیرمعروف‌میباشدوهنوزباقی‌است. قطران شاعر معروف‌وملقّب به‌الجبلی درزمان همان حکمران بود[1]. از شعرای حکومت مجدالدّوله کمال‌الدّین بندار بود ودرزمان بختیار بختیاری‌اهوازی شهرت داشت.

(۱) نسب‌نامه جبلی آل‌بویه در حقیقت منتهی میشود به مهرنرسی وزیر بهرام گور (رجوع به تحقیقات مارکوارت در روزنامه انجمن آسیائی آلمانی ج ٤٩ ص۱ـ٦٦٠) ـ میرخواند: تاریخ سلاطین آل بویه متن فارسی و آلمانی و یلکن Fr. Wilken برلن ۱۸۳۵ ـ توضیح و تکمیل بعض مطالب تاریخ میرخواند راجع بتاریخ آل‌بویه تالیف اردمانFr. Erdmann کازان ۱۸۳۶.

۱۰ ـ محمود غزنوی ـ سلجوقیان ـ حشاشین

دولت محمودی که عمرآن کوتاه بود اینبار مرکز ثقل‌قوای علمی وادبی‌شد، اوج عظمت‌ایندولت بین(۱۰۳۰ـ۱۰۰۵ = ٤۲۱ـ۳۹٦ ه) بود که‌فرمان‌آن نافذگشت و ممالك سامانیان وآل‌بویه از جبال و طبرستان وگرگان و خوارزم وسیستان و افغانستان تاگجرات هندوستان در منطقهٔ حکومت آن قرار گرفت

۱ ـ نسبت‌الجبلی‌بقطران‌مستندبزعم‌بعضی‌تذکره نویسان‌مانند صاحب‌مجمع‌الفصحااست که‌اورا از جبل دیلم دانسته‌اند، در صورتیکه وی تبریزی بوده . نیز همزمان‌شمردن قطران با عضد الدّوله دیلمی سهو فاحش است زیرا عضدالدّوله در ۳۷۲ وفات کرده و قطران از روی‌قراین قریب سی سال بعد از این تاریخ تولّد یافته و درحدود ٤٦٥ وفات یافته و معمولاً حکمداران‌آذربایجان و گنجه را مدح کرده .

وغزنه که پایتخت آندولت بود مرجع رجال وبزرگان و کانون فضلاء و دانشمندان گردید، برای نمودن اهمیّت علمی غزنه کافی است تنها نامی ازشعرای مثل فردوسی وفرّخی وعنصری و منوچهری واز دانشمندان مانند بیرونی و ابن سینا ذکر کرده باشیم. ازطرف دیگر درهمین دوره عالم ایرانی دچار مضیقه وفشار نیز گردید یعنی سلطان که سنّی متعصّب بود با نهایت شدّت بتعقیب وقلع و قمع شیعه کوشید، حتّی بالغای زبان فارسی از دیوانهای دولتی و دوباره برقرار کردن زبان عربی اهتمام نمود[1]، ولی با اینهمه زبان فارسی زبان شعر و ادبیات بود گو اینکه سران خاندان غزنوی همگی آنرا کاملاً نمیفهمیدند واقلاً درمخاطبات معمول روزانه بترکی سخن میگفتند[2]. از تحقیقات پیترو دلاواله[3] استنباط میشود که زبان معمول وغیر رسمی دربار شاه‌عباس کبیر نیز ترکی بوده وابن حال بعد از اوهم دوام داشت چنانکه از اخبار سیّاحان دیگر اروپائی زمان صفوی مانند (شاردَن) و (اُلِئاریوس) نیز مستفاد میشود. شعرای صفاری و سامانی در ضمن اشعار فارسی که میسرودند اشعار عربی هم میساختند ولی در زمان غزنویان چنین نبود حتّی شخص فردوسی بظن غالب زبان عربی خوب نمیدانسته وقرآن را کاملاً نمیفهمیده است[4]. بدیهی است

---

۱ - بموجب تاریخ عتبی احمد بن حسن میمندی و زیر سلطان محمود امر کرد در مراسلات رسمی بجای زبان فارسی زبان عربی معمول گردد، عتبی (۲۸) ص ۳۷۳.

۲ - البتّه زبان رسمی درباری غزنویان فارسی بوده وشعرای بزرك ورجال ووزرای فارسی زبان درآن دربار بفارسی سخن میگفتند، ازفحوای عبارت بیهقی مستفاد میشود که سلطان مسعود معمولاً ترکی صحبت نمیکرد مگر درموقع لزوم (تاریخ بیهقی (۲۹) ص ۱۰۹) نیز ازهمان تاریخ معلوم است که محمود ومخصوصاً مسعود سواد فارسی خوبی داشته اند ص۱۱۷-۱۲۰-۲۹۵.

۳ - Pietro Della Valle دراوایل قرن۱۷ میلادی نماینده‌کاستیل بود بدربار صفویه ودرشرح سیاحت خودش کتابی دارد.

٤ - نه تنهامؤلف کتاب‌عقیده اش درباره معلومات عربی فردوسی‌اینست بلکه مستشرق و عالم بزرك دیگر آلمانی نُلدکه نیز مایل بهمین عقیده است ولی از تناسب سخن فردوسی و از اشاراتی که در شاهنامه بآیات قرآن وضروب و امثال عرب موجود است نیز ازیوسف زلیخا ودیگر قراین معیّن است که حکیم فردوسی در زبان عربی هرگز مبتدی نبوده است (رجوع شود بکتاب سخن‌و سخنوران تألیف آقای بدیع‌الزّمان بشرویه خراسانی ج۱ص ۳۲)، خود شاعرنیز بصراحت اظهار علم بعربی کرده و گفته است: بسی رنج بردم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی (لباب الالباب، ج ۲ ص ۳۳).

که این اهتمام نسبت بزبان فارسی در تقویت احساسات ملّی ایرانی بی تأثیر نبود. مناظره ای که اسدی اوّل درتحت عنوان عرب وعجم ساخته ودرآن ایرانی را بتازی برتری داده باز نتیجه همین حس وطن دوستی بود که داشت قوّت میگرفت[1]. اکنون هم ایران بواسطه زبان زیبای خودش درمشرق زمین عظمتی دارد که ازحیث سیاست آن عظمت را نمیتوانست داشته باشد.

بعداز وفات محمود(۱۰۳۰=۴۲۱ ه)دولت غزنوی روبضعف نهاد بحدّیکه تاب مقاومت تاخت وتاز سلجوقیان را نیاورد، حفظ ممالك وسیعی که محمود نخست بزور شمشیر تسخیر کرده بود برای اعقاب او که کیاست و قدرت و اصابت نظر و بالاتر از اینها طالع محمود را نداشتند البتّه محال بود اینست که دولت محمودی فوراً رو بانقسام نهاد ووحدت آنرا حتّی در مقابل قوائی مثل قوای سلجوقیان که هنوز اوّل کارشان بودنتوانستند نگهدارند. بتاریخ (۱۰۵۹=۵۵۵ ه)غزنویان بواسطه صلحی که کردند ازتمام متصرّفات خویش درآن طرف جبال هندوکش وغور و اراضی کوهستان جنوب شرقی هرات صرف نظر کردند و مرکز ثقل حکومت خودرا بهندوستان منتقل نمودند، همچنین بعد سیستان را ازدست دادند[2].

۱ ـ مقصود ازاسدی اوّل ابونصر احمدبن منصور طوسی است که درزمان مسعود غزنوی زنده بود، وی استاد فن مناظره بود و مناظرات معروف اوعبارتند از : مناظره روز و شب ، قوس و رمح ، گبر ومسلم ، آسمان و زمین ، عرب وعجم . اسدی ثانی پسر اوست که مؤلف گرشاسب نامه و لغت فرس اوست ولي تحقیقات اخیر مشعر بر این است که اسدی یکی بوده نه دو .

۲ ـ یکی از غلامان ترك سامانیان البتکین نامداشت که دارای لیاقت بود واقتدار ونفوذ کسب کرد و حاجب دربار نوح بن نصر شد ، بعدها از فرمان منصور بن نوح سر پیچید و غزنه را مقرّ خود قرارداد ، بعد از اوپسرش ابراهیم یا ابو ابراهیم اسحق و غلامانش بلکاتکین وپیری روی کارآمدند ، معروفترین غلامان او که بعد دامادش نیز شد سبکتکین بود واو قدرتی کسب کرده و استقلالی بهم رسانید ودر غزنه نشست وکار را بجائی رسانید که امیر نوح سامانی برای تنکیل سرداران عاصی خود فائق وبوعلی ازاو استمداد نمود ودرمقابل این خدمت اورا لقب ناصرالدّین و الدّوله ومحمود را لقب سیف الدّوله داد . سبکتکین در ۳۸۷ وفات کرد واسمعیل برادر کوچلتر محمود را جانشین خود قرار داد ولي محمود که قویتر و کاربتر و در جنگهای پدرش پیش جنگ شده بود برادر را مغلوب و محبوس کرده بجای پدر نشست و در ۳۸۹ تاج شاهي بسر نهاد و تا ۴۲۱ که سال وفات اوست پادشاهي نمود ودراین مدّت قسمت اعظم ایران وقسمتی ازهندوستان **

عتبی: الکتاب الیمینی (تاریخ سلطان محمود) ترجمهٔ همان کتاب بفارسی از طرف ابوالشرف جرفاذقانی (۱۱۸۶)، ترجمهٔ انگلیسی توسط رینولد (J. Reynold) لندن ۱۸۵۸، ایضاً ترجمه یمینی بفارسی از طرف محمّد کرامت علی (۱۸۵۷) ـ آومر Aumer در München نمره ۲۴۱ از یك ترجمه سوّم عتبی بحث کرده ـ تاریخ غزنویان میرخواند، لاتینی با متن فارسی ترجمه ویلکن Fr. Wilken برلین ۱۸۳۸ ـ بیهقی: تاریخ مسعودی ـ ابوسعید عبدالحی گردیزی: زین‌الاخبار (برای سلطان عبد الرّشید تالیف کرده، رجوع بفهرست اته شمارهٔ ۱۵).

* * راحت فرمان خود آورد، اوّلین پادشاه اسلام که بهندوستان رفت او بود. خلاصه وقایع مهم سلطنت محمود از این قرار است: محمود در ۳۸۹ بکتوزون و فایق امرای منصور و عبدالملك سامانی را مغلوب کرد و مدّتی هم با شاهزادهٔ شجاع سامانی ابو ابراهیم المنتصر جنگید و خلیفه القادر بالله حکومت او را در خراسان و غزنه تصدیق و بروی لقب امین الملّة والدّین و بعد لقب یمین الدّوله عطاء نمود، محمود در بقیّهٔ عمر خود مخصوصاً بین سنوات ۳۹۲ و ۴۱۶ با هند پرداخت و از جزئی و کلّی ۱۷ هجوم بهند کرد. از ۳۹۰ تا ۳۹۳ هجوم بولایات مجاور هند کرده و جیپال را که از سلاله هندوشاهیان بود مغلوب و ویهند (هُوند یا اوند حالیه) و لمغان که در شمال کابل حالیه است و پیشاور را فتح نمود و لقب غازی گرفت، اواخر ۳۹۳ سیستان را از خلف بن احمد ازاخلاف یعقوب صفّاری گرفت ـ ۳۹۶ از رود سند گذشته ولایات مولتان را (که تقریباً در ملتقای شعب سند است) تسخیر کرد ـ ۳۹۹ عدّه ای از راجه های هند به تحریك انندپال هند و شاهی همدست شدند و رو به (هُوند) نهادند و محمود آنها را در آن نقطه بعد از جنگ بزرگی مغلوب کرد و تضمینات جنك گرفت، سالهای ۴۰۲ تا ۴۰۴ در پنجاب و کشمیر فتوحات کرد ـ ۴۰۳ غرجستان را گرفت (در مشرق بادغیس حالیه = غرج درلغت محلّی بقول مقدسی بمعنی کوه بوده، جغرافیون عرب محلّ غرجستان را غرج الشار گفته اند) بین ۴۰۴ و ۴۰۷ حملاتی به پنجاب و کشمیر کرد، سال بعد خوارزم را فتح کرد و التونتاش را بحکومت آنجا نصب نمود، ۴۰۹-۱۰ حمله مهمّی بداخلیهای هند برد و از جمله شهرهای معروف قنوج (کنوج) را که در ساحل شهر گنگ بود و قلاع و مستحکمات داشت تسخیر کرد و با غنایم و اسرای زیاد و با ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ درهم بغزنه برگشت ـ ۴۱۱ فتح غور (جنوب شرقی هرات و جنوب (غرجستان) تکمیل شد). در سنوات تالی هجومهای دیگر بهند کرد و در ۴۱۵-۱۶ برای تأدیب عاصیان و تصفیه ترکستان بماوراء النهر رفت و امرای بلخ و سمرقند و دیگر نقاط را منقاد نمود و با قدرخان کاشغری معاهده بست، در این موقع بود که محمود بطوایف سلجوقی اجازهٔ عبور بخاك ایران داد و ۴۰۰۰ خانوار از آنها بصوب خراسان گذشتند. بسال ۴۱۶ محمود هجوم معروف را به سومنات که شهر مستحکم معروفی در ساحل جنوبی هندوستان واقع در شبه جزیره گتیوَرْ بود نموده آنشهر را با حوالی تسخیر و غنائم زیاد از آنجا و از معبد معروف آنجا ضبط کرد. بعد گجرات را فتح نمود، آخرین هجوم محمود بهند در ۴۱۸ بود که برای تأدیب طوایف (جَت) به مولتان و حوالی رفت و در بقیّهٔ عمر بفتوحات ولایات ایران پرداخت و ری و اصفهان و عراق را از آل بویه گرفت و مسعود را بحکومت آنجا گماشت و نیز ترکان غُزرا که شور بپا بودند تأدیب نمود، بالاخره بسال ۴۲۱ درسن * *

سلجوقیان که درتاریخ عالم تأثیری نمودند شعبه‌ای بودند منسوب بترکان غُز. رؤسای معروف آنها طغرل‌بیك و چغری (چقر) بیك بودند، بعد ازخروج متوالیاً از ماوراءالنهر قوای تازه برآنها ملحق‌شد و رو بممالك ایران نهـادند و هر گونه مخالفت را برطرف نمودند وتا آسیای صغیر رسیدند، ضعف وتشتّت آل بویه بیشتر از آن بود که درمقابل این هجوم مقاومتی نمایند ودر واقع تصرّف بغداد درتاریخ (۱۰۵۹=۴۵۱ه) حکومت تمام ایران را بسلجوقیان‌مسلّم ساخت. چغری درهمان سال فتح بمرد و طغرل یگانه فرمانروای ممالك وسیع میان بلخ و بغداد گردید وبارادهٔ خودش حکومت ولایات مشرق را به‌الب‌ارسلان پسر چغری بیك واگذار نمود، طغرل احتیاج دولت تازه خودرا بتقویت و استحکام داخلی درك کرد وهمّت برآن مقصود گماشت وبا خلیفه القائم ازدَرِ مهربانی وتکریم درآمد و اورا برای خود بزرك وپناه شمرد وخلیفه لقب طغرل‌را از رکن‌الدّوله برکن‌الدّین تبدیل نمود و این عنوان بیشتر موافق مصالح طغرل‌بود، معلوم است این قوای درشت و ناتراش ترك بواسطه فکر باریك وسیاست ایران اداره میشد. عمیدالملك کُندری وزیر هوشمند طغرل نفوذ واقتدار داشت، ازدلایل تسلّط او این‌است که‌نقشهٔ نکاح دختر خلیفه قائم را برای طغرل کشید واین قرابت مقام طغرل را که منسوب بیك‌قوم وحشی بود وتاکنون درعداد غلامان وبندگان معدود میشد درنظر مردم

۶۳۰ه درغزنه وفات‌یافت ، بعد ازمحمود پسرش مسعود (۴۲۱-۴۳۲) درحفظ ممالك پدرکوشید و حمله بهندوستان برد و طبرستان و گرگان را از داراابن منوچهر زیاری باز ستاند و با غُزّ که عصیان میکرد جنگید و بزرگترین‌آن جنگها بتاریخ ۴۳۱ درمحل دندانقان (بین سرخس و مرو) اتفاق افتاد و مسعود شکست فاحشی خورد ، بعد از مسعود برادرش محمّد و بعد از او مودودبن مسعود بشاهی رسیدند ، مودود نیز باسلجوقیان جنگید ولی سر انجام مغلوب شد و با این ترتیب سلطنت غزنوی در ایران بتدریج خاتمه یافت و بغزنه و هند محصور گشت و در ۵۵۵ یعنی‌زمان سلطنت خسرو ملك پست و یکمین شاه غزنوی حکومت این سلسله درغزنه نیز انقراض یافت یعنی آنولایت بدست ترکان غور افتاد . بعد از این تاریخ بقیّهٔ سلاطین غزنوی در متصرّفات هندوستان حکومت کردند و لاهور را مدّتی پایتخت قرار دادند تا این حکومت نیز در ۵۸۲ منحل شد و بجای آن حکومتهای متعدّد اسلامی در هند بوجود آمد (گردیزی (۲۰) ، تاریخ بیهقی (۲۹) ، سلطان محمود(17)،انسیکلوپیدی اسلامي(14)، عتبی (۲۸)).

رفیع ساخت، باوجود مخالفت و عدم رضایت خلیفه عمید الملك خطبه را بر وی قبولانید ولی ازدواج عملی نشد یعنی در همان‌سال (۱۰۶٤=٤٥٥هـ) داماد بسن هفتاد وفات کرد.

بعد از طغرل برادرزاده اش الب ارسلان بجای اونشست (۱۰۶۳_۷۲=٤٥٥_٤٦٥هـ) وبعد از اوپسرش ملکشاه (۱۰۷۲_۹۲=٤٦٥_٤٨٥هـ) جلوس کرد[1].

در خلال مدّت سلطنت سلجوقی در داخله مملکت امن وسکونت حاصل بود وتنها فتوحاتی درحدود مشرق و مغرب بعمل‌آمد که‌در این‌موقع از تفصیل آن صرف‌نظر میشود وبذکر حوادث داخل میپردازد. بعد از وفات طغرل وزیر او کوشید تایکی از شاهزادگان سلجوقی‌را که‌مطیع امراو بود بسلطنت برساند ولی‌این‌عمل سبب کشته شدن خود او گردید[2] وبجای او یك ایرانی دیگرآمد که عبارت‌بود ازابوعلی الحسن بن علی بن اسحق ملقّب به نظام‌الملك (تولدش در ۱۰۱۸=٤۰۹هـ) واو بزرگترین وزرای آل سلجوق بود واز این شخص که مدّت سی‌سال یعنی در زمان دوسلطان وزارت کرد تذکره‌ای باقی‌مانده دراصول‌سیاست وشرح سیّئات وخیانت (سیاستنامه، چاپ شفر، پاریس ۱۸۹۱).

درزمان سلطنت ملکشاه صنایع وفنون ترقّی کرد ودرنیشابور وبغداد مدارس عالی تأسیس یافت که از آنجمله مدرسه نظامیّهٔ بغداد شهرت زیادپیدا نمود، وزیر و سلطان اهتمام مخصوص بکار بردند تامال مردم از هرگونه تجاوز محفوظ بماند. راه‌ها ازخطر راهزنان مأمون گردد و زراعت تشویق شود ولی‌چنانکه یاد داشت نامهٔ

---

۱ ـ عضدالدّوله ابوشجاع‌الب ارسلان محمّدبن داودبن میکائیل بن‌سلجوق ومعزّالدّنیا والدّین ملکشاه بن محمّد.

۲ ـ علّت کشته شدن ابونصرمحمّدبن منصور عمیدالملك الکندري وزیر طغرل بیك را تواریخ عمومی وتواریخ‌سلجوقی که دسترس‌بود تنها دراثر تحریك وضدّیت نظام الملك وخوف الب‌ارسلان از نفوذعمیدالملك دانسته‌اند، عمادالدّین کاتب (۹) گفته‌است وقتی عمیدالملك خبر وفات طغرل را شنید داد بنام‌الب ارسلان وبعد ازاو بنام سلیمان برادرالب ارسلان خطبه خواندند ولی این مورّخ نیزسبب قتلش را مطابق‌مذکورفوق دانسته، ابن‌الاثیر (۲٤)، روضة الصّفا (۲٥)، راحة‌الصّدور(۳۰).

نظام‌الملك نشان میدهد نه‌شاه باین اقدامات کفایت کرد ونه‌وزیر. سلطان برای تماس بامردم و اطلاع ازجریان احوال مملکت مسافرتهای بی‌سر وصدا باطراف و جوانب مملکت میکرد (وگفته‌اند وی دوازده مسافرت ازاین قبیل کرده) و با این ترتیب مصالح رعایای خودرا میجست. نظام‌الملك درکتاب‌خود نسبت بشیعه دوستی نشان نمیدهد حتّی عملاً مانع از استخدام آنها میشد ولی ازطرف دیگروی الب ارسلان و ملکشاه را واداشت تا در ضمن تجلیل خلفا نسبت ببقاع متبرّکهٔ ایرانیها یعنی مشهد وقم ونجف و کربلا احترام روا دارند وبزیارت آنجاها بروند. هر دو سلطان گذشته اززیارت عتبات بزیارت مکّه نیز مشرّف‌شدند؛ بعد ازاین ترقی که درعقیب فقروفساد مادی ومعنوی دست‌داده بود بناگهان بلائی‌عجیب واسرار انگیزی بایران روی آورد وآنهم عبارت‌بود ازظهور حشاشین.

روایت کرده‌اند که سه‌تن ازاشخاص بزرگ قرن یازدهم درجوانی باهم دوست بوده اند؛ یکی ازآنها نظام‌الملك بود که ازاو درفوق نام برده شد؛ دودیگرعمر خیّام وحسن بن صبّاح بودند وشاید این آخری دراصل منسوب بنژاد عرب‌بوده‌باشد[1]. وی دعوت اسمعیلیّه یاباطنیّه را پذیرفته بود؛ اسمعیلیان قائل بودند براینکه اسمعیل پسر جعفر ازاحفاد حسین همان مهدی یعنی امام موعود است؛ فهم تمام

۱ ـ منشاء حکایت‌این سه‌یاران جامع‌التّواریخ رشیدالدّین فضل الله است ولی بعضی ها در همشاگردی این سه تن چنانکه روایت شده بحکم قراین تاریخی تردید کرده وگفته اند حسن صبّاح در ۵۱۸ وفات یافت و عمر خیّام هم در سنوات (بین ۵۱۷-۵۳۰) درگذشت و تولّد نظام‌الملك در ۴۰۸ بود و اگر بنا بود این سه نفر در بچگی با هم بمدرسه رفته باشند لازم میآید که هم حسن وهم خیّام بیشترازصدسال عمرکرده‌باشندو نسب حسن بموجب‌کتب‌تاریخ مانند جامع‌التّواریخ و تاریخ گزیده و روضة الصّفا و غیره حسن بن علی بن جعفر بن حسین بن صبّاح حمیری است. میر خواند صاحب روضة الصّفا از نظام الملك نقل میکند که اجدادش از دهاتیان حوالی طوس بوده (استناد صاحب روضة الصّفا بوصایای مجعول باسم نظام‌الملك است) .
(محض مزید فایده گفته شود که تحقیق در باب حکایت نظام الملك و خیام وحسن را اوّل بار مولّر در کتاب تاریخ اسلام خود (Der Islam etc) کرده ، بعد هوتسما دریا ورقی ص ۱۴ مقدّمه فرانسوی تاریخ سلاجقه عماد الدّین کاتب (۹) ، بعد براون(12) ج ۲ ص ۱۹۰ وبعد آقای میرزا محمّد خان قزوینی در حواشی چهار مقاله همان مطلب را ذکر و توجیه کرده اند).

تعالیم آنها تنها برای جمع قلیلی از برگزیدگان دسترس بود و وصول بمقام معرفت، کامل متوقف بود بطیّ چهار مرحلهٔ متوسط و پنج مرحله علوی؛ بعد ازقبول مذهب اسمعیلیّه شخصی که در مراحل اولیّه بود بایستی تعبّداً مطیع صرف اوامر امام یا در صورت غیبت او مطیع نائب او بشود ولی عملاً اشخاص درجات عالیتر آخر کارشان بمذهب شکاکین و طبیعیّون میکشید. بموجب اسرار و ابهامی که در این مذهب بود و اعتقاد برپیامبر موعود که میگفتند آمده مؤمنین را از بدبختی نجات خواهدداد وگذشته ازاینها تحریك برضدّ سیادت اجنبی دراین موقع که نارضایتی عمومی دربین مردم‌بود سبب ترقی و رواج اینمذهب گردید (ازقرارمعلوم موجد آخرین شکل مذهب اسمعیلیان خود یك ایرانی بود بنام عبداللّهبن میمون متوفی در(٥ـ ٨٧٤ = ٢٦١ هـ) و او بشدّت دشمن عرب بود)، گاهی طرفداران مذهب اسمعیلی مجبور بودند تبلیغات خودرا آشکارا نکنند زیرا دولتهای متوالی هرگونه حرکت شورشی را بسختی تعقیب میکردند ولی همین تعقیب و فشار خود علّت شیوع و پیشرفت اسمعیلیان گردید. دراین بین حسن صبّاح که برای کسب اقتدار ونفوذ کوشیده و در اجرای بابن مقصود ازدربار سلجوقی مأیوس شده بود ظهور این فرقه را واسطهٔ خوبی بمرام خود دید. ازسال (١٠٩٠ = ٤٨٣ هـ) بآنطرف حسن حصار آلموت (بمعنی آشیان عقاب) واقع درکوههای شمالی قزوین رامسکن گزید، ماده تاریخ تصرّف قلعهٔ الموت ازطرف حسن خود این کلمه (الموت) است که بحساب ابجدی ٤٨٣ میشود.

از این قبیل ماده تاریخ بعضی‌ها بطوری مناسب موقع ومشعر بر وقعه ساخته شده که بی تردیددلیل دقّت نظر وباریك اندیشی‌سخن دانان ایرانست، شایدحسن صبّاح با ذکاوت و کیاست که اورا مسلّم بود از این مادّه تاریخ نه تنها استفادهٔ تاریخی‌بلکه بکنوع‌استفاده مذهبی‌نموده وبمردم نشان‌داده باشد که‌چگونه‌ترکیب حروفهم موافق طالع اوبوده‌است(۱). حسن مأمورینی را که فدائی موسوم شدند از قلعه باطراف میفرستاد و قبلاً آنهارا در سکران حشیش تشویق نموده ولذّات

بهشت را در نظر آنها مجسّم میساخت و آنها نیز باور کرده و در راه اجرای فرمان او از مرگ نمیترسیدند.

مدّت دویست سال حشاشین تمام عالم اسلام آسیارا دچار رعب و هراس کرده بودند ومحبوسین خودرا گاهی آشکارا وگاهی نهان بخاك هلاك میانداختند، واقعاً بموجب مثلی که گفته‌اند « درخت را از میوه‌اش باید شناخت » کارهای حشاشین بشکل آساسن (Assassin) بزبان فرانسوی داخل شد ودرآنزبان بمعنی قتل آمد واین معنی واقعاً صحیح بود. نتیجهٔ اخلاقی یاملّی از این اقدامات حاصل نشد گرچه برطبق مواعظ ودعاوی حشاشین بایستی معنویّتی درکارباشد. نه اینکه فوایدمعنوی از این نهضت بروز نکرد بلکه بواسطهٔ اینکه اشخاص نامی را که مصدر اصلاحاتی میتوانستند بشوند کشتند مانع اصلاحات هم گشتند. واقعاً مثل این بود که تنها مقصود اینفرقهٔ عجیب (یااین سلاله) اخلال و افسادباشد. اینهاشبیه بودند به آنارشیست های امروز، زیرا بدون علّت وغرض و هدف معلوم اقدام میکردند، فرقهٔ حشاشین گذشته از آلموت که مرکز فرقه و مقام رئیس آنها یعنی شیخ الجبل بود قلاعی درسایر ولایات ایران نیز تصرّف کرده مقرّ خود قرار داده بودند. مورّخین شرق عدّهٔ قلاع حشاشین را که درنقاط مختلف مملکت برای خود مأمن جسته بودند تاصدنوشته‌اند ولی در حقیقت میان بیست و سی بوده است، درهر صورت نفوذ این فرقهٔ مهیب بی اندازه بود و هرگونه اخبار مبالغه دار در این باب باور کردنی بنظر میآید. افسوس که رؤسای مسلمین گاهی در اتحاد و همدستی بااینها بأسی ندیدند حتّی درصورت لزوم برای دفع مخالفین ورقبای خود از خنجر حشاشین استفاده کردند. سرانجام هلاکو بود که در (١٢٥٦ = ٦٥٤ ﻫ) الموت را که تا آنزمان هجومها و محاصره های متمدّد را دفع کرده بود ضبط و تخریب کرد و پیروان این فرقه را قلع وقمع نمود، بااینهمه باز ازبقایای این فرقه درنقاط دیگر از آنجمله درسوریّه

مدّتی اظهار وجود میکردند[1].

درتاریخ (۱۰۹۲=۴۸۵ه) نظام‌الملك بدست يك فدائی کشته گردیدوشاید اینکار باطلاع سلطان حصول یافت زیرا کمی قبل ازین وقعه روابط نظام‌الملك با سلطان تیره شده بود، یکماه از آنوقعه نگذشت که سلطان نیز بمرد و راهی پیش

۱ - اسمیلیه پیروان اسمعیل فرزند بزرگ امام‌جعفرالصادق‌را (که در ۱۴۸ رحلت فرمود) گویند ، اسمعیل‌را امام هفتم و صاحب الزّمان وآخرین ائمه دانستند و ازاین رو سبعیّه نیز نامیده شدند (اساساً عدد هفت بطور کلّی درآئین اینفرقه اهمیّت داشت) پس میتوان مبدء عقاید اسمعیلیه را اواسط قرن دوّم هجری دانست ولی این نهضت بتدریج وسعت پیدا نمود و در ممالك مختلف اشکال مختلف بر خود گرفت و از عقاید فلسفی و تعالیم فرق خاصّه معتزله قسمتی اقتباس‌کرد ، از رؤسای این‌مذهب یکی‌عبدالله بن میمون قداح بود که در اواسط قرن‌سوّم ظهورکرد و او اهوازی بود و از حدود وطن خود تا سوریّه رفت و اخلاف او خلافت فاطمی مصر را تأسیس کردند کهدر واقع يك سلاله ایرانی پیرو اسمیلیه و بعدل و احسان معروف بودند، شعبهٔ دیگری از اسمعیلیه را قرامطه گویند که مؤسّس آن حمدان بن اشعث ملقّب به قرمط یا(قرمطویه)، بود وآنها محمّدبن اسمعیل را امام هفتم میدانستند (و ظاهراً اورا رجعت پدرش می پنداشتند) نیز آنها را اهل تعلیم نامند زیرا قائل بودند که علم یقین را تنها بواسطه تعلیم امام یا حجّت توان بدست آورد (درتألیفات ناصر خسروکه ازپیشروان این فرقه بود دراین باب اشارات زیاد هست ، غزالی‌طوسی در رساله المنقذ فی‌الضلال اسمعیلیان زمان خود را اهل تعلیم نام داده) ایضاً آنها را باطنیه نامند چون درآیات قرآن بتأویل و استخراج باطن معانی قائل بودند . مخالفین اسمعیلیان‌آنهارا ملاحده خواندند و عمده اقتدار اسمعیلیان درایران با ظهور حسن صبّاح و پیروان او بودکه بواسطه استعمال حشیش (حشاشین) نامیده شدند ، بعد از حسن یکی از تلامذه او کیا بزرگ امیدو بعد از او پسرش محمّد ، بعد از محمّد پسرش حسن و بعد از او پسرش محمّد و بعد از او پسرش جلال‌الدّین نو مسلمان بعد ازجلال‌الدّین علاءالدّین محمّد و بعد از او پسرش رکن‌الدّین خورشاه حکومت‌کرد که آخرین صباحیه بود ومغلوب وتسلیم هلاکو (۶۶۳-۶۵۴) شد ، درجات سیر اسمعیلیه عمده هفت بود و در اسامی و تفصیل آنها اختلاف موجود است ، بنابتعدادی عبارت ازاینها است :
۱ - مستجیب ، ۲ - مأذون ، ۳ - داعی ، ۴ - حجّت ، ۵ - امام ، ۶ - اساس ، ۷ - ناطق .
بعد این هفت را با تقسیمات فرعی ۹ کرده اند ، پیروان حسن صبّاح مراحل دیگرنیز داشتند مانند ، ۱ - فدائی ، ۲ - لاحق ، ۳ - رفیق ، ۴ - داعی ، ۵ - داعی کبیر ، ۶ - داعی‌الدّعاة و شاید درجه هفتم حجّة یا امام بوده است (برای تعیین منابع و کتب در باب اسمعیلیه مانند کتب تاریخی ومذهبی وملل‌النحل رجوع‌کنید به براون(12)ج۱ ص۴۱۵-۳۹۱ و ج ۲ ص ۲۰۴-۲۱۱ ، ایضاً انسیکلوپیدی اسلامی کلمه اسمعیلیه الخ ؛ از کتابهای فارسی رجوع شود بخاندان نوبختی (۱۹) و مقدّمه دیوان ناصر خسرو چاپ طهران ۱۳۰۷-۱۳۰۴ .

گرفت که وزیرش رفته‌بود، بزرگترین فرزند ملکشاه برکیاروق[1] را طالع رهنمون بودکو اینکه وی عزم و اراده‌ای ازخود نداشت ودورهٔ سلطنت او ازهجوم‌دشمن وامراض وشورش مواضعه مصون نبود. بالاخره‌وی مجبور شد که قسمت‌بزرگ ممالك خودرا ببرادرش محمّد بازگذارد و اوبعد از مرگ برکیاروق (دراواخر ۱۱۰۴=۴۹۸ه) یگانه‌حکمران تمام‌ایران گردید[2] (۱۸-۱۱۰۵=۵۱۱-۴۹۹ه).

محمّد دارای عزم راسخ بود وبااینکه قساوت و ستمکاری پیشه داشت در زمان او مملکت روی آسایش دید زیرا بجای‌حکومت چندتن اراده یکتن جاری بود، حتّی کمی نمانده بود که وی کار حشاشین‌را در الموت خاتمه دهد ولی مرگ باو امان نداد و در بهترین دورهٔ زندگانی یعنی سن ۳۷ درگذشت.

دراین دوره حکومت‌اتابکان(2) شروع گردید، آنها عبارت بودند از معتمدین و سرپرستهای شاهزادگان و ظاهراً بنام حفظ منافع امرا و سلاطین متبوعه که خودرا محض مشروع نمودن اقدامات خود بر آنها میبستند میکوشیدند ولی در واقع اغلب برای تأمین نفوذ و اقتدار شخصی با یکدیگر بنای خصومت وجنگ میگذاشتند و از این راه کسب اقتدار کرده و حکومت مستقل تشکیل داده و سلاله ای تأسیس میکردند. اینها دراصل خودشان یا اجدادشان مملوك‌وبندگان سلاطین بودند، بعدبطریق مذکور درفوق بمراتب عالی میرسیدند، مخصوصاً دردربار سلجوقیان بود که بمناصب رفیع نایل آمدند. نظام الملك خطر عصیان و استقلال اینگونه درباریان‌را دریافته و در کتاب خود گفته بود که نباید بنده‌ای را که دور از مرکز باشد در عملیّات خود بیشتر از لزوم آزادی دادی، پیش بینی اودرست

---

۱ - رکن‌الدّنیاوالدّین ابوالمظفربرکیاروق یکی‌ازچهارپسرملکشاه بود که بسلطنت رسیدند، سه دیگر عبارت بودند از، سلطان محمود وسلطان محمّد و سلطان سنجر ، دروفات ملکشاه زوجه او ترکان خاتون اسباب چینی کرد تا محمود که پسر او بود بسلطنت رسید ولی این عنوان وی دوسال هم دوام نداشت و مغلوب برکیاروق گردید.

۲ - بعد ازمرگ برکیاروق در ۴۹۸ پسرش ملکشاه بموجب وصیّت پدر بجاي اونشست وخطبه بنامش خوانده شد ولی در همان سال سلطان محمّد که برادر و رقیب و حریف برکیاروق بود جلوس نمود و بین او با ملکشاه بن برکیاروق مصالحه بعمل آمد.

درآمد وشماره‌ای ازاتابکان در نقاط مختلف ایران خودسر شدند (مجله انجمن اسیائی‌شرقی آلمان، ج ٤٦ ص ٧٦٤).

بعد از محمّد پسر او محمود جانشین او شناخته شد ولی سنجر که از پسران ملکشاه تنها او هنوز بر حیات بود کوشید تا نام او در خطبه قبل از نام محمود[1] خوانده شود ولی از حیث ممالك از آنطرف حدود غربی خراسان چشم پوشیده عمده بتقویت سلطنت سلجوقی در خراسان و ماوراء النّهر پرداخت، بعد در مغرب ایران حکومتهای محلّی بروز کرد که نامیان آنها بقرار مسطور ذیل است :

درموصل بتاریخ (١١٢٧ = ٥٢١ هـ) اتابك زنگی حکومت میکرد وازخلیفه لقب عمادالدّین گرفت و نفوذش رو بسوی مغرب وسعت پیدا کرد و در این مدّت خلیفه مشغول تأمین سیادت خود درعراق عرب بود، اخلاف اتابك زنگ تا (١٢٦٢ = ٦٦٠ هـ) حکومت داشتند[2]. درفارس ازتاریخ (٩-١١٤٨ = ٥٤٣ هـ) بآنطرف خاندان سلغریان سلطنت داشت ودردورهٔ آنها ایالت فارس که درخارج آن همه جا دچار فتنه و اختلال شده بود بسکون و رفاه متنعّم بود و بقول شیراز نامه : « اهالی فارس پهلوی رفاهیّت در مهاد امن و امان می بودند و در خواب نوشین فراغت میغنودند. »[3].

از امرای سُلغری یکی اتابك ابوبکر (متوفی در ١٢٦٠ = ٦٥٨ هـ) بود که سعدی کتاب گلستان و بوستان را بنام او کرد و آن بشکرانه حمایت و تربیتی بود که وی از پدر آن امیر دیده بود، این خاندان تا (١٢٦٤ = ٦٦٢ هـ) و با حکومت

١ - این شخص مغیث‌الدّین محمود بن محمّدبن ملکشاه مؤسّس حکومت سلجوقیان عراق بود .

٢ - مقصود اتابك عمادالدّین زنگی پسر آقسنقر است که از غلامان ملکشاه بود و درماوراءالنهر و حوالی تأسیس حکومت کرد و در جنگهای صلیب رشادتها نشان داد و بعد از او اولاد او منشعب شده در موصل و حوالی و سوریه و سنجار (در نواحی جزیره و سه منزلی موصل) و جزیره حکومت کردند (ابن‌الاثیر (٢٤) حوادث ٥٢١-٥٢٢ و لین پول (18)).

٣ - نقل ازشیرازنامه تألیف ابوالعبّاس احمدبن‌ابی الخیر زرکوب شیرازی درحدود سنه ٧٣٤ چاپ طهران ١٣١٠ بتصحیح و اهتمام آقای بهمن کریمی ص ٥٥ .

یکی از زنهای منسوب بآن سلاله‌ها (۱۲۸۷=۶۸۶هـ) دوام کرد [1].

در نیشابور بتاریخ (۱۱۶۲=۵۵۸هـ) ملك مؤید حکومت میکرد که امیر آنسامان را نابینا کرده خودش بجای وی نشسته بود، حکومت کوتاه او واعقابش در (۱۱۹۹ = ۵۹۶هـ) منقرض گردید [2].

در لرستان کردی باسم ابوطاهر محمّد فضلویه مؤسس سلسله هزار اسپ بود (۱۱۴۸-۱۴۲۳ = ۵۴۳-۸۲۷هـ) [3].

درآذربایجان پهلوانیان سلطنت کردند (۱۱۳۶-۱۲۲۵ = ۵۳۱-۶۲۲هـ) که مدّتی جبال را تا اصفهان تحت حکومت خود داشتند(3) [4].

درارمنیّه خاندان شاه‌ارمن (۱۱۰۰-۱۲۰۷ = ۴۹۳-۶۰۴هـ) حکومت داشت و با این اسم بزرگ منطقه نفوذ آنها کوچك و منحصر بمحلّ خلاط و

---

۱ - سلغریان یکي ازسلاله های اتابکان را تشکیل دادندکه درفارس‌بود، سلغرتام رئیس‌طایفه‌ای از ترکمنها است که از ماوراءالنهر بخراسان‌گذشته وجزو سپاهیان طغرل سلجوقي درآمده بودند، یکي از احفاد سلغر موسوم به سنقور بر ضدّ سلجوقیان قیام کرد و در فارس استقلال بهمرسانید و او در واقع مؤسّس سلسله سلغریان یا اتابکان فارس بود که جمعاً صد وبیست سال حکومت‌کردند، سلغریان استقلال تام نداشتند بلکه اوایل در زیرنفوذ سلاجقه بعد تاحدّی تابع فرمان خوارزمشاه و اخیراً مطیع اوامر مغول بودند ، اوّلین حکمدار رسمی سلغریان سعدبن زنگی برادر سنقور را شمرده‌اند، آخرین‌سلغریان آبش دختر سعدبن ابی‌بکر زن منکو تیمور پسر هلاکو بود، ازسلغریان سه تن سلطنت کردند (تاریخ گزیده (۳۱) ، روضة الصّفا (۲۵) ، لین پول (18)) .

۲ - بعد ازقضیه گرفتاری سلطان سنجر بدست ترکان غُز که در۵۴۸ رویداد بعضي ازامرا و غلامان او بداعیه استقلال افتادند ازآنجمله بود ایتاخ که در ری علم بر افراشت و همین ملك‌مؤید موسوم به آی اُبه که درنیشابور بحکومت آغازید و طوس و نسا و آبیورد و دامغان را ضمیمه ملك خویش نمود و بعد از او چند تن ازاعقاب اوصاحب نیشابور بودند ، آی‌اُبه درحکومت خود بعدالت و حسن اداره و تدبیر معروف شد (ابن الاثیر (۲۴) حوادث ۵۴۸-۵۵۵-۵۵۸الخ) .

۳ - مؤسّس سلسله هزاراسپی یابنوفضلویه‌را که اتابکان لرستان نیزگویند ابوطاهر محمّد فضلویه کرد بود و از طرف سلغریان مأموریّت لرستان داشت، بعد از او مخصوصاً پسر او هزار اسپ استقلال بهمرسانید، ازهزار اسپي ها ۱۴ تن شمرده اند ولی استقلال آنها تا زمان افراسیاب دوّم نهمین حکمران هزار اسپي یعنی تا ۷۴۰ بود و مابقی‌آنها درتحت فرمان تیموریان حکومتداشتند، لین پول(18)،تاریخ گزیده (۳۱) ،انسیکلوپیدی اسلامی (14) کلمه لرستان .

۴ - رجوع شود باوایل این کتاب .

حوالی دریاچهٔ وان بود[1] .

کرمان از (۲-۱۰٤۱ = ۴۳۳هـ) تحت اداره قاورد برادر الب ارسلان در آمد و اخلاف او تا (۱۱۸۷=۵۸۳هـ) در آنولایت حکومت کردند و این قطعه مخصوصاً در اوایل حکومت آنان ترّقیات نمود(4)[2] .

در ولایات خزر از دیرباز حکومات متعدّد وجود داشت واینها غالباً نامهای ساسانی برخود میدادند. ازسلاطین این ولایات آنچه دراینموقع بمناسبت اتابکان آذربایجان قابل ذکر است ملوك کوهستان است که در مازندران با دو وقفه تا (۱۳٤۹ = ۷۵۰هـ) حکومت کردند. ترقی نوین این سلسله بعد ازمرگ ملکشاه شروع کرد، در (۱۳۰۹=٦۰٦هـ) دچار ضعف شده و در مقابل یکی از علویان سرفرود آوردند(رجوع شود بقسمت ۸ این کتاب)، ولی بعد از فتنه مغول اینها بازسرکار آمدند نهایت درظاهر تابع حکم مغول شدند. در(۱۳٤۲=۷٤۳هـ) بسی نمانده بود که این سلاله بدست سربداران[3] منقرض گردد (رجوع شود بفصل ۱۱ این

۱ - سوقمان قطبی نام دراوایل غلام قطب الدّین اسماعیل حاکم مرند (آذربایجان) از طرف سلاجقه بود، بعد تقدّم جست شهر خلاط را درارمنستان بدست آورده و مؤسّس سلسله شاهان ارمن شد و هشت تن از آنها در آنمحل و حوالی حکومت کردند تا در ٦۰٤ مغلوب ایّوبی ها شدند، احفاد سوقمان تا زمان ناصر الدّین سوقمان دوّم یعنی ۵۷۹ تا ۵۸۰ حکومت کردند، بعد از وی یکی از مملوکین آنها بکتیمور بحکومت رسید و با این ترتیب حکومت آنها تا ٦۰٤ دوام یافت. لین پول(18)، انسیکلوپیدی اسلام (14)، ازتواریخ مفیدارمنستان که بنظر رسیده تالیفات لیمان هاوپت Lehman Haupt و مارکوارت Marquart آلمانی و تاریخ مفصّل لینچ Linch انگلیسی است .

۲ - سلاجقه کرمان ۱۲ تن بودند که مؤسّس آن عماد الدّین قره ارسلان قاورد برادر الب ارسلان پسر طغرل بود ولی سه تن آنها که بهرام شاه و ارسلان شاه دوّم و ترکان شاه باشد با هم رقیب بودند و در یك زمان حکومت میکردند .

۳ - سربداران طایفه‌ای بودند که از اواسط قرن هفتم یعنی بعد ازوفات ابوسعید که درواقع آخرین نمایندهٔ معروف حکومت مغول بود درخراسان کسب نفوذ نمودند ، در وجه‌تسمیه سربداران اختلاف است (رجوع شود بتذکره دولتشاه(۲۲) ص ۱۸۸ - ۱۷۵ ، ابن بطوطه ج۱ (۲۲) ص ۱٦٤ ، براون (12) ج ۱، انسیکلوپیدی اسلامی (14) کلمه (سربداران)اوّلین امیر سربدار عبد الرّزاق در خدمت ابو سعید منزلتی پیدا کرده بود و دروفات وي (۷۳٦) به قریه باشتین(واقع در ولایت بیهق) رفته و جمعي ازعشایر و دلیران بر سر خود جمع و بخیال تصرّف خراسان افتاد وبالاخره سبزوار را تصرّف کرد وآنجا مقرّ سربداران گردید ، بزرگترین سربداران مسعود جانشین**

کتاب). درجه اهمیّت وخطری که ازاستیلای سربداران متوجه بمازندران شده بود ازهمین پیداست که بسیاری ازمردم آنسامان با امتثال بشاهان خود عهد کردند تا دشمن شکست نخورده موی سر نسترند وعمامه بسر نگذارند ' بالاخره انحطاط وانقراض سلسله ملوك کوهستان در نتیجه انقلابات داخلی رویداد(5).

1 ـ ساختن ماده تاریخ چندان سخت نیست عمده باید فکر بکر پیدا کرد و از القاب الفاظ مناسب درآورد، من خودم بتاریخ ۱۸۹۶ در تاجگذاری شاه روسیه در پترزبورگ درموزهٔ نسخ خطی مشغول استنساخ نسخه خطّی تاریخ راقم بودم بنظرم رسید مناسب وقعه جلوس ماده تاریخی بفارسی بسازم و این دو جله را ساختم «نیکلای دوّم دیهیم روسیان گرفت» ایضاً «نیکلای ثانی گوتاجدار» که هر دو جمله بحساب ابجد ۱۳۱۳ میشود و این قبیل جله هاگاهی سبب میشد که دهان‌شاعر را با زر پر میکردند ، البتّه یك ایرانی بجای من بودی بمراتب بهتر ساختی .
2 ـ میر خواند تاریخ اتابکان سوریه و ایران طبع و . ه . مورلی Morley لندن ۱۷۴۸ .
3 ـ رجوع شود بمقاله دفرمری تحقیقات راجع بچهار حکمران همدان ، روزنامه آسیائی فرانسه دوره چهارم جلد نهم (۱۸۴۷)ص۱۴۸ و ما بعد.
4 ـ مقالهٔ هوتسما Hautsma در روزنامهٔ انجمن آسیائی آلمان جلد ۳۹ ص ۳۶۲ ، راجع بتاریخ سلاجقه کرمان، ایضاً محمّد ابراهیم : تاریخ سلاطین سلجوقیه (طبع هوتسما، لیدن ۱۸۸۶) ، ایضاً افضل‌الدّین احمد بن حامد کرمانی بدایع الزمان فی وقایع کرمان از همان مؤلف : عقد العلی فی موقف الاعلی (شرح فتح ملك دینار کرمانرا) .
5 ـ درن : B. Dorn تاریخ طبرستان از روی تاریخ خواند میر (یاد داشتهای آکادمی علوم پترز بورگ دوره ششم قسمت علوم سیاسی وتازی و زبان شناسی جلد هشتم ۱۸۵۰ ص ۱۳۸، ایضاً از همان مؤلف : مآخذ اسلامی راجع بتاریخ ساکنین سواحل جنوبی بحر خزر جلد اوّل تاریخ طبرستان و رویان و مازندران شیرالدین (ظهیرالدین) (تاسال ۱۴۷۶ – ۵۸۶) ـ جلد دوّم تاریخ علی بن شمس الدّین (۱۰۱۴-۱۴۷۵) ۱۸۵۷.

** عبدالرّزاق بودکه حکم اوبقول دولتشاه ازجام تا دامغان وازخبوشان تاترشیزروان بود ، بعد از مسعود نفاق و نزاع دربین مذهبان مختلف رویداد ، از جمله آنهائیکه بحکومت رسیدند لطف الله پسر مسعود و خواجه علی شمس‌الدّین وقصاب وحسن دامغانی بود ، بطور کلّی دوازده تن باسم سربداران حکومت کردند ، آخرین آنها علی‌مؤیدبود که در۷۸۸ مقتول گردید وسلسله بانقراض رسید. در این موقع خراسان نیزبتصرّف تیمور لنگ درآمد ، امرای سربدار معمولاً ظالم و شریر بودند و از قتل وهدم پرهیز نداشتند ، از شعرائی که بعضی از امرای سربداران‌را مدح کرده محمود ابن یمین فریدیوی است ، سربداران در مذهب صبغه تشیّع داشتند و در زمان آنها مرشدین و درویشان زیاد شدند و عقاید شیعه را ترویج نمودند و در واقع ایشان در این باب پیشرو صفویّه گردیدند(رجوع : روضةالصّفا (۲۵)، ابن بطوطه (۳۲) ، دولتشاه - احوال ابن‌یمین تألیف آقای‌رشید یاسمی ، طهران ۱۳۰۳ شمسی .

جلد ۳ تاریخ گیلان ابو الفتاح فومنی (۱۶۲۸-۱۰۱۷) ۱۸۵۸، جلد چهارم : منتخبات ازمؤلفین اسلامی بانضمام مختصر تاریخ خوانین شکی ۱۸۵۸- ایضاً رجوع کنید بمحمّدبن حسن اسفندیار تاریخ طبرستان (تاسال ۱۲۴۲، بعد دیگران آنرا تا۱۳۴۹ رسانیده اند) ودر نسخ خطّی بودلین آوسلی Auseluy ۲۱۴ حتّی تا وقایع سال۹-۱۴۳۸ رسیده. رجوع بتحقیقات اته درفقه‌اللغه ج ۲ ص ۳۶۲.

در (۱۱۵۷=۵۵۲ هـ) سلطان سنجر درمرو وفات کرد وبااین وقعه دروازه مملکت بهجوم ترکان غُزّ بازشد؛ اینها درزمان حیات سنجر ازخطّ جیحون گذشته و در آنحدود جایگیر شده حتّی باخود او مصاف داده واورا اسیر گرفته بودند؛ علاوه بهجوم غُزّ خوارزمشاهیان نیز بایران روآوردند و غوریان بداخل مملکت رفته از غرب تاهرات (۱۱۹۲=۵۸۸ هـ) و از شرق تا بلخ و هندو کش رسیدند و بالاخره سلسله غزنویان را درهند منقرض ساختند. غوریان در نتیجه جنگ با خوارزمشاهیان عقب نشستند و خوارزمشاه بعد از آنکه ممالك خراسان و کرمان وجبال شده بود خویشتن را برای رزم با قویترین و متنفّذترین امرای وقت یعنی خلیفه آراسته؛ خلیفه درخلال این مدّت شورش و اختلاف و خصومات در ایران فرصتی جسته وکسب قوّت کرده بود ولی افسوس که خوارزمشاه در این معامله مغول را بشمار نیاورد و قبل از آنکه نقشه هجوم ببغداد را عملی نماید مغولان بر وی هجوم آورده بالاخره آثار خاندان خوارزمشاهیان را از روی زمین محو کردند[1].

۱ - جدّاوّل سلجوقیان دقاق (توقاق) تیمور یلیغ نام‌داشته ومنسوب به قبیله قنیغ ازطایفهٔ غُزّ بود. پسر دقاق سلجوق بود که بنا بروایات با عدّهٔ زیادی بممالك اسلامی ماوراء النهر آمده بعد درنصف دوّم قرن چهارم هجري درجند اقامت نمود، تاریخ اسلام‌آوردن این طایفه درست مشخّص نشده. سلجوقیان از منازعات بین ترکان قرا خانی و سامانیان و محمود غزنوی استفاده کردند و بر نفوذ خود افزودند. پسران سلجوق اسرائیل و موسی بیغو یا یبغو و یونس و میکائیل بودندکه نخست در نور بخارا (واقع در شمال شرقی بخارا اکنون موسوم به نورآتا) جا گرفتند ومخصوصاً اسرائیل درآن سامان دارای اقتدارشده، در۴۱۶ سلطان محمود غزنوی برای تأدیب اسرائیل که باعلی تکین نامی بخارا را تصرّف کرده بود بماوراءالنهر واسرائیل‌را گرفتارکرد ومحبوساً بقلعه کالنجار درمولتان فرستاد وآنگاه بود که اجازهٔ عبور ۴۰۰۰ خانوار غُزّرا صادرکرد وآنها ازجیحون گذشته در آبیورد وفراوه وسرخس وحوالي سکنی‌جستند. ولی چون نافرمانی کردند سلطان ●●

دورهٔ سلجوقیان دوّمین مرحلهٔ ترّقی ونضج ادبیات ایران را بوجود آورد، در این دوره بود که حکیم جهاندیده ناصرخسرو (متوفی در ۱۰۸۸=۴۸۱ ه) اشعار خودرا سرود وحکیم آزاد اندیش عمرخیّام (متوفی در ۱۱۲۳=۵۱۷ ه) رباعیات زیبای هجوآمیز خود را بنظم کشید واستادان معانی تصوّف شیخ فریدالدّین عطار (۱۲۳۰-۱۱۱۹=۶۲۸-۵۱۳ ه) وجلال الدّین رومی (۷۳-۱۲۰۷=۶۷۲-۶۰۴ ه) ظهور کردند وشماره زیادی ازشعرای نامی منسوب بدربار سلطان سنجر بودند که بزرگترین آنها انوری بود (متوفی در ۱۱۸۹=۵۸۵ ه)، حتّی خود سلطان سنجر طبع خود را برای شعر سرودن آزمایش کرد چنانکه بسی از امرای ایرانی خواسته‌اند شهرت سخن سرائی را بقوّت فرمانروائی خود ضمیمه نمایند، بموجب روایت تذکره‌ها ازجمله آنها اسمعیل سامانی وقابوس بن وُشمگیر ومحمود غزنوی وسعدبن زنگی ملکشاه حتّی طغرل بوده وازمتأخرین عُبید ازبك وشاه عباس کبیر و فتحعلی شاه و امثال آنها بوده اند حتّی آخرین امیر شجاع سامانی یعنی منتصر قریحهٔ شاعرانه داشته، نیز بعداز انتشار فرهنگ اسدی معلوم شدکه ابوعلی سیمجور که درنیشابور بود نیز شعر میساخته زیرا بیتی ازاو درآن لغت نقل شده، همچنین ظهورمهستی دراینَدور که یك زن سخن شناس لطیفه گوئی بوده نیز قابل توجه است

** بتأدیب آنها برخاست وآنها پراکنده شدند وبنقاط دوردست گریختند و ازآنجمله بسمنان و دامغان وکرمان واصفهان وآذربایجان پراکنده شدند . قسمتی ازغزّ کەدرماوراءالنهر ماندند تحت ریاست طغرل بیك وجغری (چقیر) بیك پسران میکال بودند . این‌ها درحمایت حکّام خوارزم درآندیار بودند وازمراتع آنسامان استفاده مینمودند، بعدحاکم جند بحکم مسعود هجوم بآنها کرد واین وضع منتهی شد بجنگ دندانقان که باشکست سخت مسعود خاتمه یافت چنانکه گذشت .

استقلال سلجوقیان‌را از ۴۲۹ میگیرند که در آنسال در نیشابور باسم داود جغری در مرو به اسم طغرل خطبه‌خوانده شد وبتدریج تمام‌ایران تحت قیادت این‌سلسله درآمد . درزمان برکیاروق وبرادرش‌محمّد پسران ملکشاه بواسطه ستیزگی بین این دوبرادرنفاق درسلاله سلاجقه شروع نموده بالاخره درزمان سلطان سنجریعنی ۵۵۲ حکومت‌سلجوقیان خراسان که بسلجوقیان‌بزرك‌معروفند بدست خوارزمشاهیان ختام یافت . شعب‌دیگراین‌سلسله عبارت بودند ازسلجوقیان‌کرمان‌کەدر۵۸۳ مغلوب غزّشدند وسلجوقیان سوریّه که تا ۵۱۱ حکومت کردند وسلجوقیان عراق وکردستان که تا ۵۹۰ سلطنت کردند و سلجوقیان روم که تا ۷۰۰ حکومت کرده و بدست مغول و ترکان عثمانی منقرض گردیدند .

واورا مورّخین معشوق منجر شمرده‌اند (رجوع شود بلغت‌فرس اسدی چاپ مؤلف این کتاب ص ۱ـ۳۰)[1]. در مغرب ایران نیز سخن شناسان بزرگ ظهور کرده‌اند از آنجمله خاقانی بود (متوفّی در ۱۱۹٤=۵۹۱ هـ) و او منسوب بود بدربار شیروانشاهان که از نژاد ایرانی بودند[2]. نیز داستانسرای معروف نظامی

۱ - رجوع شود به لباب الالباب تألیف محمّد عوفي ج ۱ و مجمع‌الفصحاء تألیف هدایت ج ۱ بیت‌منسوب به مهستی درلغت فرس اسدی چاپ برلین ۱۸۹۷ درشرح لغت (نُس)آمده .

۲ - شروانشاه ازقدیم لقب‌امرای شروان بوده . بنابقول بعضی مورّخین جدّ شروانشاهان بهوات (بهواد) پسر جاماسب‌شاه ساسانی بوده . بعد ازظهور اسلام امرای عرب بدانسامان روی آوردند ، بعد از وفات متوکّل عبّاسی یعنی اواسط قرن‌سوّم هجری شخصی باسم‌هیثم بن خالد ازاولاد یزیدبن مزید شیبانی در آنسامان بلقب شروانشاه استقلال پیدا کرد واولاد او یعنی شروانشاهان مزیدي تا ٤۰۰ حکومت کردند . خاندان دیگر شروانشاهان موسوم بود بخاندان کسرانی که گویا مؤسّس‌آن محمّد بن یزید بود که بقول مسعودی نسبش بساسانیان میرسیده ، پایتخت شروان در زمان اینها معمولاً‌شهرشماخی بوده . درزمان ملکشاه سلجوقی (٤۸۵-٤٦۵) شروانشاه فریبرز نام داشته . سلطان مغیث‌الدین محمودبن ملکشاه (۵۲۵-۵۱۱) مؤسّس سلاجقه عراق شروان‌را تصرّف و شروانشاه را محبوس کرد ، پسر این شخص منوچهر نام داشته وبعد ازو پسر یابرادرش افریدون نام داشته که درجنگ بین شروان و دربند در ۵۱٤ کشته شده وگویا خاقانی دراشعار خود ازین‌شخص بعنوان شهید یاد میکند . پسروی منوچهر دوّم بحکم‌سکه‌ها معاصر خلیفه المقتفی لامرالله (۵۵۵-۵۳۰) بوده وبنا بقول خاقانی سی‌سال حکومت کرد . عظمت شروانشاهان در زمان همین منوچهر دوّم شروع میکند و او گذشته از عنوان‌شروانشاه لقب خاقان کبیر داشت، خاقاني منسوب بدربار اوست و اورا مدح کرده و تخلّصش ازاین لحاظ است . شروانشاهان دراینموقع تابع‌امر سلجوقیان عراق بودند و بعد از انقراض ایشان باز اظهار وجودی نموده بعد زیر نفوذ امرای گرجی واقع شدند وگاهی خود این‌امرا شروانشاه نامیده میشدند . از شروانشاهان دیگر که نام آنها درسکه‌ها باقی مانده فیریبرزي فریدون بن منوچهر وگرشاسب‌بن فرّخزاد است که معاصر الناصرلدّین‌الله (٦۰۰ـ۵۷۰) بوده . مسعودی وابن‌الاثیر و نسوي اسامی دیگرگفته‌اند که در سکه ها موجود نیست . درسکه‌های دوره مغول لقب شروانشاه توام اسامی‌این امرا دیده نشده وبعدا اصلا سکه نزده اند . در اواخر تیموریان باز کیقباد وپسرش کاووس ازشروانشاهان شهرت داشته‌اند ، بعد از کاووس پسرش هوشنگ کشته شد وبامرگ او این سلسله دراوایل قرن هشتم انقراض‌یافت ویکی از اقارب ایشان موسوم به شیخ ابراهیم که حکومت دربند داشت شروانشاه شد و بعد ازو جانشینهایش خلیل الله و فرّخ یسار اصلاحات و تعمیرات نمودند تا بدست شاه اسمعیل صفوی منقرض شدند .

منابع : ۱ـ کتبی‌که دیده شد : مروج‌الذّهب (۷) ج۲ ص۵و۶۹ ـ فتوح‌البلدان (۸) شرح فتح ارمنیه ، حدودالعالم (۳٤) ص۳۳۹، سیرة جلال‌الدّین (۳۵) ص ۱٤٦و ۱۷٤ ، زبدة النصره (۹)‌**

(متوفی تقریباً در ۱۲۰۳ = ۶۰۰ ﻫ) قسمت بزرگ اشعار خود را بنام اتابکان آذربایجان سرود. در دورهٔ انتقال سلطنت غزنویان بسلجوقیان اسدی خواهرزادهٔ فردوسی میزیست که علاوه بر قدیمتر بن خط دستی فارسی و گرشاسب‌نامه قدیمترین لغت فارسی نیز از تألیفات او است. عمر خیّام هم ذوفنون بود و تنها بسعر سرائی کفایت نمینمود بلکه از دانشمندان عصر خود بشمار میرفت و ازجمله کارهای علمی او ترتیب زیج ملکشاهی و تقویم جلالی است (که از ۱۵ مارس ۱۰۷۹ = ۴۷۲ ﻫ شروع میکند).

در دربار خوارزمشاهان نیز علوم و صنایع پیشرفت نمود. مخصوصاً فنّ طبابت ترقّی کرد، خود محمود غزنوی طبیب درباری خود الحسن بن سوار را از دربار خوارزمشاهان آورده بود. کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی از تصانیف معروف طبّی آندوره است که در (۷-۱۱۳۶ = ۵۳۲ ﻫ) تألیف یافته، گرچه آن تقریباً ترجمه ایست از کتاب قانون ابن سینا[1] (WZKM IV,131 f). نیز در این دوره بود که رازی قاموس العلوم خود را بنام تکش تألیف نمود[2]. بموجب تذکره‌ها تقریباً تمام شاهان این خاندان

●● ج ۲ ص ۱۳۱-۱۳۹ - ابن الاثیر (۲۴) حوادث سال ۶۱۹ الخ - تذکرة الشعراء (۳۲) ص ۷۳-۷۸ مقاله بارتولد در انسیکلوپیدی اسلامی کلمه شیروانشاه (14) - فقه‌اللغة ایران (2) ص ۲۴۲ و ۲۶۳ و ۵۴۸.

ب - مراجع دیگر: متن التواریخ تألیف ابو المعامد محمد سعید شهرزاد (قرن ششم) که فهرست مانندی است از تالیف بزرگترهمان مؤلف موسوم به قرة الابصار فی نتایج التواریخ و الاخبار (نقل ازجلد ۲ تاریخ ادبیات عرب بروکلمان برلین ۱۹۰۲ ص ۴۲۹) تحقیقات دُرْن (Dorn) و پاخومو (Pakhomow) باکو ۱۹۲۵ راجع به شروانشاهان.

۱ - مقصود ازحسن بن سوار ابوالخیر الحسن بن سوار بن بابابن بهرام از بزرگان اطبّای قرن چهارم است. او را ابن الخمّار هم میگفتند (رجوع شود به فهرست ابن النّدیم) (۱۴). ذخیره خوارزمشاهی کتاب نفیس مفصلی بفارسی است در طب و ادویة تألیف زین الدین احمد بن ابوابراهیم اسمعیل بن حسن جرجانی بنام قطب الدّین محمّد خوارزمشاه بسال ۵۰۴.

۲ - مقصود کتاب جامع العلوم یا جوامع العلوم امام محمّدفخر الدّین رازی متوفی در ۶۰۶ میباشد که بزبان فارسی در تعریف علوم تألیف یافته وگویا تاریخ تألیف آن ۵۷۴ بوده و آنرا بمناسبت احتوای تعریف شصت علم کتاب ستّینی نیز میگویند.

شعر پارسی سروده اند [1].

میرخواند، خلاصه تاریخ سلاجقه، ڤلیر(لاتین)، ایضاً همان تاریخ بزبان آلمانی بتاریخ ۱۸۳۸، دمره(Dumoret)تاریخ سلاجقه مستخرج از خلاصة الاخبار خواندمیر (روزنامه آسیائی دوره ٤ جلد۱۱ ص ٤۱۷ وما بعد ، ایضاً جلد ۱۲ ص۵۲۹ و مابعد ، ایضاً جلد ۱۳ ص۵۵ و ما بعد (تاریخ ۱۸٤۸-۹) .

هوتسما(Houtsma) سلسله متون تاریخ سلاجقه ۱و۲و۳(تاریخ ۱۸٦۱-۱۸۸٦). محمّدبن علی راوندی : راحة الصّدور و تعریف سلطنت سنجرکه شِفِرْ از آن استخراج کرد (رجوع شود ، Nouveaux Mél. Orientaux پاریس ۱۸۸٦ ص٤۷-۱) . مولف راحةالصّدور نصیحت سیّد اشرف را کاربسته وبتقلید شاهنامه اشعارسروده وگاهی ازخود شاهنامه اشعار آورده ، نیزشعری ازمعزّی

---

۱ - خوارزمشاه لقب حکمداران ولایت خوارزم بود ، منشاءسلطنتخوارزمشاهان بزمانهای قدیم میرسد وبقول ابوریحان بیرونی اولّین مؤسس این خاندان کیخسرو بود، درقرون اولیه اسلام خوارزم از حیث حکومت منقسم بدوقسمت بود، درقسمت شمال که پایتخت آن گرگانج بود معمولاً از طرف امرای عرب اداره میشد وقسمت جنوبی که مقرّ آن (کات) بود منطقه خوارزمشاهان بود. اوّلین خاندان معروف خوارزمشاهان بعد از اسلام مأمونیان بود که مؤسس آن مأمون بن محمّدوالی گرگانج (جرجانیه) با ابوعبدالله خوارزمشاه جنگید وغلبه جست و لقب خوارزمشاهی را بخانواده خود انتقال داد ودر سنه ۳۸۷ درگذشت . در زمان پسراو علی بن مأمون خوارزمشاه ابوعلی سینا بخوارزم آمد وآن حکمران مقدمش را گرامی داشت . ابوالعبّاس مأمون پسردیگر مأمون علم دوستی و فضل پروری شبیه داشت . درزمان ابو الحارث محمّدخوارزمشاه پسرعلی بن مأمون یعنی در ٤۰۸ خوارزمشاهان بدست محمود غزنوی منقرض گردیدند ، بنابعقیده معروف قصیده عنصری بامطلع چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چوکرد باید کار ، مشعر برهمین وقعه است. سلطان محمود امیرالتونتاش را بحکومت آنجا گماشت و او را خوارزمشاه گفتند. بعد ازاو پسرش هارون با همین لقب در آنسامان حکومت داشت ولی بموجب تاریخ بیهقی گویا لقب خوارزمشاهی به امیر سعید پسر مسعود داده شد و هارون نایب او در خوارزم شناخته میشد (تاریخ بیهقی، چاپ طهران ص۴۱۰ و ٤٦۱). دراواخرقرن پنجم خوارزمشاه لقب اکنجی قچقار از امرای برکیاروق بود که در ٤۹۰ کشته شده بجای وی باختیارامیرداذحبشی والی خراسان وتصویب برکیاروق قطب الدّین انوشتکین (از غلامان ترك بلکاتکین که در دولت سلجوقی شهرتی پیدا کرده بود) بخوارزمشاهی تعیین شد و او مؤسّس آخرین سلاله معروف خوارزمشاهان بود و بعد ازاو پسرش اتسز اقتدار زیادبهم رسانید و بعد از او پسرش ایل ارسلان و بعداز اوپسرانش سلطان شاه وتکش جانشین او شدند. معروفترین سلطان این سلسله علاءالدّین محمّد پسر تکش بود، درزمان اوچنگیز هجوم بایران کرده سلطان محمّد مغلوب وفراری ودر ٦۱۷ در جزیره ابسکون درگذشت . پسررشید ونامدار سلطان محمّد یعنی سلطان جلال الدّین منکبرنی سالها با وحشیان مغول زد و خورد کرد . بالاخره تاریخ ٦۳۸ در حدود ارمنستان بدست کردی کشته گردید (رجوع کنید ، ترکستان (9) ص ۳۲٤ الخ ، حواشی چهار مقاله (۱۸) ، ابن الاثیر حوادث ٤۹۰ الخ ، سیرة جلال الدّین منکبرنی (۲۵)) .

نقل کرده که در جلداوّل تاریخ سلاجقه طبع هوتسماص ۱۱۵ نیزمندرج است . محمّد بن محمّد الحسینی : عراقیه (تاوقایع سال ۱۱۹٤)رجوع شود بفهرست ریُو ج ۲ ص ۸٤۸ ؛ اسناد تاریخی از ۱۲٦۸ تاعهدسلطان سنجر(مؤسّسه السنه شرقیه بترزبورك شماره ۲٦ تألیف روزن V. Rosen). درکتابخانه ایاصوفیه کتابی تحت نمره ۳۰۱۹ موسوم بتاریخ آل سلجوق موجوداست که مولف آنرا سعدشمس الدّین ـ الیزودی نام برده اند ودر کتابخانه مسجد نور عثمانیه یك تاریخ یزودي تحت نمره ۳۱٦۷ هست ازمعین الدّین الیزودی ، ناچار مقصودمعین الدّین یزدی است وعناوین فوق قابل توجّه نیست .

۱۱ ـ مغول در ایران

مرارت مغول را نخستین بار سلطان سنجر چشید وآن بسال(۱۱٤۱=۵۳٦ﻫ) بود، طوائف انبوهی از مغول چین را ترك کرده و رو بمشرق آوردند و اتراك سر راه بآنها ملحق شدند وبرقوّت آنها افزودند. سلطان سنجر برای اینکه آنها را که از طرف مورّخین اسلامی قراختائیان نامیده میشوند از پیشرفت درماوراءالنّهر منع نماید بمقابلهٔ آنها قیام کرد و با لشکری زیاد بر آنها مصاف داد ولی شکست فاحشی خورد و ماوراء النّهر را بناچار بآنها بازگذاشت [درباب این شکست سنجر از آنزمان اخبار باروپا نیز رسیده نهایت تحریفاتی روداده . رجوع شود بتحقیقات ف . زرنك (F. Zarnch) درتحت عنوان « کشیش یوحنّا » در رسالهٔ علمی زاکس (ایالت ساکسون آلمان) ج ۷ ص ۸۲۸ و مابعد]. این طایفه تا ۱۲۰۹ـ۱۰(=۶۰۷ﻫ) در آن قطعه حکومت کردند تااینکه خاندان آنها که گورخانیان نیز نامیده میشد بدست خوارزمشاه محمّدبن تکش منقرض شد[۱] . بدیهی است که چنگیز دراوّل فرصت عزم بسوی مغرب نمود وازسوء طالع خوارزمشاه باقاصدهای اونهایت بد رفتاری روادیده شد و بدین وسیله او را بخشم آوردندواز طرف خلیفه

۱ ـ ترکان قراختائیان یا گورخانیان از همنژادان مغول بودند که دولت بزرگی درماوراءالنهر بوجود آورده واز اواسط قرن ششم تااوایل قرن هفتم حکومت کردند تا بدست علاء الدّین محمّد خوارزمشاه منقرض گردیدند، در ۵۳٦ قراختائیان بتحریك خوارزمشاه بماوراءالنهر هجوم آوردند وحاکم آنجا ازطرف سنجر رکن الدّین یا جلال الدّین محمود خان از سنجر استمداد نمود و سنجر درمحل قطوان حوالی سمرقند با آنها مصاف داد و شکست فاحش خورد و باختلاف روایات از سی تاصد هزار از مسلمین دراین جنگ کشته ومجروح گردید وخود سنجر بزحمت جانی بدر برد (ابن الاثیر (۲٤) وقایع ۵۳٦ ، ترکستان (۹)ص ۲۸۰-۳۲۰، راحة الصدور (۳۰) ص ۱۷٤-۱۷۱، چهار مقاله (۱۸) ص ۱۱۲) .

ناصر اورا قبل از آنکه او نقشهٔ هجوم عراق‌را کشیده باشد از ترس جان بآنولایت دعوت نمود چنانکه در گذشته نیز بعضی از امرای ایران در مواقع شدّت استمداد ازاین طوایف وحشی کرده بودند[1] (مثلاً فرهاد دوّم اشکانی از سکه‌ها یاری خواست. باید گفت دراینموقع هستی خلیفه درخطر بود زیرا خوارزمشاه مصمّم بود خلیفه‌را ازسیادت جسمانی وروحانی محروم کند وبجای او یك خلیفه از علویان منصوب نماید. چنگیز خان دراجابت این دعوت فرصت را ازدست نداد ودر(۱۲۲۰ = ۶۱۷ هـ)سمرقند و بخارارا تسخیر کرد وبخوارزم‌وخراسان حتّی‌جبال‌وآذربایجان و شیروان لشکر کسیل داشت و مردم تمام این نقاط را مغلوب و منکوب ساخت. پسر شجاع محمّد خوارزمشاه یعنی جلال الدّین مدّت ده سال با مغول مقاومت کرد و برای حفظ مملکت اجداد خود کوشید ودر پیشرفت مغول وقفه‌ایجاد کرد ولی سرانجام نتیجهٔ مفید بدست نیاورد، آنگاه که چنگیز خان بازگشت و در (۱۲۲۴=۶۲۱ هـ) ازسیحون گذشت پشت سرخود یك مملکت‌سرتاسر ویران وبا خاك یکسان بازگذاشت. بعد از این آفت شهرهای بزرگ وآباد وپر جمعیّت مانند مرو و اورگنج (پایتخت خوارزم) و نیشابور و ری که جمله معروض تخریب ویغمای مغول شده بودند دیگر باره‌روی آبادی ندیدند و ازآن ببعددرحال قصبه و روستا ماندند. همچنین هرات و بلخ که وقتی آبادان و درخشان بودند عمران سابق خودرا بار دیگر ندیدند وتنها بخارا مجدّداً تعمیر شد. اوضاع‌ایران بعد ازمغول را میتوان تا حدّی بحال آلمان بعد از جنگ سی سال تشبیه کرد که مخصوصاً سوئدیها معاملهٔ مغول‌را باآندیار کرده بودند. تشبیه مغول بجنگیان دولت آشور هم بیمورد نیست زیرا آنها نیز مانند این ملّت سامی هرمملکتی را که هجوم میکردندنخست تمام آثار زندگی را محو مینمودند وبعدازاستقرار در آنجا بتدریج تمدّن مغلوبین‌را اتخاذ میکردند. تاحملهٔ دوّم مغول شروع کند چهارسال گذشت

[1] ـ محقّق معروف بارتولد اسناد این عمل‌را به‌النّاصرلدّین الله محل تردید میشمارد (رجوع کنید به‌انسیکلوپیدی اسلامی کلمه‌چنگیز).

و در اینمدّت مساعی جلال‌الدّین در نتیجهٔ نفاقی که بین امرای اسلام حکمفرما بود بیهوده ماند. این مرد دلیر بقیّهٔ لشکریان خودرا درجنگ باسلاجقهٔ روم تمام کرده بود و در این موقع که شاهزاده جوان فداکار در کردستان بود از اعوان خود اورا خیانت کردند وبدشمنش نشان دادندواوبسال(۱۲۳۱ = ۶۲۸ ه)در کوههای کردستان بضرب نیزهٔ کردی که انتقام برادرش‌را میگرفت کشته گردید. جلال‌الدّین با اینکه‌شرائط و اوصاف شاهی‌را کاملاً‌دارا نبود الحق‌روح‌پسندیده وخصلت مردانه داشت وتوان گفت‌وی ازاین لحاظ شباهتی بمنتصر سامانی‌دارد(۱). تمام ایران تا حدود منطقهٔ خلافت و نصف آسیای صغیر کاملاً زیر استیلای مغول رفت. در(۱۲۵۶ = ۶۵۴ ه) آخرین حملهٔ مغول بایران درتحت فرمان هولاکو یکی ازنوه‌های چنگیز وقوع یافت. این شخص‌حتّی حشاشین‌را که‌سخت ونستوه بودند قلع و قمع کرد والموت را با وجود مقاومتهائی که‌در برابر مهاجمین دیگر بکار برده بود باخاك یکسان نمود اگر کسی بالفرض درآن ایام میخواست مغول را از جهت این عمل تنکیل حشّاشین دوست بدارد البتّه در اندك زمانی از عقیدهٔ خود پشیمان میگردید زیرامغول در خونریزی که شیمهٔ آنها بود ظالم و مظلوم‌را از هم تفکیك نمیکرد و هردورا محو نمود. دوسال بعد هولاکو در بغداد درقصر خلیفه بتخت نشست درصورتیکه دراطرافش یعنی درنقاط مختلف شهر دود ازانقاض خانه‌های غارت شده وسوخته متصاعدمیگشت. خلیفه این ارواح‌خبیثه‌را خودش دعوت کرده بودو نتوانست آنهارا باز گرداند. تنها فارس درسایهٔ تدابیر اتابك که‌قبلاً دربرابر مغول سرتسلیم فرود آورده بود نیزکرمان وبعضی ولایات مجاور بتصادف از تخریب مغول مصون ماند. بعد از آنکه مغولان تمدّن قدیم را از بین بردند وصفحهٔ مملکت را ازآثار آن خالی کردند بالاخره مجبور شدندبرای بقایاچاره‌ای اندیشند و ممالك تازه فتح شده‌را سر وسامانی دهند، پس تا حدّی توجه بر این مهم کردند. شاید ممکن بود در نتیجهٔ تعدّد زوجات که در ایران معمول بودد‌ر مدّت کمی جای صدهزاران نفوس مقتول پرشود ولی وصول این مقصودرا تلفات

زیادی که در اطفال آندیار هست مانع بود (رجوع کنید بکتاب ایران تألیف پولاك، ج اول، ص ۲۱۶۷). همین مانع پیش ازدیاد نفوس خود مغول را نیز که بسرعت تکثّر معروفند بگرفت، مغولها در همان اوایل حکومت خود دریافتند که اصول و تدابیر بدوی آنها در ایران قابل تطبیق نیست و ایران آن مراحل را مدّتها قبل طی کرده، پس بالطبع مجبور شدند وزرای ایرانی استخدام نمایند واز هولاکو خان که عالم ونجوم شناس معروف نصیرالدّین طوسی را وزیر معتمد خودقرار داد تا اعقاب او ایلخانیان بادستور وزرای ایرانی حکومت کردند وگاهی هم یك یهودی درمسند وزارت دیده میشد. لقب ایلخان را اوّل دفعه قوبیلای برادر هولاکو در ۱۲۶۳ بر او داده بود.

یکی از خواص نژاد مغول تقلید وتمثل است یعنی هر وقت آنها ازقتل وغارت دست بردارند واوضاع بحال طبیعی برگردد آنوقت میل باقتباس تمدّن ملل بیگانه میکنند واین خاصیّت را ژاپن نیز درمشرق اقصی نشان داده ودر اتّخاذ تمدّن دیگران پیشرو ملل مشرق گردید. بموجب این قاعده هولاکو تا در ایران سکنی گزید نسبت بعلوم و ترتیبات رغبتی ابراز نمود و درجرگهٔ علوم بغریب ترین آنها که علم منجّمی باشد توّجه خاصی نشانداد وبرای این مقصود در ۱۲۵۹ رصدخانه‌ای در مراغهٔ آذربایجان که پایتخت تابستانی او بود بدستیاری نصیرالدّین بنا کرد(2) (زمستان را ایلخانیان معمولاً دربغداد صرف میکردند). اخلاف هولاکو بدین اسلام گرویدند، نخست احمد تکودار (۱۲۸۲ـ۱۲۸٤) وبعد غازان (۱۳۰٤ـ ۱۲۹۵ = ۷۰۳ـ٦۹٤هـ) با تمام سپاهیانش که عدّهٔ آنرا از یك تا صد هزار نوشته‌اند اسلام آوردند، اولجایتو خدا بنده (۱۳۰٤ـ۱٦ = ۷۰۳ـ۷۱٦هـ) سلطانیّه را که قبل از او سرزمین بی اهمیّتی بود بپایتختی اتّخاذ و مذهب تشیّع اختیار کرد[1]. بعد نوه اش ابو سعید (۱۳۱٦ـ۳۵ = ۷۱٦ـ۷۳٦هـ) دوبار

۱ ـ ازمتن اصل کتاب مفهوم چنان است که گویا مؤلف اولجایتو را پسرغازان دانسته وبعد گفته پدرش مذهب سنّی داشت، اولجایتو برادر غازان بوده، پسرش، پدر اولجایتو آرغون بود. غازان نیز مذهب شیعه داشت ومذهب سنّی نداشت چنانکه مؤلف گمان کرده اگر مقصود ارغون باشد او اصلاً بدین اسلام مشرّف نشده بود.

پیروی از سنّن نمود و اینهمه تغییر مذهب در نزد امرای مغول در واقع بعقیده خودشان موافق مصلحت وقت و رعایت حال مردم بوده است. خود مغول فی حدّذاته نسبت بمسائل دینی بی قید است، زاین امروز هم همین خصلت را نشان میدهد و در آندیار عقاید دینی آزاد است. پس اگر رؤسای مغول بهر وزش بادی مذهب تازه اختیار نمودند برای آنها اهمیّتی نداشت. عجب آنکه این تغییرات در ممالك مفتوحه نیز تأثیری نداشت. اهالی این مرز و بوم مغلوب طبعاً نمیتوانستند اجحاف یك قوم مهاجم وحشی را بخاطر تغییر دین فراموش کنند، خاصه وقتی که آن تغییر هم ناپایدار نبود. باید گفت اوج ترتیبات تازه که مغول در ایران داد همانا ادخال پول کاغذ بود کـه آنرا کیخاتو به تقلید از پول چین در ۱۲۹٤ ایجاد نمود. ضررهای مهم مالی که ممکن بود از این قبیل اوراق نقدیه حاصل بشود خوشبختانه بواسطه اینکه اوراق کیخاتو اصلاً رواج پیدا نکرد وبدست مردم نرسید بوجود نیامد، ایران از این خطر محفوظ ماند و نظایر این خسارات در جاهای دیگر رویداده یکی درفرانسه بموجب قوائم زمان فیلیپ دورلئان بابعد ازاو بواسطه اوراق مجلس ملّی بود که موجب زیانهای بزرگ گردید.

این پول بطوری تند وبی اثر از ایران رفت که حتّی اسم چینی او که چاوْ بود باقی نماند و ایرانیهای حالیّه پول کاغذ تازهٔ خودرا با کلمهٔ قائمه که یك کلمه عربی است می نامند[۱].

مغول درعالم سیاست وسعت نظر داشت وفکرش محدود و کوتاه نبود چنانکه آباقایسر هولاکو (۱۲۸۲-۱۲٦۵= ٦۸۰-٦٦۳هـ) یك دختر شاهزاده بیزانسی (رومی) بزنی گرفته بود. گرچه این قرابت اهمّیتی نداشت ولی اقلاً این نتیجه را داد که وی مانند تکودار والجایتو نزد اروپائیها بعیسویت مشهور شد، حتّی حکمران

۱ ـ معروفترین تسمیه در ایران بانکنوت است که انگلیسی است (Bank-note) و نیز آن را اسکناس گویند که اصلا فرانسوی است واز کلمه (assignation) است و بزبان روسی (اسیگنبات سیا) تلفظ میشود و از روسی بفارسی گذشته است. راجع به چاوْ رجوع بکتاب وصاف الحضرة ص۲۷۳ شود.

ناقابلی مثل آرغون (۹۱ـ۱۲۸٤=۶۹۰ـ۶۸۳ه) این نکته‌را فهمیده بود که مناسبات و روابط باممالك اروپا فایده دارد، گرچه چیزی ازتمدن آن سامان نمی‌فهمید. درنامه‌ای که‌در(۱۲۸۹=۶۸۸ه)وی‌به‌فیلیپ‌لبل‌شاه فرانسه نوشته و متن آن تا امروز مانده اظهار می کند که حاضرم هر گونه صلاح اندیشی آن پادشاه‌را درمسئله هجوم مشترك بمصرقبول نمایم. همچنین پسراو اولجایتو جلوس خودرا در (۱۳۰٤=۷۱٤ه)بهمان پادشاه رسماً اعلام کرد(3). ارغون نسبت‌به عیسویان ملاطفت ومماشاة رواداشت واین سیاست او رسماً ازطرف پاپ نیکلای چهارم مورد شکران گردید.

مورخین گویند غازان خان نسبت برعایای خود مهربان و عادل بوده و در پیش‌گیری ازتعدیات مساعی جمیل بکار برد و اصلاحات مفیدی کرد، درهرصورت شهرت دولت ایلخانیان روبافول بود وازز مان سلطنت ابوسعید انحطاط ملك‌این سلسله شروع کرد[1].

۱ - وطن اصلی طوایف مغول صحاری گبی از مراکز آسیا بود. این طوائف نخست تابع چین بودند و شهرت آنها باظهور تموچین‌که بعداً ملقب به‌چنگیزشد شروع کرد. تموچین‌پسر یسوگای ازطائفه قیات‌بود ودر وفات‌پدرش (۱۱۷۵ میلادی ـ ۵۷۱) دوازده سال‌داشت. ازاوان جوانی جمعی‌را باطراف خودگرد آورده وبنای جنگ و تاخت و تاز نهاده و شهرتی پیدا نموده، بالاخره بسال۱۲۰۶(۶۰۳) بموجب قرار مجلس‌بزرگ (قورولتای) رسماً رئیس‌تمام قبایل مغول شناخته شد. در سنوات تالی دائرهٔ فتوحات خودرا توسیع نموده طوائف بزرگتر مانند اویغور و اقسام شمالی چین‌را تابع‌خود ساخت ورو بمغرب‌نهاد وقپچاق را که وارث قسمتی‌ازدولت قراختائی شده بود مغلوب کرد وبا دولت خوارزمشاهی ایران هم‌حدود گشت ودر نتیجه سوء معامله‌ای که‌از طرف مأمورین خوارزمشاه مخصوصاً حاکم اُترار نسبت به‌نمایندگان وی شده بود بسال ۶۱۶ بسوی ایران لشکرکشی‌کرد ودرظرف چند سال قسمت مهم ایران را فتح ونفوس‌آنرا قتل‌عام نمود وبلادمعروف‌را از اُترار وجند وبناکت وخوارزم وبخارا وسمرقند واسفراین ونخشب واورگنج وترمذ وبلخ ومرو تا نیشابور و خبوشان وطوس ودامغان وسمنان وهرات وهامون و غزنه و ری وقم واردبیل ومراغه و بیلقان و همدان ضبط واغلب آنهارا باخاك یکسان کرد و سر تاسر ایران بقبرستانی مبدل شد وتنها مقاومت مؤثر در برابربطش این فاتح خونخوار از سلطان جلال‌الدین خوارزمشاهی بود. چنگیز در۶۱۹ رو بوطن خویش باز گشت نموده در۶۲۱ بانبارسیده‌وبسال ۶۲۴ در ۶۶ سالگی بمرد.

ازپسرانش چهار تن معروف بودند، جوجی، چغتای، اوکتای، تولوی (تولی). بعدازه‌ه

بعد از مرگ ابوسعید از انقاض ممالك مغول کرمان و فارس بدست ایرانی افتاد و در آنسامان تا ظهور تیمور مظفّریان حکومت کردند(4). کرمان قبل از این تاریخ یعنی درسال (١٣٠٦-١٢٢٢ - ٧٠٦ = ٦١٩ه) در تحت اداره یك سلاله از قراختائیان اداره میشد(5) وبعد از آن تا (١٣٤٠ = ٧٤١ه) بدست حکام مغولی افتاد[2]. درفارس نیزبعد ازانقراض سلغریها از ١٢٦٤ بآنطرف والیان مغولی منصوب بودند. شاه شجاع (٨٤-١٣٥٧=٧٨٦-٧٦٠ه) ازآل مظفّر همان بود که حافظ بدربار او انتساب داشت.

در تاریخ (٦-١٣٣٥ = ٧٣٦ه) در سبزوار سلاله ای بنام سلالهٔ سربداران

**چنگیز بموجب وصیّت او وقرار قورولتای اوگتای جانشین وی انتخاب شد، درزمان اوقره قوروم که واقع است درشمال صحرای گبی پایتخت دولت مغول گردید. از لشکرکشی های این دوره یکی بروسیه بود در تحت فرمان (باتو) که تا مسکو بتصرّف مغول در آمد و دیگری بایران بود تحت فرمان چرماغون و اغلب نقاط ایران را عرصه تاخت وتاز قرار دادند مگر فارس وکرمان را که فرمانروایان آن دوایالت یعنی سلغریان و قراختائیان بامغولها مؤالف بودند. بعداز اوگتای پسرش گیوك بجای او نشست و چون صغیر بود مادرش توره کینا امور دولتی را اداره مینمود و بعدازاو سلطنت باولاد تولوی پسر دیگر چنگیز تعلّق گرفت ومنگو پسر تولوی بشاهی رسید و برادر خود قوبیلای (قوبلاقاان) را بحکومت ممالك جنوبی دولت مغول گماشت، قوبیلای بعد از منگو دیگر مدّعیان را ازبین برد وشهر خان بالیغ (پکن) را مقرّ سلطنت اتّخاذ کرد.

اخلاف تولوی بدو شعبه شده بود وشعبه غربی در ایران باسم ایلخانیان سلطنت کرد که مؤسّس آن هولا کو بود. هولا کو بعد از استیلای تمام ایران در٦٥٦ بغداد را فتح کرد و خلافت را منقرض ساخت وازآنجا تامصر رفته وازممالیك شکست خورد. اولاد هولا کو تااواسط قرن هشتم در ایران حکومت نمودند ولی بعد رو بضعف ونفاق رفتند واز اداره امور عاجزآمدند ودر واقع دورهٔ اقتدار آنها بامرگ ابوسعید (٧٣٦) ختام یافت. دراین بین حکومتهای کوچك متعدّد در اطراف ایران ظهور کرده بود که تا ظهور واقتدار تیمور یعنی تا قریب نیم قرن سلطنت کردند وآنها عبارت بودند ازجلایریان ومظفّریان وسربداران وآل کرت. منابع مهمّ راجع بتاریخ مغول که رجوع شده. جامع التواریخ (٢٨) جهانگشا(٢٩)، وصّاف (٢٧)، ابن الاثیر(٢٥)، ترکستان (9)، دُسُنْ (25)، هورث (26)، بلوشه (27)، لین پول (18)، براون (12).

١ - مؤسّس قراختائیان کرمان براق حاجب ملقّب به قتلغ خان بود، ازمعمّروقترین این سلسله ترکان خاتون دختر براق حاجب بود که درآبادی کرمان کوشید وقناتها کند، درزمان او مارکوپولو بکرمان آمد ودرحدود ٧٤١ مبارزالدّین محمّد مظفّر (داماد قتلغ خان) کرمان را تصرّف کرد و با این ترتیب کرمان تابع آن مظفّر گردید.

ظهور کرده تا (۱۳۸۱=۷۸۳هـ) حکومت نمودند(6). گفته اند این اسم بمناسبت آن بود که از دوازده حکمران این خاندان که جمله مدتهای کوتاهی حکومت کردند هفت‌تن مقتول گردیدند(۱). حکومت گرگان ومازندران را یکی از امرای ابوسعید موسوم به امیروالی بعد ازمرگ آخرین ایلخان (۱۳۵۳=۷۵٤هـ) تصرف نمود. در سیستان هم خاندانی بومی تأسیس حکومت کرده حتی نسب خودرا بصفاریان میرسانید.

درآسیای صغیر پروانه معین الدین وزیرسلاجقهٔ روم سعی کرد تادرآندیار کسب استقلال نماید ولی دراین اقدام کامیاب نگردید (۱۲۷۷=٦۷٦) زیرا مغولها براو نزدیك بودند واین عمل او بهانهٔ تازه بدست آنهاداد، بازیك بیست‌وسی هزار نفررا از دم شمشیر گذرانیدند.

البته مغول بااینهمه وصفها که از حسن اداره و نظم حکومت آنها کرده اند نمی‌توانستند حرفت مخصوص خودرا که آدم کشی بود فراموش نمایند(7)

(1) محمد نسوی ، سیرة سلطان جلال الدین منکبرتي متن عربی هوداس Houdas ، پاریس ۱۸۹۱ . ترجمه‌فرانسوی‌همان کتاب۱۸۹۵-بموجب افسانه این قهرمان تاریخ ازآخرین مخاطره‌نیز جست وتوبه‌کرد و اعتکاف‌نمود، بالاخره دربغداد وفات‌کرد(رجوع طبقات ناصری راورتی Raverty ج۱ص۲۸۸ ملاحظه۱).

(2) راورتی در طبقات ناصری خود ص۱۲۵۷ اطلاعات مفصلی ذکرکرده که بموجب آن بانی علمی ومعنوی رصدخانهٔ منکوقاآن بوده .

(3) شمید J.J.Schmidt حواشی انتقادی لسانی راجع بدو کاغذ از دو شاهان ایران ارغون و اولجایتو به فیلیپ لبل به پترزبورك ۱۸۲۳.

(4) معین الدین یزدی ، مواهب الهی (تا سال ۱۳٦۵) دیفرمری : اخبار تاریخي راجع باقراض مظفریان،روزنامه آسیائی فرانسه دوره ٤ ج٤ ص ۱۱٤ - ۹۳ ، ایضاً ج ۵ ص ٤٦۸ - ٤۳۷ ۱۸٤٤-۵.

ایضاً محمود کتبی (۲) تاریخ آل مظفر از۹-۱۳۱۸ تا ۳-۱۳۹۲ (رجوع شود بفهرست نسخ خطی ریوج ۱ ص۸۲۹).

(5) نصیرالدین یزدی . سمط‌العلی (قراختائیان درکرمان) : استراندمان E.A.Strandman تاریخ قراختائیان کرمان ، تاریخ خواندمیر (زبان هلندی) - چاپ هلینسفرس ۱۸٦۹(مؤلف این کتاب را ندیده) .

(6) درن B.Dorn تاریخ سربداران از روی روایت خواندمیر فارسی و آلمانی (تذکرهٔ آکادمی

امپراطوری علمی پترزبورگ دوره ۶ ج ۸ ص ۱۸۳-۱۳۹ ، ۱۸۰۰)، دساسی De Sacy تاریخ سلاله سربداران مستخرج ازشرح حیات محمود بن یمین الدّین فریومدی (این شرح حال در کتابهای ۶ و ۵ دولتشاه است) ، کتاب در ملاحظات و منتخبات Notices et Extraits ج ٤ ص ۲۶۳-۲۰۱ .
(7) مآخذ برای تاریخ مغول ، a) مآخذ اروپائی : Deguinges تاریخ عمومی هون و ترکها ترجمه دنرت Dahnert (آلمانی) ۵ جلد ، چاپ قرایفس والدر آلمان ۷۱ و ۱۷۶۸ ، دُسُن D'Ohsson تاریخ مغول (فرانسوی) چاپ لاهه ۵ و ۱۸۳٤ ، - کاترمر F.Quatremère تاریخ مغول ، رشید - الدّین جلد اوّل پاریس ۱۸۳۸ ، - فن‌هامر Hammer-purgstall تاریخ ایلخانیان (آلمانی) چاپ ٤ و ۱۸٤۲ - اردمن Er. Erdmann : تموچین بی ترس، چاپ لیپزیک ۱۸۶۲ - بارن دمزن Demaison تاریخ مغولها و تاتارهای ابوالغازی (فرانسوی) پترزبورگ ۱۷۸٤ - هورث H. Howrth تاریخ مغول (انگلیسی سه جلد) لندن ۱۸۷۶ - شابو Chabot تاریخ مرجبله Morjabalah بطریق سوّم پاریس ۱۸۹۶ (این کتاب را ندیدم) - کاهون L. Cahun مقدّمه تاریخ آسیا و ترکها و مغول از ابتدا تا ۱٤۰۵ (فرانسوی) ۱۸۹۶ (زیاد نتوانستم از این کتاب استفاده کنم) در ص ۷-٤۶ ا دیده میشود که دلایل دارمستتر راجع بشباهت بین دین مزدیسنه و اسلام اساسی تر است . ازآنچه تا بحال بتبعیّت عقاید پیزی Pizzi تصوّر کرده بودم رجوع بقسمت اوّل این کتاب شود .
b) منابع فارسی : جوینی ، تاریخ جهانگشا (چنگیز خان تاسال ۱۲۵۷) - میرخواند : شرح حال چنگیز خان (فرانسوی) ترجمه وطبع ژوبر Jaubert پاریس ۱۸٤۱ - خواندمیر ، تاریخ مغول ترجمه گریگوریف - پترزبورگ ۱۸۳٤ - قوانین غازان خان ترجمه کرکپاتریک Kirkpatrick (انگلیسی) در متفرقّه راجع بآسیا ج ۱ ص ۱٤۹ کلکته ۱۷۸۹ - عبدالله بن فضل الله وصّاف تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار (۷۲۸ - ۶۵۵) - شرف الدّین علی یزدی مقدّمه ظفر نامه (تاتیمور) ، - الغ بیك میرزا ، الوس اربعه (چنگیز خان تاسال ۱٤٤۷ رجوع بفهرست ریو ص ۱۶٤) - از مؤلّف مجهول ، معزّ الانساب (نسب نامه از چنگیز تا تیمور) ، فهرست بودلین نمره ۱٤٤ ، - ایضاً کتاب مجهول المؤلّف فهرست بودلین (۱٤۲۰-۱۲۶۵) ۱٤۹- ایضاً مجهول المؤلّف : اولادنامه چنگیز خان (متعلّق بانجمن آسیائی بنگاله D ۳۱ و ۳۲) ، - ایضاً مجهول - المؤلّف ، (سلطان ابوسعید و بعد ازاو ۶-۱٤۶۵-۱۳۰٤ ، قاهره ص ۵۰۰) ، - احمد تبریزی شاهنامه (داستان چنگیزخان تاسال ۱۲۳۸ - ۷۳۹) .

۱۲ - تیمور و اخلاف او

امیرتیمور در (۱۳۳۶ = ۷۳۶هـ) تولّدیافت و بعد از طیّ مراحل و داشتن سرآمدها کسب نفوذ زیادی کرد و ماوراء النّهر و خوارزم و کاشغر را بگرفت وطوغتمش خان قزل اردوی قبچاق را منقاد خویش کرد . رودجیحون نتوانست مانع پیشرفت او گردد و در سال (۱۳۸۱ = ۷۸۲هـ) از این خطّ فاصل بین ایران و توران بگذشت . تفصیل فتوحات تیمور در اینموقع مقتضی نیست همینکه این سیل تازه وحشت

که امیر تیمور برانگیخت در خرابکاری نظیر سابقین خود بود مگر گاهی تیموریان ملایمتر دیده میشدند و شاید علّت آن باشد که دراصل ترك بودند نه تاتار. با اینکه تیمور اسلام آورده بود فرقی ازین حیث در اعمال وی دیده نشد و خونریزیهای وی طبیعت مغول اورا نشان میداد. آنچه‌را که ازتیغ مغول نجات یافته بود تیمور هلاك کرد و تخریب بلاد تازه تعمیر شده را هم فراموش ننمود و ایندفعه نوبت اضطراب و دمار بجنوبیهای ایران رسید، مثلاً شهر اصفهان که قبلاً صلحی بافاتح کرده و قبول مالیات جنگ کرده بود ببهانه شورشی از طرف اهالی با بد ترین وضعی یغما وتخریب شد. وقتی دیگرنظیر این بهانه‌را نادر شاه برضدّشهر (دهلی) هندوستان جست (1)، زینهار ازوقتیکه این اولاد مغول بواسطهٔ مخالفین بخشم اندر میشدند زیرا آنگاه نهایت بیرحمی و ستم درباره مغلوبین روا میدیدند چنانکه در نتیجهٔ مقاومت منصور آخرین سلالهٔ مظفّریان وحشیّتی کردند که اسلاف خود را در سایه گذاشتند.

تیمور تا اواخر عمرش سی‌و پنج مرتبه لشکر کشی کرد، از چین تا مصر واز دهلی تا اسلامبول و مسکورا پا کوب سپاهیان خود ساخت. وقتی شخص آن دو کتابرا که بعنوان ملفوظات[1] تیموری و توزکات تیموری که بمارسیده میخواند حس غریبی روی میدهد و مادام که دلیلی بیّن بمیان نیامده داعی ندارد که بگوئیم آندو تألیف ازتیمور نیست (2)، واقعاً احکام و فرمانهائی که در « توزکات » دیده میشود با اعمال وافعال تیمور نمیسازد گو اینکه این حکمران جز در موارد سپاهیگری

۱ ـ صحّت تاریخی ملفوظات و تزوکات یا یادداشتها و تنظیمات که به تیمور نسبت داده‌شده معلوم نیست. گذشته از اینکه مآل آنها با اخلاق ومعلومات و تربیت تیمور نمیسازد مورّخین عصر وی مانند ابن عربشاه و شرف‌الدّین علی یزدی نیز ذکری ازآن دو نکرده اند. اصل آنها بدست نیامده تنها بفارسی در دست است که شخصی موسوم به ابوطالب حسینی آنرا در نصف اول قرن یازدهم هجری گویا ازترکی بفارسی ترجمه کرده و بموجب دعوی وی نسخ اصلی درتصرّف جعفر پاشا والی یمن بوده است. این دوکتاب بانگلیسی و تزوکات تنها بفرانسوی ترجمه شده (رجوع فهرست ریو (3) ص ۱۸۰-۱۷۷ ، براون (12) ج ۳ص ۱۸۳ ، ایضاً ترجمهٔ انگلیسی ملفوظات چارلس ستوارت Stewart ۱۸۳۰.

و غارتگری هیچگاه ترتیب و تناسب قائل نبوده. در هر صورت باید گفت که او را کمی حس تقدیر علوم و فضایل نصیب بود ؛ ولی در اینمورد نباید فراموش کرد که تمایل و توجه یك سلطان مشرق زمین نسبت بشعرا و علما هرگز دلیل نتواند بود براینکه رعایای سلطان نیز در رفاه و امانند. با این همه رغبت که از تیمور نسبت بشعرا منقول است باز نباید تمام مندرجات « توزکات » را حقیقت پنداشت، هم چنین ملاقات معروف بین تیمور و حافظ هنوز سندیت تاریخی پیدا نکرده [1]. اینکه سلطان فرومایه ای که نصف عالم را خراب کرده در مشرق زمین نه تنها ازطرف مورّخ دربار شرف الدّین بلکه ازطرف بعضی مورّخان بیطرف نیز ممدوح واقعه گشته است عجب نیست[2] زیرا مدّتی بعد درمغرب‌زمین ناپلئون‌را همانطور ستایش کردند، حتّی آلمانهای‌مغلوب نیز اورا ستودند. بااینهمه نفوذ وتسلّطی که‌سلاطین در مشرق میتوانندداشته باشند برای ماها قابل‌تصوّر نیست.

منهاج الدّین که اسم چنگیز را همیشه بالعن وطعن یاد میکند در ذکر عدالت‌وی چنین گوید: « و هر عورت را که در تمام خراسان و زمین عجم بگرفتندی اگر اوراشوهربودی هیچ آفریده بدو تعلّق نکردی‌واگر کافری را بر عورتی نظربودی که شوهر داشتی شوهر اورابکشتی آنگاه بدو تعلّق کردی »[3].

---

۱ ـ تیمور در اواخرسال ۷۸۹ هجوم باصفهان‌کرد وکمترش ۷۰۰۰۰ (وبقول تاریخ گزیده ۱۲۰۰۰۰) ازمردم آن شهرکشت ویك‌ماه بعدبشیراز رفت. ملاقات اورا با حافظ تواریخ معتبر ذکر نکرده اند. تذکره دولتشاه آنرا بسال ۷۹۵، نوشته درصورتیکه آن تاریخ چهار سال بعد از وفات حافظ است (براون(12)ج۳ ص۱۸۸ تذکره دولتشاه (۳۲) ص۳۰۵).

۲ ـ رجوع شود ، بتواریخ معروف مانند تاریخ گزیده و روضة‌الصّفا که آن کافر سفّاك را صاحبقران و ودیعه رحمن ومائده آسمان ودارای علو نسب وسموحسب شمرده اند !

۳ ـ طبقات ناصری(۲٦) چاپ‌کلکته ص۲۷٤ - تیمور لنك‌پسر امیرترافای والی‌کش‌ترکستان درعمان شهرکش بسال ۷۳٦ تولّد یافت. طایفه‌اش از شعب تا تارهای ترکستان بود و نژادش را بچنگیز میرسانیدند. بقول ابن‌عربشاه‌که از مورّخین زمان او بود درموقع دزدی گله زخمی برداشت ولنگ شد وازآن‌تاریخ اورا تیمورلنك نامیدند ، بنا بروایات دیگر وی‌در۷٦٤ بر حسب استمداد امیر سیستان بجنك معاندین آن امیر در سیستان پرداخت وازپای مجروح شد و این لقب گرفت . تیموربعدازجنگها ودفع‌مدّعیان مانند تغلق تیموروپسرش ارسلان وامیرحسین در۷۷۱ باستقلال

پسر تیمور شاهرخ (متوفی در ۱۴۴۷ = ۸۵۰ ﻫ) که هم درموقع صلح وهم درمقام جنگ برازنده وکاری بود تمام ممالك پدررا درتحت رایت خود آورده بود ولی بعد از مرگ وی این سر زمین پهناور دچار طالعی شد که مملکت آل بویه وسلجوقیان شده بود، یعنی بلافاصله تشتّت بران ممالك رویداد ومدّعیان زیاد سلطنت از همان طایفه تیموریان ظهور کردند. نیم قرن نگذشته بود که ایران امروز باستثنای خراسان وسیستان با ارمنستان وبین النهرین ازتصرّف تیموریان بدر آمد وبدست اوزون حسن افتاد که رئیس قبیلهٔ ترکمن آق قویونلو بود(3)و کمی بعد در حدود مشرق رئیس طائفه دیگر از ترکمان یعنی طائفهٔ اوزبك در تحت فرمان خان شیبانی[1] اخلاف تیمور را درآن حوالی مغلوب کرد ودر(۱۵۰۷ = ۹۱۳ ﻫ)هرات که در حکومت شاهرخ تازه تعمیر شده بود دوباره معرض غارت گردید. دراین بین کم کم نفوذ طایفهٔ عثمانی شروع میکرد ودولت جمهوری (ونیز)بواسطه دوراندیشی

** جلوس نمود . عمده اشتهارش بعدازفتح جندوخوارزم یعنی بعد از ۷۸۲ شروع میکند، در همین تاریخ تیمور بایران هجوم و خراسان را تصرّف کرد . در ۷۸۴ یورش طوائف مغول را دفع و گرگان و مازندران و سیستان و هرات را فتح وال کرت را منقرض نمود . در ۷۸۶ مازندرانرا از تصرّف امیروالی بدر آورد، دوسال بعد فارس وعراق و لرستان و آذربایجان راگرفت وسلطان احمد جلایری فرارکرد وسلاله جلایریان بااین وضع منقرض گردید . بعد تیمور ولایات خزررا فتح و اهالی بعضی بلاد آنسامانرا قتل عام کرد . در ۷۹۵ مظفریان را منقرض ساخت وبلافاصله بآسیای صغیر هجوم نمود وفتوحات درآنجا کرد، بعد درنتیجه طغیان طوغتمش به قبچاق رفت وتامسکو یورش برد وآنشهررا یکسال تحت تصرّف داشت، نیز بهگرجستان هجوم آورد . در ۸۰۰ بهند رفت ودهلی رافتح وغارت و ۸۰۰۰ نفر بکشت . بواسطه ظهور اغتشاشی درایران برگشت واز آنجا بآسیای صغیر حمله برد وحلب ودمشق وحمص وبعلبك را گرفت وبا عثمانیان مصاف داده در ۸۰۴ بایزید عثمانی را در نواحی آنقره شکست داد . در ۸۰۷ بر پایتخت خود سمرقند برگشت واز آنجا بعزم تسخیر چین حرکت نموده ودرشهر اُترارمریض شد و ۱۷ شعبان همانسال در ۷۱ سالگی درگذشت و نعش او بسمرقند حمل و درآنجا بخاك سپرده شد . با اینکه تیمور در زندگی خود پیر محمّد و بروایتی محمّد سلطان نوههای خود یعنی پسران غیاثالدّین جهانگیررا جانشین خود قرار داده بود بعداز وفاتش اختلاف پیداشد ومدّعیان زیاد ظهورکردند ونخست خلیل سلطان نوهٔ دیگر تیمور پسر میرانشاه اقتداری بهمرسانید، سپس شاهرخ پسردیگر تیمور بسلطنت رسید .

۱ - مقصود محمّدشیبانی است که اصلش ازمغول بود ودرماوراءالنهر تأسیس حکومت اُزبك کرد وازه۹۰۶ تا ۹۱۶ سلطنت نمود .

که داشت خطر این طایفه را قبل از وقت احساس کرد و نماینده‌ای پیش اوزون حسن[1] که در آن حدود شاه ایران معروف شده بود گسیل داشت تا دو دولت بر ضدّ عثمانیان همدست و متعاهد گردند(4). این دوراندیشی (ونیز) در اروپا جلب توجه کرد چنانکه در آثار و تألیفات آنعصر دیده میشود (رجوع کنید: شواب Schwab کتابنامه ایران نمره ۱۵۹۹ ۴۹۴ Bibliogr- de la Perse).

در این تاریخ بود که در اروپا مناسبات و روابط ایران و ترك خاصه در دورهٔ صفوی مورد توجه و تعقیب گردید. در خصوص شکستهائی که ایران بعثمانیها داد تألیفات و اخبار زیاد در اروپا منتشر شد (رجوع کنید بکتابنامه شواب نمره‌های: ۱۶، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۲۲۹، ۱۳۷، ۳۲۷، ۲۲۸، ۲۶۷، ۳۴۸، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۴۵، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۹۱، ۶۰۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۵ یا اینکه تألیفات مخصوص مانند نمره های: ۴۷، ۶۵، ۸۳، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۵۵، ۴۸۲، ۴۹۳، ۵۴۵، ۶۳۸). از طرف دیگر در تألیفات معروف فن هامر (Von Hammer) موسوم بادبیّات عثمانی که محتوی ده جلد است آثار و کتب غیر ایرانی (شواب) نقل شده است.

بالاخره عثمانیها هم در زمان سلطان محمّد ثانی فاتح استامبول بسال (۱۴۷۳ = ۸۷۸ هـ) اوزون حسن را مغلوب کردند و او در حدود سال (۱۴۷۸ = ۸۸۳ هـ) در گذشت بدون اینکه جانشین لایقی از خود باز گذاشته باشد. اعقاب حسن بواسطه ستیزگی‌هائی بین خود قوای خود را بتحلیل بردند تا اینکه میدان برای ظهور سلاله ای خالی شد و

۱ - در اواخر قرن هشتم هجری طایفه ای موسوم به قرقویونلو (سیاه گوسفندان) که از ترکمنها بودند در جنوبیهای دریاچه وان ظهور کرده و با جلایریان همدست شده در ارمنستان و آذربایجان استقرار پیدا نمودند و در تاریخ ۸۷۴ رئیس طایفه دیگری [که رقیب آنها بودند و شمار آنها گوسفند سفید یا پوست گوسفند سفید بود و از این لحاظ آق‌قویونلو (سفید گوسفندان) نامیده می‌شدند] موسوم به اوزون حسن حکومت قرقویونلو را منقرض ساخت. شهرت حسن در مغرب زمین و آمدن سفرا بنزد او برای جلب او بود بر ضدّ ترکهای عثمانی و این سیاست اروپا تازگی نداشت بلکه در ظهور مغول و تیمور نیز اینگونه خواستند استفاده از آنها نمایند. کتابها و سیاحتنامه های این سفرا که باقی مانده حاوی مطالب مهم و مفیدی است.

آن یکبار دیگر ایران را در تحت یك رایت ملّی وحدت داد [1].

چنانکه در فوق نیز اشارت رفت تیموریان غیر از خونریزی بعضی کارهای خوب هم کرده اند. از آنجمله خلیل نوهٔ تیمور که بدو هیچگونه شباهتی نداشت اهتمام کامل برفاه و سعادت مملکت معطوف داشت و گذشته از اشعار و غزلیّات که خودش سرود خدماتی بعلم و ادب مینمود [2] ولی شاهرخ (۴۷ـ۱۴۰۴= ۸۵۰ـ۸۰۷ هـ) طرفدار جدّی علم و صنایع بود، مسجد بقعه مقدّس رضوی که زیارتگاه مهمّ شیعه میباشد از اوست. پسر او الغ بیك (۴۹ـ۱۴۴۷=۸۵۳ـ۸۵۰ هـ) فرمان داد زیجی ترتیب دادند که امروز نیز برای تقسیمات درجات جغرافیائی محل رجوع است. حسین بن بایقرا که بسالهای (۱۵۰۶ـ۱۴۶۹ = ۹۱۲ـ۸۷۴ هـ) در هرات سلطنت میکرد و نیز حامی علوم بود و در زمان او بود که میرخواند تاریخ ایران معروف خود را تألیف نمود و در اثر تشویق و روایت وزیر دل آگاه او امیر علیشیر عدّه زیادی علما و شعرا ظهور کردند که از آنجمله جامی بود. شاهزاده تیموری بایسنقر که بسال (۱۴۴۳ = ۸۳۷ هـ) در جوانی و قبل از پدرش درگذشت فرمان نمود تا شاهنامه را که ادّعا کرده اند عیناً مطابق نسخه اصلی است و بعقیده ماها در تدوین آن بی دقّتی بکار رفته استنساخ نمودند. در هر صورت مقدّمه‌ای در همان وقت برای کتاب نوشته اند که امروز عین آن مقدّمه‌در

---

۱ ـ اوّلین جنك مهم بین ایران و عثمانی در زمان اقتدار طایفه آق قوینلو یعنی حکومت اوزون حسن در بین این حکمران و سلطان محمّد فاتح وقوع پیدا کرده در ۸۷۸ بمغلوبیّت حسن ختام یافت. دراین تاریخ بودکه اروپائیان نمایندگان پیش اوزون حسن فرستاده‌وخواستند بواسطه معاهده با او وسیله‌ای برضدّ عثمانیها برانگیزند.

۲ ـ مقصود خلیل سلطان پسر میرانشاه و نوه تیمور است که مایل به سخن و سخنسرایان فارسی بود و شعرائی مانند نشاطی سمرقندی وعصمت بخارائی بدو انتسابی داشتند و از خود او نیز کلام منظوم روایت کرده‌اند از آنجمله گویا رباعی ذیل‌را بعداز سلطنت کوتاه خود در محبس سروده:

دیروزچنان وصال جان افروزی | امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که بر دفتر عمرم ایّام | آنرا روزی نویسد این‌راروزی

دولتشاه ص ۳۵۵.

دست رس ما است [1]. تیموریان هند یا مغولهای بزرگ نیز خدمات شایان نمودند که دربار آنها مجمع دانشمندان معروف از هر صنف میبود و ابنیه و آثاریکه بواسطه آنان بوجود آمده امروز نیز جالب نظر تقدیر و تحسین سیّاحانست (5).

1 - تاریخ فجایع اصفهانرا خسرو عابدا برقوهی درکتاب مخصوص باسم فردوس التواریخ وصف کرده، کتابخانه عمومی سلطنتی پترزبورك فهرست نمره ۲٦۷، ایضاً آنچه از یادداشتهای مؤلف مذکور تالیف دیگری دارد باسم تیمور نامه درفتح اصفهان (رجوع کنید به ص ۳۰ لنت فرس اسد طبع اینجانب پاورقی نمره ۲).

2 - تیمور : توزکات وملفوظات (وقایع) (رجوع : پ . هُرن ، اصول لشکری و جنك مغول های بزرك ، لیدن ۱۸۹٤) .

3 - فضل‌الله بن روزبهان ، عالم‌آرا (تاریخ آق‌قوینلو تایعقوب پسر اوزون‌حسن ، پاریس نمره d - حاج خلیفه ج ٤ ص ۱۷۸ نمره ۸۰۲۷ .

4 - اخبار سفرای کاترینوزنو که عبارت بودند از : ژ . باربارو وآ . کنتارینی که بعداً بالواحقی در۱۸۷۳ ازطرف انجمن (Hakluyt) تجدید طبع شده ، ایضاً برشه (Berchet) ، جمهوریت (ونیز) و ایران (ایتالیائی) طبع تورینو ۱۸٦۵ ، - ازهمان مؤلف : اسناد و وثایق تازهٔ (ونیز) طبع (ونیز) ۱۸٦٦ .

5 - مآخذ برای تاریخ تیمور وتیموریان ، میرخواند رجوع شود به خارموی (Ckarmoy) در یادداشت های آکادمی امپراطوری پترزبورك دوره ٦ جلد ۳ ص۳۲۲ - ۲۷۰ و ٤٧۱-٤٤۱ (در این مقاله اقوالی از دیگر مورّخین نیز نقل شده) ابن عربشاه (عربی) تاریخ زندگانی تیمور چاپ مانگر (Manger) و لئوارده (Léovardae) ۲-۷۲-۱۷٦۷ . - شرف الدّین علی یزدی ، ظفرنامه (تاریخ تیمور که بواسطه پتی‌دلا کروا (Petis De La Croix) بفرانسه‌ترجمه‌شده پاریس۱۷۲۲) نظام شامی ، ظفرنامه (تاریخ تیمور تا ۱٤۰٤-۵) - محمّد افضل بخاری ، ملفوظات صاحبقران (تا۵-۱٤۰٤)مقایسه‌کنید، تاریخ هولاکو مستخرج ازجامع‌التواریخ‌رشیدالدّین طبیب‌چاپ‌کاترمر پاریس۱۸۳٦ ، -کمال‌الدّین‌عبدالرّزاق سمرقندی، مطلع‌السعدین ومجمع‌البحرین (تا٤-۱٤۷۰) ، محمّد هاشم علی خان ، منتخب‌اللباب (تیموریان از میرانشاه تا ۳۳-۱۷۳۲) - لطیف‌الله تاریخ شاهرخ (تا ۱٤۱۳) ، - قاسمی ، شاهرخ‌نامه (شاعرانه) ، - هاتفی ، تیمورنامه (شاعرانه) مجهول المؤلف ، تاریخ تیموریّه (تا ۱٤٦۸ ستوارت (Stewart) ص۹ نمرهٔ ۲۰)،مؤلف مجهول(شرح‌وقات تیمور تا ۱٤۲۷ یعنی وقایع مدّت ۲٤ سال مرکب از ٤٤٦ صحیفه ، فهرست بودلین ا ج نمرهٔ

۱ - بایسنقر پسر شاهرخ ونوه تیمور بود ، دراستراباد حکومت داشت‌ودرآنجا بسال ۸۳۸ در سن ۳۷ بمرد ، اهل علم و ادب بود، گفته اند چهل نسّاخ درتحت نظر او ازکتب گوناگون خطّی استنساخ میکردند . جمع‌آوری شاهنامه والحاق مقدّمه مفید مشهور بسال ۸۲۹ حصول یافت . (راجع بدین اقدام اخیر بایسنقر و ارزش و اهمیّت آن رجوع شود به کتاب سودمند نُلدِکه در فقه‌اللغهٔ ایران (2) راجع بشاهنامه) .

۱۶۱) ، مؤلف مجهول (راجع به تیمور ، فهرست نسخ‌خطی بریتیش‌موزیوم، ریو ج ۳ ص ۱۰۶۲ وما بعد) ، مؤلف مجهول (منوات بعداز تیمور ۱۴۰۵-۱۴۰۴ ، فهرست بریتیش موزیوم ج ۱ ص ۱-۱۸۰) .

۱۳ - صفویان

از همان ایالتی که بنا بروایت وقتی پیامبر باستان ایران زرتشت ظهور کرده بود یعنی ایالت آذربایجان اینبار نیز یك نهضت اتحاد مذهبی شروع کرد ودرعین حال اسباب تجدید حیات سیاسی برای ایران فراهم آورد و ایرانرا از انقراض نومیدانه که روبآن میرفت نجات داد. خانوادهٔ صفویان که کسوت صوفیان‌در بر داشتند و از اولاد شیخ صفی‌الدّین اردبیلی بودند و نسب خودرا بامام موسی‌کاظم میرسانیدند ظهور کرده‌دارای نفوذبزرگی شدند و کم‌کم بواسطه منقاد کردن هفت طایفه معروف ترك بر خود قوّت مهمّ سیاسی کسب کردند. عجب آنکه‌عددهفت در زمان هخامنشیان واشکانیان وساسانیان دارای اهمیّتی بوده (رجوع : نلدکه : ترجمهٔ طبری ص۴۳۷ ومابعد، ایضاً مقاله‌ای‌ازگوتشمید (Gutschmid) درمجلّهٔ انجمن شرقی آلمانی (۷۴۷-۳۴)(۱)اسامی این عشایر عبارت بود ازاستاجلو ، شاملو ، تکه‌لو ، بهارلو ، ذوالقدر ،قاجاروافشار. چهارمین خلف‌شیخ صفی جنید بود[1] که نفوذی پیدا نمود ولی ریاست او روحانی بود وشمارهٔ زیادی مریدان‌برسر خودجمع کرده بود بطوریکه سلطان ترکمن آن ولایات که از طائفهٔ قره‌قوینلوبود مصلحت ملك خود را در تبعید جنید دید ولی این اقدام باعث شد دشمنان وی یعنی رؤسای‌آق قوینلو که رئیس‌آنها اوزون‌حسن‌بود باصفویان‌اتحاد خویشاوندی کردند و در انقلابات و ستیزگی های داخلی که بعد از مرگ اوزون حسن

۱- شیخ صفی پسرش صدر الدّین جانشین او بود ، بعد از او پسرش خواجه علی ، بعد از او پسرش شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه وبعد از او پسرش جنید و بعد از او پسرش شیخ حیدر و این آخری پدر شاه اسمعیل بود. قبل از شیخ جنید نفوذ اجداد او روحانی بود شیخ جنید جنبهٔ سیاسی پیدا کرد وسفر دیار بکر پیش گرفت و اوزون حسن دختر خود را بوی تزویج نمود واقتدار او فزونی گرفت ودهزار غزاة صوفیه بروی گرویدند (رجوع‌به تواریخ صفوی‌مانند صفوة‌الصّفا (خطّی) واحسن‌التواریخ و سلسلة‌النسب وعالم آرا بشود) .

(۹-۱۴۷۸=۸۸٤هـ) در ممالك اوروبداد صفویان نیز فرصتی جسته مداخلاتی بامور نموده بدینطریق بیشتر کسب اقتدار کردند تا اینکه شیخ اسمعیل نوءجنید در رأس هفتهزار سپاهی قرار گرفت. صفویان برای شعار خود که آنرا کسوت تشیّع هم قرار دادند کلاه سرخ رنگی بسر میگذاشتند و از اینرو بتدریج عنوان قزلباش بآنها داده شد و در واقع این لقب‌را در آن‌اوان گاهی بمعنی ایرانی هم استعمال میکردند[1]. در (۱۵۰۲=۹۰۸هـ) اسمعیل فرمانفرمای مطلق شیروان و جبال و آذربایجان شد و بجای شیخ لقب شاه گرفت و چون داماد اوزون حسن بود طبعاً خیال تصرّف تمام ممالك اورا در سر داشت، در اینموقع اوضاع مشرق تا حدّی مساعد بود و اورا بسهولت بمقصود نزدیك مینمود. درسال (۱۵۰۸=۹۱۳هـ) حدود ممالك وی از مشرق تا هرات و از مغرب تا دیار بکر و بغداد رسید، شاه اسمعیل درتمام این ولایات تشیّع را بتدریج رسمی کرد و اعلای لوای این مذهب را سیاست خودش قرارداد. با این ترتیب شاه اسمعیل توانست مردم ایرانرا که در نتیجه فشارهای گوناگون و سلطه اجانب کم‌کم بمعنی وطن پی برده بودند روح تازه بدمد و بر آنها هدف وحدت ملّی را بنمایاند ولی بهمان اندازه که این رویّهٔ شاه صفوی در ایران مفید واقع شد دربین همسایگان ترك که مذهب تسنّن داشتند عکس العمل تولید نمود و بالاخره کار بخونریزی منجرّ گردید یعنی عثمانیان در مغرب و اُزبکان درمشرق از ابتداء کار این دولت جوان نهانی بنای دشمنی نهادند و انواع مشکلات بر سر راه ارتقاء آن ایجاد نمودند.

اوّلین نزاع در مشرق شروع کرد ودر واقع خود شاه اسمعیل آنرا تسریع نمود زیرا خطر همدست شدن دو دشمن در میان بود و شاه صفوی خواست قبل از حصول این اتّحاد کار آنهارا بسازد. دراواخر سال (۱۵۱۰=۹۱۶هـ) شاه

۱ - گویا این کلاه را نخست شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل متداول نمود و جای کلاه ترکمنی را گرفت وآن دوازده ترك داشت و ترکها برنك گلی بود و ازین جهة لشکریان صفوی (باغلب احتمال از طرف عثمانیان) قزلباش یعنی سرخ‌سر نامیده شدند. این لقب‌را بطور کلّی بهفت قبیله ترك یعنی بهارلو واستاجلو وشاملو وتکه‌لو وافشار و ذوالقدر وقاجار نیز اطلاق کرده‌اند.

اسمعیل باخان شیبانی که درعقیب حرکت سلطان بابر بجنوب مدّعی سلطنت ممالك ماوراءِ جیحون و آسیای مرکزی بود مصاف داد و غلبه کرد و حتّی شیبانی در این جنگ مقتول گردید و در نتیجه خراسان و هرات بطور استقرار بتصرّف شاهِ صفوی در آمد. ولی این پیشرفت شاه مانع ترّقیات ازبکان نتوانست شدن بلکه آنها خوارزم‌را فتح کردند و نخست (اورگنج) و بعد خیوه را پایتخت انتخاب نموده حکومتی تشکیل دادند و آن‌علاوه برحکومت خانیهٔ بخارا بود. این‌طوایف‌ترکی شرقی در شمال شرقی ایران جاگزیده در آن اوقات آفت و بلای مملکت ایران شده بودند و اغلب در مهاجمات خود تا اصفهان رفته و یغما و غارت و تخریب میکردند. اسیر شدن دردست اینقوم برای ایرانی‌اشدّ مصائب‌بود چنانکه درقرون قبل از ظهور عیسویّت ماساگت ها، در بیك ها و دائه ها و در زمان ساسانیان هیاطله و در دورهٔ سلجوقیان طوائف غُزّ و مغول موجب فتنه و آشوب و قتل و تخریب بودند، در این دور هم ترا کمه اجرای شقاوت مینمودند تا اینکه روسیّه مجال یافت و با دستهای قوی و آهنین مداخله کرد و آنجا که ضروری بود این طایفه وحشی را بدون زحمت قلع و قمع کرد.

شاه اسمعیل در منازعات با همسایه غربی آن طالع را نداشت. سلطان سلیم اوّل در اوّلین اقدام نقشهٔ خیالات خودرا نسبت بایران معلوم ساخت یعنی ببهانهٔ اینکه دولت‌ایران تبعهٔ سنّی‌خودرا تحت فشار و تعقیب گرفته‌او نیز پیروان مذهب تشیّع را در ممالك غربی مخصوصاً آسیای صغیر که از این حیث مرکزیّت داشت هدف خصومت قرارداد و تمام شیعهٔ آنسامان‌را قتل یا تبعید نمود چنانکه شمارهٔ کشته های ویرا چهل‌هزار تخمین‌کرده‌اند. این سلطان که ستایشکار ادبیّات ایران بود وخودش نیز دیوان اشعار فارسی داشت (رجوع‌بتاریخ عثمانی تألیف‌فن‌هامر چاپ دوّم، جلد اوّل، ص۶۹۳ شود) آنچنان تخم کینه و دشمنی را بین دوملّت کاشت که تأثیراتش مدّتهادوام نمود ودرواقع درنتیجهٔ سیاست سلطان سلیم دشمنی داستانی

ایران و توران از مشرق بمغرب انتقال یافت.

وقتی شخص مشاهده میکند که جراید اروپادر این اواخر (یعنی زمان تألیف این کتاب که سی‌وسه سال قبل باشد) از یك اتحاد بین ایران و ترك برای مدافعه از دول مسیحی بحث میکنند فوراً بخاطر میآید که این اتحاد تا چه پایه مشکل است زیرا برای حصول آن باید احساسات دشمنانه طرفین که سالهاست رگ و ریشه انداخته بر طرف گردد. ممکن است این فکر از طرف شاهان هر دو مملکت مقبول افتد چنانکه شاه مقتول ناصرالدّین شاه کاری بر خلاف انتظار کرده درسر راه مسافرت باروپا از رقیب قدیم ایران یعنی سلطان دیدن کرد و این ملاقات تصادف کرد باغلبه‌های کوچکی که ترکیّه برضدّ یونانستان احراز کرده بود وبا این طریق زمینهٔ غرورفراهم بود و شاید ازاتحاد دو دولت ایراث ضرری بدول متشتّت اروپا ملحوظ بود. ولی اینکه آیا افراد و عامّهٔ مردم دو مملکت نیز دراین احساسات شرکت دارند جای سئوال است. شاید نفاق بین مسلمین برای اروپا موجب سعادت باشد زیرا با اتحاد آنها ممکن است باز حریف سختی برای ملل اروپا بمیان آید. در هندوستان نیزپنجاه میلیون مسلم موجود است ودر نهضتی که در ۱۸۵۷ بر ضدّ انکلستان رو دادگویا تنها بواسطهٔ نصایح عبدالمجیدبود که هندیها درآن نهضت شرکت نکردند (رجوع شود بمقاله‌ای در مجلّهٔ قرن نوزدهم « Nineteenth Century » مورخهٔ ژوریهٔ ۱۸۹۵، ص ۱۶۲ بامضای سالارجنگ رئیس‌الوزراء سابق حیدرآباد) اگر این قضیّه صحیح باشد البتّه مسئله خالی از اهمیّت نیست.

در هر صورت در آنزمان معاملهٔ شاه اسمعیل در مقابل اقدامات سلطان‌سلیم اوّل جزمقابله بمثل و قصاص مذهبی نبود و درنتیجه درنظر داشت سلیم خلع شده و بجای اوبرادرش مراد که در این موقع بایران فرار کرده و پناهنده شده بود جلوس نماید. در تعقیب این احوال بموجب فتوای علمای قسطنطنیّه جنگ بر ضدّ ایرانرا عنوان جهاد دادند و این اوّلین یك سلسله جهادها بود که بعداً وقوع

یافت. بسال (۱۵۱۴=۹۲۰هـ) در محل چالدران (شرق دریاچهٔ ارومیّه) طرفین بهمرسیدند و جنگ سختی درگرفت و در نتیجه توپخانه و پیاده نظام ترکها عدّه‌های زیاد سوارنظام مکمّل ایرانرا ازبین بردند، بعد از این فتح ترکها تبریزرا که پایتخت شاه اسمعیل بود تسخیر کردند. سلیم تمام قواعد جهاد را رعایت کرد یعنی زوجهٔ شاه اسمعیل را که بدست او افتاد بیکی از بستگان خود تزویج نمود و این رفتار کاملاً مغایر عرف وعادات تمام مسلمین بود (بی مناسبت نیست این وقعه بامعامله‌ای که آخشنواز «وحشی» با حرم پیروز شاه ساسانی نمود مقایسه شود. رجوع بتاریخ طبری ترجمهٔ نلدکه)[1].

تأثیر خسارت معنوی این جنگ بد انجام در روح شاه اسمعیل بمراتب بیشتر از خسارت ظاهری گردید که عبارت بود از تصرّف دائمی ترکها بین النهرین و ارمنستان غربی تا موصل را. گفته اند بعد از آن جنگ شاه صفوی لب بخنده نگشود و در اثر مغلوبیّت ویأس چندسال متعاقب از اقدام برضدّ اتراك خودداری کرد. درقسمت اخیر عمر وی جزهجوم بگرجستان که منتهی باتصرّف آن مملکت گردید وقعهٔ مهمّی روندادُ معلوم میشود شاه صفوی از خیال انتقام فارغ نبوده و تهیّهٔ نقشه ووسایلی مینموده است. دراین‌عزم یك مشوّق‌خارجی یعنی‌کارل‌پنجم آلمان اورا تحریك کرد و در واقع قبل از وی در تاریخ ۱۵۱۷ پاپ لوئی دهم و قیصر ماکسیمیلیان اوّل این فکررا کرده بودند تا «صوفی»را (لقبی که‌بمناسبت صوفی بودن اجدادش باوداده میشد) باتّحاد برای جنگ با ترکها دعوت نمایند. در اینموقع کارل پنجم نیز همان نقشه را تعقیب میکرد ولی طول مسافت مانع از عملی بودن این تصوّر بود زیرا برای آنکه یك کاغذ شاه بدست کارل برسد تقریباً شش‌سال مدّت لازم داشت(!). بعداز شاه اسمعیل مذاکرات دربین قیصر کارل‌و شاه طهماسب اوّل دوام نمود ولی به نتیجه‌ای مقرون نگردید.

در (۱۵۲۴=۹۳۴هـ) شاه اسمعیل در اردبیل که مسقط الرّأس خودش

---

۱ - شاهنامه: خوشنواز.

بود در گذشت. در این شهر و شهر قم صفویه مقابر برای رؤسای خود بنا کردند[1].
چندی قبل کتابخانهٔ مقبرهٔ جدّ اوّل این سلسله یعنی صفی‌الدّین‌را که در اردبیل است کاوش نموده و کتابهای مفید خطّی راجع بتاریخ این خاندان پیدا کردندو امروز آن کتابها زینت قسمت کتابهای ایرانی کتابخانه پترزبرگ است(4).

افسوس که جای اسمعیل را که رشید و صاحب عزم بود جوانی ضعیف‌النّفس یعنی پسرش طهماسب اوّل گرفت (۷۶-۱۵۲۴=۹۸۴-۹۳۰ هـ). این شخص در موقع جلوس تنها ده سال داشت و شاهان جوان هیچگاه نتوانسته اندر ایران بزرگ و پهناور مصدر کار کردند. در این موقع مردی توانا و دلیر لازم بود تا امور را سر وسامان دهد ومخصوصاً رؤسای هفت طایفهٔ ترك‌را که هریك داعیه‌ای در سر داشتنددر حدود خود نگهدارد و طهماسب که بچه‌ای بیش نبود ازعهده‌ای این مهمّ برنمی‌آمد چنانکه درتذکره خودش اظهار میدارد که «مجبور بودم سالها خونریزیهای بین عشایررا همی نظاره نمایم و براین مقدّمات سعی میکردم تاببینم درمیانه خواسته کردگار چیست[2]». حتّی آنزمان که وی مستقیماً زمام اموررا بدست گرفت بازتقریباً در تمام آنمدّت اقداماتیکه دلیل عزم و اراده باشد از خود نشان نداد. از بخت بد تقدیر حریف او را سلطان سلیمان اوّل قرار داده بود

۱ - تولدشاه اسمعیل پسرشیخ حیدر در۸۹۲ بود، پدرش درجنك باشروانشاهان کشته گردید، شاه اسمعیل در۱۳ سالگی از لاهیجان حرکت کرده وبا فرّخ یسار شروانشاه جنگیده او را مغلوب وباکوو اطراف را مسخّرکرده روبتبریز نهاده بسال ۹۰۵ درآنجا تاج گذاری نمود و منصب شیعه را درآنشهر رسمیّت داد و ترویج نمود و بعد به تنکیل مدّعیان سلطنت پرداخت و بحدود غربی توجه واکراد را تأدیب کرد و دیار بکروارجیش ودیگربلاد را تصرّف نمود، بالاخره در۹۱٤ بغداد راگرفت ودر حوالی حوزه سادات مشعشین را مغلوب ومنهزم ساخت ودزفول وشُشتررا گرفت واز آنجا بشمال رفت وبا فرّخ‌یسار مصاف داده او را مغلوب و به سلطنت شروانشاهان خاتمه داد. در۹۱۶ بامحمّد شیبانی امیر ازبکان جنگیده واورا درحوالی مرو بکشت، بااینهمه ازبکان تامدّتی‌بعد در حدود خوارزم حکومت‌داشتند، بعد ازین مهمتر دوره پرغائله سلطنت شاه اسمعیل که جنگ با عثمانیها باشد شروع کرد. شاه اسمعیل بعد از ۲٤سال سلطنت بسال ۹۳۰ وفات یافته در اردبیل مدفون گردید.

۲ - تذکره شاه‌طهماسب، چاپ برلین.

که میتوان گفت یکی از سلاطین بزرگ بلکه بزرگترین سلاطین ترك محسوبست و در نتیجهٔ سه هجوم متوالی که بایران نمود (٥-۱٥۳۳، ۱٥٤۸، ٤-۱٥٥۳= ۳-۹٤۰، ۹٥٥، ۲-۹٦۱ه) مرتباً غالب آمد وشاه شکست خورد. درتمام این سه مورد میدان جنگ خاك ایران بود و در نتیجه بغداد و ارمنستان تاوان از تصرّف ایران بیرون رفت و کار بجائی رسید که شاه صفوی را حزم بر آن داشتا پایتخت خودرا از تبریز بقزوین انتقال دهد. خوشبختانه سلیمان با دول اروپا همجنگ داشت ونمیتوانست توجّه خودرا معطوف بایران دارد. ازطرف دیگر اروپائیان مخاصمات سلطانرا در حدود ایران برای خود مفید دیده و دوام آنرا میخواستند. درحدود مشرق تعرّضهای یغماگرانهٔ طوائف اُزبك بدفعات وقوع یافت و اُزبکان دو بار شهر هرات را استیلانمودند. علاوه بران اولاد وبرادران خودشاهنیز بین خود نفاق وستیزهجوئی میکردند. این وقایع ناساز کارشاهجوانرا بستوه آورد ومایهٔتأثر و انتباه و عبرت وی گردید چنانکهوی در اوان شباب یعنی بیست سالگی از تمام معاصی که در قرآن شریف ذم شده بود (حتّی ازمسکرات) توبه کرد وازاین تاریخ بتدریج حسّ تعصّب دینی دراو قوّت گرفت[1]. تنها قسمتهای روشن موفقیّت سیاسی وی که الحق خیلی کم و ناچیز است عبارت بود از: التجاء همایون شاه مغول[2] و بایزید (شاهزادهٔ عثمانی) بدربار او و دو سه هجوم بشیروان و گرجستان که غنایم و اسرای زیادی بدست ایرانیها افتاد. اینرا نیز باید گفت که زنهای گرجستان در زیبائی مشهور بودند حتّی شاه طهماسب در تذکره خود خوابی حکایت میکند که ارتباطی با اینمطلب دارد. همایون را شاه بااحترام شایان پذیرفت و در نتیجهٔ این معامله در سال (۱٥٤٥=۹٥۲ ه)

۱ ـ شاه طهماسب بعد ازشرح این توبه در تذکره خود رباعی را که در آنموقع سروده است نیز آورده که اینست :

یك چند پی زمرّد سوده شدیم یك چند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگئی بود بهر رنك که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

(تذکره شاه طهماسب چاپ کاویانی برلین ص۳۱) .

۲ ـ مقصود همایون پسر بابراست، بابر ازاحفاد تیمور ومؤسّس دولت گورکانی هند بود .

قندهار ضمیمهٔ ممالك ایران گردید، گرچه این شهر دائماً موضوع منازعات بین دو مملکت بود تا اینکه در سال (۱۵۹٤ = ۱۰۰۳ه) باز کاملاً بتصرّف هند در آمد. ضمناً طهماسب انتظار داشت دربار هند مذهب تشیّع را برسمیّت قبول نماید ولی بعد معلوم شد اتّکاء بوعده‌های دروغی نموده و امیدش بیجا و توقّعش بیهوده بوده. معلوم میشود بابر نیز نظیر این مواعید را نسبت بشاه اسمعیل اوّل کرده بوده چنانکه این مطلب را ستوارت پول کشف کرده (فهرست سکّه های شاهان ایران، ص ۲٤ و ما بعد). یکی از سکّه های بخارا یا سمرقند در صورتیکه که صحیح خوانده شده باشد مینمایاند که بابر دست نشانده و تابع شاه ایران بوده. از آنطرف بایزید بدبخت که نسبت بپدر عاصی شده بود و طبعاً از جانب وی محکوم بمرگ بود و وسیله برای جلب توجّه دربار ایران نداشت بدست مأمورین پدر تسلیم گردید. خود طهماسب نیز بدون هراس برادر خود القاص را که برضدّ او شوریده بود پنهانی بکشتن داد. شاه طهماسب نسبت بامور دینی و ادبیّات توجهی خاص داشت و از او تذکره‌ای باز مانده که اخلاق واقعی اورا نشان میدهد. گرچه مورّخین ایران دربارهٔ او بعضی مدایح بی‌مورد را قائل‌شده وبروی خصال اوکمی پرده پوشیده‌اند(5). سلطنت شاه طهماسب تاحدّی زنانه بود حتّی عملاً هم دو خواهر آن پادشاه در امور دولتی مداخله داشتندوبعد از وفات وی باز یکی از خواهران مداخله زیانکاری در تاریخ این خاندان بنمود واسمعیل را بحیلت بپادشاهی رسانید وبرادر وی حیدررا که خودرا سلطان اعلان کرده بود برطرف‌نمود. اسمعیل ثانی‌آدم‌نالایق‌بود ودرسال بعدسلطنتش درگذشت و محتمل است که‌اورا مسموم کردند وسلطنت ایران اسماً بعهده برادر نیمه کور طهماسب یعنی محمّد خدابنده واگذار شد (۷۸ـ۱۵۷۷ = ۹۸۵ـ۹۹٦ ه). درزمان اومملکت از طرفی‌معرکه شورشهای‌داخلی و ازطرفی‌معروض‌هجومهای خارجی بود ورو بانحطاط و فساد میرفت. خوشبختانه‌این خاندان‌هنوز شخصی را داشت که در این چنین موقع پریشانی قبل از آنکه فرصت ازدست برود بتواند

ایرانرا از گرداب انقراض رهائی بخشدوآن شخص پسر خدابنده عبّاس بود که بعداً لقب شاه عبّاس کبیر گرفت.

برای نمودن اینکه این پادشاه لقب کبیر را شایسته بود کافی است که اوضاع ایران را درسال (۱۵۸۷=۹۹۶ه) یعنی سالی که عبّاس سلطان مستقلّ تمام‌ایران گردید (گرچه ازچندسال قبل درخراسان شاه ملقّب شده بود) مقایسه نمائیم بااوضاع سال (۱۶۲۹=۱۰۳۸ه) (سال وفات شاه عبّاس). شاه‌عبّاس وسایل ترقّی را فراهم آورد ومملکتی را که شاه اسمعیل تأسیس کرده ودرزمان طهماسب بدست اشخاص ناقابل افتاده وبعددر دورهٔ اسمعیل ثانی وخدابنده بازرو بانحطاط گذاشته بوده دوباره حیات بخشید وشیرازهٔ دررفته آنرابهم‌آورد ودرواقع همان مملکت تشکیل دادهٔ شاه عبّاس است که باوجود توالی سلاله های متعدّد تاامروز باقی مانده، اما وسائلی که این پادشاه برای اصلاح امور مملکتی بدان تمسّك‌جست گوناگون‌بود. ازآنجمله تمام طوائف ترکی‌را که غرق نفاق و شقاق بودند با هم همدست کرد و در تحت عنوان شاهسون (یعنی شاهدوست) آنهارامتّحد نمود. نیز عدّهٔ لشکریانی راکه از رؤسای عشایر بودند محدود نمود، درمقابل آن سربازان منظّم دولتی استخدام و آنهارا تجهیز وتسلیح کرد. با این چنین لشکر بود که شاه عبّاس با ازبکان مصاف داده آنهارا در (۱۵۹۷=۱۰۰۶ه) شکست فاحشی وارد آورد وآنحدودرا سالیان دراز از تجاوز آنطایفه ایمن ساخت. هم‌چنین در نتیجهٔ محاربات عدیده‌با ترکها بر آنها فائق آمد و ممالك مفتوحه‌را از آنها بازگرفت که بلاد متبرّک یعنی کربلا و نجف نیز در ضمن‌آنها بود. استرداد این دوشهر بخصوص تأثیرعظیمی دربین طبقات مردم کردزیرا کربلاشهادتگاه حضرت حسین بود وبیاد او مردم هرسال‌در ماه محرّم در بلاد مختلفه ایران اقامه عزا مینمودند و این رسم از زمان صفویّه دوام نموده وبحالت عزاداری امروز رسیده است. گذشته ازفتوحات فوق جزاین

خلیج فارس با جزیرهٔ هرمز که تا آنوقت در تصرّف پرتقالیها بود ضمیمهٔ ممالك ایران گردید.

شاه‌عبّاس گذشته از این فتوحات لشکری موفّق باصلاحات مهمّ کشوری گردید. اوضاع عمومی را بهتر کرد و اسباب رفاه‌را فراهم آورد و در اکثر نقاط مملکت راهها و پلها و بازارها و کاروانسراها بنا نمود. امنیّت مالی و جانی‌را بسط داد و هر که مخلّ آن بود اعمّ از فقیر یا امیر مورد شدیدترین مجازات شد، درنتیجه اینگونه سیاست و مردمداری و حراست عدّهٔ نفوس ایران در دورهٔ سلطنت این پادشاه تقریباً مضاعف شد. کوچ دادن اقوام از محلّی بمحلّی از دیر باز در مشرق زمین معمول بود، شاه عبّاس نیز آنرا معمول داشت وهزارها ارمنی را از مسقط الرّاسشان بجلفا کوچ داد وبمرکز ایران یعنی جوار پایتخت خودش اصفهان آورد و با اینطریق اتباع لایق فعّال بمملکت خویش جلب کرد. در نتیجهٔ حسن اداره و خوشرفتاری که نسبت بارامنه در ایران بعمل آمده تا کنون شکایتی از آن قوم شنیده نشده در صورتیکه در ترکیّه بنا بفقدان همان سیاست چندین بار نهضت نارضایتی ازطرف آنهابوقوع پیوسته. بعقیدهٔ مؤلف مقاله‌ای که در روزنامه مونیخ (آلمان) مورّخهٔ ۲۴ فوریه ۱۸۹۷ راجع بمسئله ارامنه و دولت عثمانی نوشته شده بهترین راه حلّ را نشان داده (اهتمامهائی که در خصوص و اسکان یهودیها در فلسطین بعمل آمد نیز در کنکرهٔ صیهونیّون سال ۱۸۹۷ مجدّداً مطرح شد). بردباری و حمایتی که شاه ایران در حقّ اشخاص غیر مسلم روا داشت بی شباهت بسیاست معاصر بزرگ او اکبر شاه هندی نبود. هرکسی از اجانب از حدود ایران میگذشت آزادی کامل داشت وازهرگونه حقوق و امتیازات استفاده میکرد. شاه عبّاس بمیسیونهای تبعهٔ ایران مخصوصاً کاتولیکهای کرملی [1] اصفهان را مورد حمایت وعطوفت قرارداد، تنها تبلیغات دینی دربین مسلمین را منع کرد، بردباری

[1] ـ اسم طریقت مخصوصی‌است که پیروان آن اصول پرهیز و ریاضت را بشدّت رعایت‌نمایند، تاسیس‌این طریقت در ۱۴۰۲ میلادی شده. کسوه آنها معمولاً جبّه پشمی بلند ویك سرپوش سیاه بوده‌است، عنوان‌این‌فرقه بفرنگی، (Ordre Carmélite) است.

شاه نسبت بعیسویان بجائی رسید که کاردینال بورنئو (Borroneo) امید این را که خود شاه وقتی بدین عیسی خواهد گروید در دل داشت ودر آنموقع یکی ازآشنایان اوضاع ایران یعنی (پی یتر ودلا واله Pietro Della Valle) آن روحانی را از این خوش خیالی بدر آورد و تنها توضیح نمود که آیندهٔ جمعیّت کاتولیك در اصفهان رفته رفته بهتر خواهد بود.

از جمله روابط خارجی شاه عبّاس یکی آنکه صحبت اتّحادی بین ایران و انگلیس برضدّ ترکها بمیان آمد ولی بعدنسبت بدانموضوع علاقه‌شدیدی نشان نداد زیرا آن پادشاه با هوشتر از آن بود که گفته های نمایندگان سیاسی اروپارا بخاطر تملّق هائی که بر او میکردند باور نماید، غالباً سخنان ونوشته های آنها را دروغ میپنداشت چنانکه‌خود « دلاواله » براین‌قول شهادت دارد. ازجمله‌هیئت‌های نمایندگانی که شاه عبّاس‌بدربارهای‌مختلف اروپافرستاد یکی‌نیزآن‌بود که سرآنتونی شرلی(Sir Antony Sherley)نیز همراه بودوآنرسالت جلب توجّه مخصوص درآندیار نمود. شاه عبّاس در سایهٔ اینگونه مناسبات که مشعر بر عقل و کیاست‌مخصوص سیاسی وی بود موفّق شد که سیاست خارجی ایرانرا برپایهٔ محکمی نهد بطوریکه درجنگی که سر جزیرهٔ قشم وهرمز بر ضدّ پرتقالیها کرد ازهرحیث کامیاب گردید و باشکال خارجی برنخورد. ابنیه و عمارات متعدّد که شاه عبّاس در نقاط مختلفهٔ ایران بنا نهاد ویرا در نظر عامه بهمان اندازه معروف و مشهور کرد که سطوت جهانگیری و شهرت دیانت‌او. هنوز هم ایرانیان نسبت‌بسیاری از ابنیه‌را بآن شاه میدهند نهایت گاهی‌اسکندررا نیزدراین‌شهرت باوی سهیم‌میکنند. بردیوارهای قصری در اشرف مازندران که اکنون (یعنی تاریخ تألیف این کتاب) درشرف خرابی است صورتهای شهوانی موجود است، چون آنهارا نیز بنا بعادت بشاه‌عبّاس نسبت داده‌اند پس بعضیها محض رفع سوءِ ظنّ مجبور شده اند از آن پادشاه‌پسری موهوم بتراشند که گویا آن نقوش وصور ازاوست (رجوع شود بمقالهٔ Hentzsche

هنتشه درمجلهٔ انجمن آسیائی آلمان جلد ۱۸ ص۶۷۶). نظیر این قبیل صوررا درپمپئی نیز میتوان یافت آنهم نه‌تنها درعمارت مخصوص عیاشی بلکه درخانه‌های خصوصی هم. پس چرا بودن آنها در ایران عیب باشد در صورتیکه مردم آن دیار بیشتر از حدّخشك ومحتاط نیستند. خود صنعت نقاشی درعالم شیعه‌ممنوع نبوده و فاصلهٔ ادبیات زنده وحکایات ومطایبات که کتباً و شفاهاً درآندیار معمول و رایج است تا تصویر آن مطایبات یك قدم بیش نیست. از شهادت اوله‌آریوس[1] مستفادمیشود که‌درآن‌ایام زندگانی عیش‌وعشرت نادرنبوده وسازنده‌ونوازنده‌هائی مخصوصاً در مجالس میهمانی که بخارجیها داده میشده وجود داشته.

شاه عبّاس با اینهمه صفات‌خوب گاهی که بخشم اندر میشد سخت وظالم بود وخانوادهٔخود او هم ازبطش او ایمن نبود چنانکه پسر بزرگ خودصفی‌میرزارا که لیاقت برای بهترین امیدوارها نشان میداد محض ترس از مقام خود بکشت و برادر اورا نابینا نمود بطوریکه برای‌جانشینی اوتنهایك نوه‌اش باقی ماند. شاه عبّاس مرد سیّاس و صاحب عزمی بود وبرای وصول بمقاصد عملی خود از تمسّك باسباب‌لازمه‌خودداری، نمیکرد. بطورکلّی باید گفت‌شاه‌عبّاس قطعاًازحکمداران بزرگ ایران محسوب است وگذشته از چندین فاتحین بزرگ خارجی‌وداریوش پادشاه هخامنشی و انوشیروان شاه ساسانی وی بزرگترین پادشاه ایران بود. دلاواله از اینکه در زمان سلطنت این چنین پادشاهی در ایران اقامت کرده‌است افتخار میکند.

افسوس عظمتی که باظهور شاه عبّاس بمیان آمده بود بامرگ آن پادشاه رو بافول نهاد. هیچیك‌ازاخلاف‌شاه عبّاس دارای استعدادذاتی برای سلطنت نبودند و ازطریق تربیت نیز آماده کردن آنها بدانمقام دست رس نبود زیرا شاهزادگان صفوی معمولاً در داخل حرم زندگانی میکردند وعالم خارجی بروی آنها بسته

---

۱ ـ A. Olearius از مستشرقین آلمان بود که‌در زمان شاه عبّاس کبیرسیاحت بایران کرده و سیاحت نامه ای نیز از خود بیادگار گذاشته و گلستان سعدیرا بآلمانی ترجمه کرده است.

بود و مراحلی‌را که لازم بود یك حکمران از جوانی بپیماید طی نمیکردند. توان گفت خود شاه عبّاس از مؤسسین این عادت بود، درنقاط دیگر نیز نظیر آن رسم دیده میشود مثلاً در ترکیّه « قفس شاهزادگان » معمول بود، نیز درهندوستان این رسم وجود داشت (رجوع : «خاندژ دردکن» کتاب آ. فن نوئر (Von Nöer) « اکبر شاه دوّم » ص ٤٩٠ ـ ٤٦٨).

در نتیجهٔ این احوال شاهزادگان صفوی اغلب اوقات خود را با استراحت وعیش و عشرت میگذرانیدند و اگر احیاناً یکی از آنها از خواب عشرت بیدار شده و خود را رها میکرد یا مستغرق زهد وعبادت میشد یا اینکه باز بهمان وضع زندگانی سابق برمیگشت. بعد از شاه عبّاس جنگهای بزرگ خارجی روی نداد زیرا ترکها سرگرم جدال بااروپائیان بودند و آنچه از سپاهی وقوا و آلات داشتند برای مقاتله با آنها ذخیره میکردند و تنها در (١٦٣٨=١٠٤٨هـ) بغداد وعتبات را تصرّف کردند. اُزبکان نیز هجومهای بزرگ بداخل ایران نکردند ومنطقهٔ طغیان و شرارت آنها منحصر بود بنقاط سرحدّی، بااین ترتیب قریب صد سال صلح و سکون در ایران حکمفرما شدولی نتیجهٔ آن نامطلوب بودزیرا بواسطهٔ فقدان خطر خارجی کسی بتهیّه و آزمایش و کوشش نپرداخت و عطالت و تنبلی سرایت نمود، حتّی اقدامات و روابط تجارتی توقّف پیدا کرد و گاهی سرحدّات برای مال‌التّجاره مسدود میگشت، اینهمه مشکلات از عقامت و رکود و بیجانی داخلی حاصل آمده و شور وغیرت دینی از بین رفته بود، اصلاً صلح وبی حرکتی دائمی با دیانت اسلام درست نمی آید مخصوصاً بیکاری و تنبلی حاصل از صلح نسبت بتشیّع حکم سمّ دارد و این گونه آسایش تا کنون در تمام عالم منتج نفوذ ترقّی طبقهٔ عالی روحانیان بوده است و ترقی آن طبقه هم عطالت و وقوف وانحطاط بار آورده. عاقبت دولت صفویان باین مرحله رسید واخلاف آنها دوباره بصوفیگری و اعتزال وعقاید قدیمی خاندان خودبرگشتند ومعانی خوب تعالیم مفید و مطلوب مذهب شیعه جای خود را بیك رشته عقاید و قوانین قشری داد.

ازخصوصیّات دورهٔ صفوی آنکه از زمان شاه عبّاس باینطرف راه اروپائیان بایران بازشد و نمایندگان وسیّاحان مغرب زمین بآندیار شتافتند چنانکه اخبار و آثاریکه ازآنها باقی مانده برای تحقیق تاریخ ایران بسیار سودمنداست. ازطرف دیگرعدّهٔ زیادی ازمراسلات دولتی شاهان صفوی در کتابخانه های مختلف اروپا محفوظاست که درغالب آنها احساسات وتمایلات دوستانه نسبت بسلاطین وامرا و حکمرانان اروپائی اظهارشده.

اخلاف شاه عبّاس که بذکر نام آنها اکتفا میشود عبارت بودند ازینها: صفی اوّل (۴۱-۱۶۲۹=۱۳۰۸-۱۰۵۲ه)، عبّاس دوّم (۶۶-۱۶۴۱=۱۰۵۲-۱۰۷۷ه)، سلیمان اوّل یا شاه صفی دوّم (۹۴-۱۶۶۶=۱۰۷۷-۱۱۰۵ه)، سلطان حسین (۱۷۲۲-۱۶۹۴=۱۱۰۵-۱۱۳۵ه) وباختتام سلطنت سلطان حسین دولت صفویان انقراض یافت.

1 - در شاهنامه اشارات راجع باین مسئله زیاد است مثلاً رستم برای شکار درملك افراسیاب هفت پهلوان باخود میبرد، نیز هفت‌تن راهنما باخود برمیدارد تابیژن را پیدا وآزاد کند،

2 - منابع تاریخ خانیه، تیفل (Teufel) مجله شرقی آلمان ۳۷۶-۲۳۵- عبدالکریم بخاری: تاریخ آسیای وسطی ۱۸۱۸ - ۱۷۴۰ (فارسی و فرانسوی طبع شیفر پاریس ۱۸۷۶).
دزن (Dozon) تاریخ خانیه خوکند ترجمه از روسی تالیف نالیوکن پاریس ۱۸۶۶ ؛ ایضاً رضاقلی خان شرح ایلچی بخوارزم (فارسی وفرانسوی طبع شیفر پاریس ۹-۱۸۷۶)، این سه تالیف اخیر از طرف مدرسه‌السنه شرقی پاریس انتشاریافته.

3 - پیو (C.Piot) مقاله راجع بهروابط سیاسی شارل پنجم با ایران و ترکیه درمجلهٔ پیام علوم تاریخی بلژیك (Messager des sciences historiques) ۱۸۴۳ ص ۷۰-۴۴. زینك آیزن (Zinkeisen) سه یادداشت راجع بمسئلهٔ شرق ص ۵۱ و ۷۹. پ. هُرن، تذکره طهماسب اوّل اشتراز برگ ۱۸۹۱ ص ۳ و ۰ بعد ایضاً رجوع ؟ برنیس (I. Bernays) شود، در مجلهٔ تاریخی و. صیبل (Sybel) دورهٔ جدید جلد۲۹ ص۸-۲۹۷ ۰ کتاب را فائل دمانس (Raphael du Mans) موسوم بدولت ایران در ۱۶۶۰ چاپ شیفر پاریس ۱۸۹۰ ص۱ پاورقی.

4 - از تواریخی که حسب‌الامر تالیف شده نمی‌توان استفاده نمود صفوة الصفای توکلی رادر پترزبورگ دیدم همچنین شاهنامه ها و شاهنشاهنامه‌های بینائی وهاتفی‌وقاسمی را کمی مطالعه کردم و چیزی بدستم نیامد، ملاحظاتی راجع باین سه شاهنامه درتحت نمرهٔ 7 اظهار کرده ام.

5 - تیفل (Teufel) شاه طهماسب اوّل وتذکرهٔ او (مجلهٔ انجمن آسیائی آلمانی جلد۳۷ ص۱۲۵-۱۱۳ ، ۱۸۸۴) هم چنین راجع بهمان تذکره ازطرف پاول هُرن چنانکه درفوق ذکر شد. ژوکوسکی دررسالات شعبهٔ شرقی (روس) جلد چهارم ص۲۸۲ درخصوص صحّت اسناد این تذکره اظهار شبهه کرده...

6 - ازکتب سیاحت سیاحتنامه دلاواله (Pietro Dalla Valle) که‌هشت سال در ایران اقامت کرده بی شبهه بسیار سودمند است ، ایضاً سیاحتنامه شاردن ، ایضاً کتاب مملکت ایران تالیف رفائل‌دمانس ۱۶۶۰ پاریس (مذکور در فوق) تفصیل مفیدی درباب تالیفات اروپائی قرن۱۷ راجع بایران دارد وضمناً فهرست مهمّی نیز دارد بدیهی است که این آثار را باید با مطالعه تألیفات محلّی تکمیل کرد ومانند ویلر (Wheeler) نکرد که درجلد ۱۷ تاریخ‌هند خودش در صحبت ازمغول سخن را بایران رسانیده وگفته‌است تمام اطّلاعات راجع‌بتمدّن ودیانت ایران را باید ازسیّاحان اروپائی مقیم در ایران اخذ کرد . تیوری (Thieury) ، اسناد برای نشان دادن روابط ایران وفرانسه و ایران و نُرماندی ، طبع (Evreux) ۱۸۶۶ .

7 - منابع‌ایرانی درخصوص تاریخ صفوی: ابن بزاز توکلی ، صفوةالصفا(ازنسخهٔ خطّی‌کتابخانه عمومی سلطنتی سبرزبرگ) دراین کتاب نسب شیخ صفی‌الدّین بحضرت علی‌بن‌ابیطالب میرسد ، رجوع بکتاب ملاحظات و منتخبات (فرانسوی) تالیف دساسی (De Sacy) جلد ٤ ص۲۷٤ یاد داشت e) (مؤلف کتاب در اینجا اوصاف شیخ صفی‌الدین را از صفوة الصفا نقل میکندتا آخر گوید وی در ۱۲ محرم ۷۳۰ هجری در اردبیل وفات کرد) . دراین باب بعداً نامه کانیکو (Kanykow)را که خطاب به دُرْن (Dorn)است درمجلهٔ «متفرقهٔ آسیائی» ج ۱ ص۵٤۳ ومابعد خواندم - حسین بن شیخ ابدال زاهدی : سلسلةالنسب صفویه (شرح حال شیخ صفی) - محمّد کاتب شیرازی (شرح‌حال‌شیخ صفی‌بترکی)، - بیدل: نکات‌بیدل (شرح حال‌شیخ جنید)- از مؤلف‌مجهول (تاریخ شاه اسمعیل اوّل در موزه بریتانی ودر کتابخانه دارالفنون کمبریج رجوع کنید به رساله رس (E.D.Ross) راجع‌بسنوات‌اوّلیهٔ شاه اسمعیل‌طبع‌استراسبرك۱۸۹۶ ، گویانسخه‌ای ازهمین‌کتاب در کتابخانه جامع سلطان بایزید استانبول تحت نمره ۲۳۷ و نسخه‌ای نیز در کتابخانه اسعدافندی نمره ۲۱۵۱ موجود است (در فهرست قاهره از یك تذکرةالسامی نام برده شده وآن باید تذکرهٔ سامی منسوب به‌سام میرزا شاهزاده صفوی باشد که موسوم به تحفهٔ سامی‌است) . مدائح‌شاعرانه شاه اسمعیل در شاهنشاهنامه بینائی و شاهنامهٔ هاتفی موجود است (این‌دو کتاب برای مورّخ فایدهٔ ندارد . فقط از نسخه کتاب هاتفی که در کتابخانه عمومی بطرزبرگ موجود است این مطلب را شایان‌اقتباس دیدم ، شاه شاعر هاتفی‌را بتألیف این کتاب امر می‌کند، شاعر میگوید این‌کاربزرك از همچومنی چگونه ساخته‌است یك‌مور ضعیف چطور میتواند پشتهٔ گندمی‌را بکشد . پشه‌راتوانائی پیل وموررا نشستن برتخت سلیمان چگونه دست دهد. شاه در جواب گوید : ما ودیگران عقیده داریم که تو فردوسی زمان ما هستی اگر او در گذشته مشهور بود تو اکنون مشهور تری . - شاهنامهٔ قاسمی‌هم نظیراین است (احوال شاه اسمعیل اوّل وشاه طهماسب اوّل) و شاید شاهنامهٔ دیگر منسوب به شافی که بنظرمن نرسیده ، نیز درهمین مآل باشد . - ایضاً شاهنامه ایست مخصوص بشاه‌صفی اوّل‌مجهول المؤلف‌موجوددرکتابخانه کپنهاك‌نمره ۱۳۱ .- امیرخواند ابن امیرخواندمیر (اسمعیل وطهماسب اوّل) رجوع بتتمّم فهرست ریونمره ٤-۳۰۵ .- محمّد مهدی شیرازی تاریخ طهماسبیه (مخصوصاً از لحاظ تاریخ اسمعیل و طهماسب اوّل مهم است).- کمال‌بن جلال ، زبدة‌التاریخ (تا ۱۰۵۲ برای تاریخ سلاطین اولیه صفوی مفید است) .- محمّد میرك ، ریاض الفردوس (تا ۱۰٦٤ برای اوایل صفویه خاصه با وقایع مربوط به فارس وکوه گیلویه و خوزستان

مهمّ است. این کتاب باسم حاکم ولایات مذکور شمس‌الدّین محمّد زمان‌خان تألیف یافته . حسن ـ روملو ، احسن التواریخ (۱۵۷۷ – ۱۳۹٤/٥) – بوداق قزوینی ، جواهرالاخبار (تا ۱۵٦٦ تاریخ عمومی است ولی تنها قسمت صفوی مهم است) – تذکرهٔ شاه طهماسب (چاپ پاول هرن ، مجلّه انجمن آسیائی آلمانی ج ٤٤ ص ۶۳۹ـ۶۶۳ در ۱۸۹۱ ترجمه بآلمانی شد و نسخه خطّی‌ازآن درکتابخانه حکیم اوغلوعلی پادشا در استانبول موجوداست ، نمره ۶۹۹ – خاورشاه ، تاریخ ایلچی نظامشاه (مفید بتاریخ شاه طهماسب) – علی رضا عبّاسی ، بیاض مکالمه شاه طهماسب با ایلچیان (۲ـ۱۵۸۱ متعلّق بابازید شاهزاده عثمانی در کتابخانه پترزبرگ فهرست دُرْن نمرهٔ ۳۰۲).
– مؤلف مجهول ، افضل‌التّواریخ (طهماسب اوّل ، قسمتی ازاین‌کتاب درموزه بریتانی‌است) متمّم فهرست ریو نمرهٔ ٥٦ – محمّد طاهر قزوینی ، خلاصة التقال (تا اسمیل دوّم فهرست بودلین ج ۱ نمرهٔ ۳۰۰ تنها نسخهٔ ناقص است) – شرف‌الدّین ، شرفنامه (راجع بصفویان تا ۱۵۹۷) – راجع بولایات خزر کتاب منابع اسلامی ب . دُرْن (رجوع شود بصحیفهٔ 571 این کتاب پاورقی 5) .
– جلال‌الدّین محمّد منجّم یزدی : تاریخ عباسی (۱۶۱۱-۱۵۷۶) – اسکندر منشی ، تاریخ عالم‌آرای عباسی (شاه عباس‌کبیر) – میرزا بیك بن الحسن الحسنی جنابادی ، روضة‌الصفویه (تا شاه صفی ۱۶۲۸ ، متمّم فهرست ریو شمارهٔ ٥۸) – بیجان ، تاریخ صفوی خوان (ولی اینجانب آنرادر فهرست کتب پاریس نیافتم) قدری : جنگنامه قشم (واتیکان ، هرن درمجلهٔ آسیائی آلمانی ج ٥۱ ص ۲۷ نمرهٔ ٦٦) – ایضاً جزون نامه (نسخ موزه بریتانی ریو ص ۶۸۱)، دو داستان تاریخی در فتح‌قشم وهرمز – محمّد باقر شریف روضة‌الانوار عباسی (اصول وجملی راجع بسلطنت شاه‌عباس اوّل ، شاید بحکم آن پادشاه تهیه شده . درموزه آسیائی پترزبرك ، رجوع بروزنامه متفرقه آسیائی دوره سه ٤٩٤ شمارهٔ ۱۳ ولي شاید این جمل یك‌مشت جمل اخلاقي راجع بامراء وشاهان باشد) .
– محمّد معصوم اصفهانی واسکندر منشی : خلاصة‌السّیر (تکمیل تاریخ عالم‌آرای عباسی تاصفی‌اوّل).
– حسین‌تفریشی ، مبادی تاریخ زمان‌نواب رضوان مکان (صفی اوّل ۱۶۳۱/۲-۱۶۲۸/۹)،فلوگل وین ،شماره (۲۸ ، قسمت ۱) – ازمؤلف مجهول (برادرمحمّد طاهر وحید) : خلدبرین (جلداخرین) راجع بشاه صفی اوّل متمّم فهرست ریو شمارهٔ ٥-٤ ۳ – محمّد طاهر وحید : تاریخ شاه‌عباس‌ثانی ، ولی قلی شاملو : قصص‌الخاقاني (عباس‌ثانی) . باید گفت که تاریخ صفوی صادق اصفهانی تا عباس ثانی (رجوع شفر ایضاً رضاقلیخان روضة‌الصفای ناصری ص ۲۰) غیرازعباسنامهٔ‌صادق گیلانی‌است (توبفل مجلهٔ آسیائی آلمانی دورهٔ ۳٥ ص۹۳ پاورقی) – محمّد ابراهیم بن زین‌العابدین نصیری ، دستور شهریاران (سلطان حسین ۹-۱۶۹۸-۱۶۹٤) متمّم فهرست ریو شمارهٔ ۹۲ – ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی ، فوائدالصفویه (تا محمّد میرزا ۱۸۰۱) – از تحقیقات غیر شرقی یك تالیف دیگر نیز ذکرشود : (اولیور (E.B.Olivier) سلاله صفویه ایران (J.A.S.B.) روزنامه انجمن آسیائی بنگاله ج٥٦ ص۳۷ ومابعد ۱۸۸۷) .

۱٤ - حکومت افغانها در ایران

در حدود شرق بار دیگر صاعقهٔ فتنه برزد و آخرین اولاد ضعیف‌النّفس شیخ صفی‌را دچار تزلزل نمود، توضیح آنکه میرویس[1] نام ازسران طائفهٔ گلزائی[2] آدمی بود محیل و خیانتکار و در خدمت دولت ایران بود، مدّتی شخص شاه و والی قندهار را ازنیّت فاسدی که‌داشت بی خبر نگهداشت و نهانی بتسویل‌واسباب‌چینی پرداخت تااینکه در (۱۷۰۹=۱۱۲۱هـ) بخیانات ونا گهانی‌شهر را متصرّف گردید[3]. کمی نگذشت که در اطراف هم بسط نفوذ نمود تا اینکه پسرش محمود[4] جرئت بیشتر کرد و از اوضاع مختل ایران استفاده نمود و بنای حمله بمملکت ایران گذاشت و بالشکری ناتوان و سوقیات سخت در (۱۷۲۲ = ۱۱۳۵هـ) باصفهان که پایتخت شاه صفوی بود حمله برد. معلوم میشود این شخص تسخیر اصفهان را کار آسانی نمی پنداشته حتّی بعد از آنکه در نزدیکی این شهر اوّلین جنگ‌رابرد باز در یأس خود باقی بوده است. ولی‌حوادث اورا بی‌اختیار سوق داد وبناچار تعرّض بیشتر نمود تاپیش آمدها براو ثابت نمود که شاه صفوی ضعیفتر از آن‌بوده که او تصوّر مینموده وبالاخره‌شاه بعد ازیك مجاعهٔ بسیار سختی تابع فاتح افغانی گردیده وتاج خودرا بدست خود تسلیم وی نمود[5].

اندك زمانی نگذشت که این غاصب طبیعت وحشی خودرا بروز داد و قساوت غریبی بر خود گرفت وقتل عام ظالمانه ای روا داشت وتنها از خون سلطان‌حسین درگذشت که آنهم شاید مبنی بریك عقیدهٔ خرافی بود. ولی این شرارت عمری

۱ - مؤلف این نام را بنمول نزدیك بتلفظ میرواعظ ضبط کرده .

۲ - گلزای اسم یکی از قبایل معروف افغانست که در قسمت مغرب آنولایت ساکن است و کابل و غزنه داخل منطقه آنها است .

۳ - مقصود از والی قندهار گرگین‌خان است که گرجی‌بود واسم‌اصلی او وُختنك بوده‌است.

٤ - در اصل کتاب محمود را برادر زاده میرویس نامیده در صورتیکه محمود یا میرمحمود برادر زاده میرویس نبود بلکه پسرش‌بود وپسردیگر میرویس میرعبدالله نام داشت.

٥ - این جنك بقول مورّخین در محل گلناباد نزدیکی اصفهان اتفاق افتاد و شاه حسین قریب هفت ماه بعد از شکست ایرانیها دراین نقطه تاج وتخت خودرا تسلیم نمود .

نداشت، سقّاك افغانی مبتلا به‌جنون وصرعه گردیده درسن ۲۸ سال (۱۷۲۵ = ۱۱۳۷ ﻫ) بمرد[1] وسلطنت به‌عمو زادهٔ وی‌اشرف رسید و بسی نمانده بود امور ایران درحکومت این شخص لونی دیگر گیرد ودورهٔ ندیده و نشنیده‌ای پیش‌آید.

شاه‌طهماسب پسر سلطان حسین بعد از کناره‌جوئی پدرش تاج شاهی برسر نهاد[2] واز ترس افغانها ناچار از روسیّه یاری خواست، پترِبزرگ پادشاه روسیّه نیز مدّتی بود که چشم بولایات ساحل خزر ایران دوخته بود حتّی روسها از زمان دیرین چندین‌بار بآن ولایات تعرّض نموده وغارت کرده بودند در این موقع که از فرصت استفاده نموده ودر مقابل معاونتی که‌بنا بود نسبت بشاه‌صفوی در مقابل افغانها بشود و عدّهٔ شهرهای دربند رباکو وولایات داغستان وگیلان و مازندران و استراباد را از وی گرفت اشرف نیز از آنسوی در بذل ممالك که متعلّق بوی نبود خودرا سخی تر از شاه صفوی نشان داد وباینطریق باترکها‌که سلطنت شاه را نشناخته وبی‌باکانه از حدود ایران تجاوز نموده بودند صلح کرد و بموجب آن قراربود ترکها سلطنت ویرا درایران تصدیق نمایند و درمقابل کردستان وخوزستان وقسمت شرقی آذربایجان وشماره‌ای ازبلاد عراق (از آنجمله سلطانیه و طهران) بآنها واگذار گردد. خلاصه آنکه ایران در شرف انقسام بود و بهترین ایالات و ولایاتش درخطر مجزّی شدن افتاده بود وظاهراً روسها و ترکها درتصرّف ایران بدینطریق دراوّل معامله‌نسبت بهم‌سیاست مماشاة پیش‌گرفته بودند تااگر اختلافی رویداد بعد ازتصرّف بتصفیهٔ آن بپردازند. امّا اینکه چرا این نقشه نگرفت وکار ایران بدانجا نکشید علّتش ظهور یکی از رؤسای طوائف ترك یعنی نادربود که در سایه استعداد جنگی وهوش نظامی‌خود ازمراحل پست بمدارج عالی سپه‌سالاری رسیده بودو دراین‌موقع بی‌درنگ بخدمت وطرفداری شاه طهماسب دوّم پرداخت و باافغانهای ناتراش که‌سخت منفورملّت ایران‌بودند‌مقابله کرد. درسال ۱۷۲۹ = ۱۱۴۲ ﻫ) اشرف را در نزدیکی دامغان شکست‌داد چنانکه وی دیگر تاب مقاومت

---

۱ - بنا بروایت بعضی مورّخین محمود بتحریك اشرف کشته گردید.

۲ - درموقع شکست و تسلیم شاه‌حسین طهماسب درقزوین بود ودرآنجا اعلان سلطنت نمرد.

نیاورده واز گریز ناگزیر شد وراه افغانستان پیش گرفت وبعد از مدّت کمی بمرد[1].

۱ - دُرْن (B. Dorn) مقاله دریادداشت های آکادمی سلطنتی پترزبورك دورهٔ هفتم جلد۲ درباره هجوم روسها بطبرستان و راجع باقدامات آنها در دیگر ولایات خزر - ضعف و بیچارگی دولت ایران در آنزمان بحدّي رسیده بوده است که اوامری راجع باموردا خله ایران مستقیماً از پتربورك میرسیده چنانکه مؤید این قول فرمانی است که در تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۷۲۲ از هشترخان مستقیماً وبدون اعتنا بپادشاه وقت به سپهسالار ایران فرستاده شده.

۱۵ - نادرشاه

منکوب شدن افغانها برای شخص شاه طهماسب دوّم سودی نبخشید زیرا سردار وی طهماسب قلی (یعنی بنده طهماسب لقبی که باتوجه مخصوص به نادر اعطا شده بود) کسب قوّت کرده وزمام امور را بدست گرفت، کمی نگذشت که نادر طهماسب رادر (۱۷۳۲ = ۱۱٤٥ هـ) بعنوان اینکه وی خیانت بوطن کرده واقسامی از ایران را بترکها واگذاشته خلع نمود ولی خود بحکم احتیاط هنوز بجای سلطان مخلوع ننشست بلکه پسر هشت ماهه اورا باسم شاه عبّاس ثالث بسلطنت نامزد کرد. این بچه بسال (۱۷۳٦ = ۱۱٤۸ هـ) وفات نمود ونادر بازحزم را از دست نداد واز قبول تاج وتخت ایران خودداری نمود وتمام یکماه درمقابل تکلیف بزرگان مملکت امتناع ورزید تا بعد ازاصرار زیاد بنام صلاح مملکت عنوان سلطنت را پذیرفت واز این حیث شبیه قیصر رُم[2] معامله کرد.

با ظهور نادر تاریخ بشر جهانگیر تازه ای را بظهور آورد. این مرد سرداو نابغه‌ای بود وملّت را خودش تحریك وتهییج نمود ولشکریان خودرا ظفر ازپی ظفر وفتح از پی فتح نصیب ساخت نادر نه تنها استعداد لشکری بلکه سیاست کشوری هم داشت چنانکه دراوّل امرخود مجلسی بزرگ در دشت مغان منعقد نمود و در آنجا قبول سلطنت را مشروط بدان کرد که بار دیگر مذهب سنّی جای مذهب

۱ - دورهٔ استیلای افغان مجموعاً هشت سال دوام یافت.

۲ - مقصود قیصر یولیوس یا ژول‌سزار است.

شیعه را گیرد[1] وبا این قرارداد برضدّ مخالفین خود که ویرا بجرم خاتمه دادن بسلاله شیعی صفوی تعیبب می‌کردند برخاست و آنها را ساکت کرد وبدین طریق بهانه اساسی دشمنی دیرین دوهمسایه غرب وشرق را ازمیان برد وزمینه‌ای برای اتحاد آنها با ایران مهیّا نمود. بالاخره نادر بطبقه روحانیان ایران تاخته ونفوذ آنها را درهم شکسته واموال موقوفه را که درتصرّف آنها بود بستاند ودرتمام این اعمال با استعداد خاصی که‌وی درجنگ آوری داشت هرگونه مخالفت‌را ازبین برد. بعد سپاهیان خود را بواسطه جلب عشایر لری و بختیاری تقویت‌کرد و بی درنگ هجوم‌بقندهار نموده ودر (۱۷۳۸ = ۱۱۵۱ﻫ) آنشهر راتصرّف کرد وافغانها چنانکه انتظار نادر بود تسلیم وی شدند وبراو التحاق جستند. سپس نادر از طریق کابل روبهندوستان نهاد و درجنگی که درجواریانیپات اتفاق افتاد (۱۷۳۹ = ۱۱۵۲ﻫ) مغول بزرگ محمّدشاه هند را بآسانی مغلوب‌کرد واین وقعه ضعف آن دولت بزرگ را نشان داد. اینکه گفته اند نادر براهنمائی وتشویق یکی از رجال هند موفق به‌پیشرفتهائی درداخلیهای هند وفتح دهلی گشته قابل‌قبول نیست. فاتحی‌مانند نادر که میخواست میوه فتوحات خود را بچینند و به نتیجه قطعی برسد باین آسانیها برنمیگشت و راجع به ثروت زیاد وخزاین مغول‌کبیر و پایتخت او خوب آگاهی حاصل کرده ومحتاج بتشویق وتحریك نبود؛ برخلاف میل‌نادر شهر دهلی بعد ازفتح معروض‌غارت گردید ولشکریان ایران با غنائم زیاد برگشتند وبموجب تخمین هنوی[2] قیمت این‌غنایم درحدود ۱۷۵۰ ملیان مارك (معادل ۸۷۵۰۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی یعنی تقریباً ۷۰۰ ملیون ریال‌حالیّه) بودکه مقدار ۷۵۰ ملیون آن‌نقود

۱ - نادر بصراحت اعاده منهب سنّی‌را نخواست ولی بعضی‌شرایط کردکه درواقع بآن‌نتیجه میرسید مانند منع سبّ‌خلفای ثلاثه و پیشگیری ازعزاداری ائمّه هدی ونظایرآن.

۲ - هَنوی (Jonas Hanway) از تجّار انگلیس بودکه درزمان نادرشاه (۱۷٤۳ میلادی) با وجود رقابت شدید روسیه و عصیان بعضی ایلات درشمال ایران از راه روسیه مال‌التجاره به ایران آورد ودر استراباد اموالش را ترکمنها بیغما بردند وخودش بزحمت‌جانی بدربرده وشکایت پیش نادر برداشت ونادر خسارت اوراتضمین نمود، مشارالیه کتاب مفیدی درتجارت آنزمان ایران ودرشرح حال نادر تالیف نموده است

وشمش ومابقی جواهر وآلات بود؛ ارزش تخت طاوس معروف را ۲۲۵ ملیون مارك (تقریباً ۱۱۲۵ ملیون ریال) تخمین کرده‌اند؛ گذشته ازین غنایم نادر محمدشاه را برآن وا داشت که اراضی این طرف رود سند را که در قدیم متعلّق بایران بود باز بدولت ایران واگذارد. درسال (۱۷٤۰=۱۱۵۳ هـ) نادر درهرات جشنی بزرك بمناسبت فتوحات خویش برپا کرد ولی عمر آسایش وراحتی طولی نداشت و اوضاع حکومت خانان خیوه و بخارا مداخله ویرا ایجاب نمود. نادر بآن قسمت‌ها نیز حمله‌برده وآن صفحات‌را تصفیه کرد و عدّه‌ای ازازبکان‌را بلشکریان خویش ملحق ساخت. اکنون نوبت بترکها رسید که در آذربایجان و عراق جا کرده بودند. ولی نادر قبل‌ازجنگ باترکان تادیب لزگی‌هارا که در قفقاز برادر وی ابراهیم را کشته‌بودند لازم دید؛ درابن‌محل نادر بدست یك‌یاغی ازبازو گلوله خورد ومجروح شد (۱۷٤۱=۱۱۵٤ هـ). بمناسبت اینوقعه‌پسر وولیعهدش‌رضاقلی‌که تاآن زمان محل‌اعتماد پدربود مورد سوءظن واقع‌شد؛ پس‌حکم کرد اورا ازچشم نابینا ساختند واز این تاریخ ببعد اخلاق نادر تغییر پذیرفت و رفته‌رفته زندگانی‌وی زندگانی سوءِ ظن و خونریزی گردید. کسی که در فتوحات هند و بخارا با مغلوبین خود طریق مدارا و لطف پیش‌گرفت وتنها حاکم خیوه را که سر از فرمان وی پیچیده بود سزا داده بود سرانجام بخون خود ایرانیها تشنه شد.

ثروت بی اندازه‌ای که از هند آورده بودند بدبختانه بهیچوجه مورد استفاده‌ملك ودولت نگشت وکاملاً در خزاین سلطنتی ضبط شد ودربین مردم که دراینزمان‌بشدّت محتاج سرمایه بودند وفقر وفاقه بنهایت رسیده بود بکار نیفتاد بعد ازجنگ فرانسه وآلمان در ۱ــ۱۸۷۰ دولت‌آلمان معادل پنج ملیارد فرانك بعنوان تضمینات حرب از فرانسه بگرفت و تمام مبلغ تا آخرین دینارش در ضمن سرمایه عمومی بکار افتاد واز عوائد آن حتّی بکیسهٔ کوچکترین کارگر روزمزدی آلمان هم سهمی رسید در صورتیکه آنهمه زر وسیم وجواهر وآلات که نادرشاه از هند آورده بود درمخزن قصرکلات وی محبوس وبیکار ماند وقفل برقفل روی‌آن

زده و برای عملی کردن نقشه های مفید هم که درنظر داشت، استعمال نکردند . مثلاً میخواست باقتفاء شاه‌عبّاس قوّه بحریه ای برای ایران تأسیس نماید ولی این منظور مفید مانند زمان همان پادشاه عملی نشد . اصلاً باید گفت ایرانیها از دیرباز نتوانسته‌اند دریانوردان درجه اوّل بشوند . در دوره هخامنشیان نیز کشتی های جنگی ایران عمده درتحت فرمان اتباع فینکی ایران و یونانیان آسیای صغیر بود ودر دوره ساسانیان تنها هجوم دریائی ایران که خبری ازآن مانده همانا در زمان خسرو انوشیروان موقع هجوم برضدّ دولت یمن بود (حدود ۵۷۰ میلادی) ودرزمان خسرو پرویز موقع هجوم بر ضدّ مصر بود کـه آن مملکت را ایران در حدود ۶۱۴ میلادی بطور موقّت تصرّف کرد ولی این دوسفر دریائی در احیـای تجارت ایران تأثیری نداشت، طرز وصف‌هائی که درشاهنامه فردوسی از دریا دیده میشود خود مینمایاند که آن شاعر بزرگ دریاشناس نبوده . همچنین بعد از آنکه شاه عبّاس گمرون را درخلیج فارس که لنگرگاه کشتیهای پرتقالیها وهلندی‌ها و انگلیسها بود تصرّف کرد وآنرا بنام بندرعبّاسی نامید کمی نگذشت که آن‌بندر بتدریج روبخرابی گذاشت و ازحیّز استفاده بحری افتاد . امروز هم (یعنی زمان تالیف این کتاب که ۳۵ سال قبل باشد) هنوز اغلب کشتیهائی که درخلیج هست مربوط بعربهاست . خلاصه آنکه اقدامات نادرشاه در تشکیل بحریه عقیم مـاند و شاید اگر در خرج زر و سـیم خود کمی از خسّت خود گذشته‌بود به نتیجه ای میرسید. درزمان ماهم حکمرانان ایران (مقصودمظفّرالدین‌شاه‌است) بواسطه عدم اطمینان بسیاست مملکت خود ثروت شخصی خود را برای‌خود ذخیره می کـنند و درخیر مملکت بکار نمی اندازند، نادر که پیش‌بین ومآل‌اندیش بود همین شیمه‌را داشت‌ولی نادر بهمان اندازه که حرص‌جمع مال‌داشت هوس جهانگیری نیز داشت، تنها بعداز کشتن رضاقلی‌میرزا دیگرجنگی نکرده وظاهراً از امید ترقیات بیشتر ایران برگشته و مأیوس شده بود .

در این بین در طبقات مختلف مردم که شیمی بودند حسّ شدید عدم رضایت

نسبت به‌نادر شروع کرده‌بود و یك قسمت آن نارضایتی نتیجه تحریکات روحانیان از عظمت افتاده بود. مخصوصاً محبوبیّت که نادر از بابت تعلیق سه سال مالیات گزاف که مغول تحمیل کرده بود پیدا نمود باز بواسطه عود بر آنها از بین رفت؛ حتّی مالیات معوّق را نیز مطالبه کردند و با اینطریق انحلال داخلی ایران بسرعت بسط یافت. نادر اینموقع باسستی وبی‌ارادگی غریبی که آنرا تنها میتوان نتیجه اختلال شعور دانست برضدّ عثمانیان حمله برد و اتفاقاً درآن جنگ کامیاب شد و ممالك تصرّف‌شدهٔ ایرانرا ازچنگ ترکها بدرآورد. پس کجامانده بود نقشه اتحاد بین ایران و ترکیه؟ پنجسال بقیهٔ عمرنادر عبارت بود ازیك سلسله خونریزیها که سبب عمدهٔآن حس ترس‌جان بود که مستولی‌نادرشده بود وبدست‌عدّه‌ای ازساخلوی شخصی‌خود که ازعناصر غیر ایرانی مرکب بود ایرانیها را تحت ظلم و فشار آورد وعدّهٔزیادی‌از شیعه بکشت. بالاخره نادر دچار جنون خوف و هراس گردید و بسوء ظن و شقاوت خود بیفزود بحدّیکه جمعی ازبین درباریان خود او بقتل وی هم پیمان شدند واورا در(۱۷۴۷=۱۱۶۰ه) کشتند.

نادرشاه نیز مانند دیگرفاتحین بزرگ یك‌نوع ماموریّت ازطرف‌خدا بخویشتن محوّل میدانست. عقاید مذهبی وی هرگز موافق طریقه اهل سنّت نبود گرچه او میخواست آن مذهب را بجای مذهب شیعه رایج سازد آنچه معلوم میشود درنظر داشت مذهب تازه‌ای آورد که بهترین تمام ادیان گذشته باشد(۱)ولی ظاهراً افکار این حکمران در آنباب روشن نبوده و بنقشه واصول معیّنی نرسید ولی میتوان گفت اگربنا بود نادر اصول دین‌تازه خودرا بعدازسال نحس(۱۷۴۱=۱۱۵۴ه) وضع نماید قطعاً یك قسمت احکام آن راجع بخونریزی میشد.

بعد ازنادر پسر برادر اوموسوم به‌علی‌باسم عادلشاه بتخت سلطنت جلوس نمود؛ لقب عادل نسبت باین شخص همان اندازه بی‌مناسبت بود که نسبتا بشاه صفی اوّل زیرا وی نیز بیجهة تخلّص‌عادل داشت. عادلشاه یکسال سلطنت کرد ودعوی‌کرد که واسطه قتل نادر اوبوده است واز این‌راه خواست جلب توّجه و محبّت مردم

را که وقتی نادر را ستوده و اکنون از مظالم او آزاد شده بودند بنماید. از وقایع سلطنت عادلشاه آنکه قندهار از تصرّف ایران بدر آمد و سردار لشکر افغانی نادر یعنی احمد خان ابدالی (که بعد لقب درّانی برخود داد) درآن شهر تأسیس حکومت مستقلی نمود. نیز شیعیان دو باره سر برافراشته و سنّیان را تضییق و تعقیب کردند، گرچه این عمل سبب عکس العملهائی در آینده گردید. عادلشاه بدست برادرش ابراهیم خلع شد و ابراهیم عنوان سلطنت یافت ولی بسی نگذشت که وی نیز مقتول سپاهیان خودش شد. دراین موقع از اعقاب نادرتنها پسری که از رضاقلی میرزا باقی بود وازطرف مادر نسبت اش به صفویه می رسید برسر کار آمد.

این شخص که شاهرخ نام داشت مانند همنامش شاهرخ پسر تیمور دارای لیاقت و استعداد بود وشاید اگر زنده میماند لایقتر جانشین نادرشاه میگشت ولی افسوس که این شاه ۱۵ ساله درجنگ با دیگر مدّعیان مغلوب گردیده و او را از دو دیده محروم کردند، دربقیّهٔ عمر بحکومت درخراسان کفایت نموده دراواخر (۱۷۴۹ = ۱۱۶۳ ه) یا اوائل (۱۷۵۰ = ۱۱۶٤ ه) سید محمّد نام باسم سلیمان دوّم که نیز از طرف مادر بصفویان منسوب بود خواست سلطنت سلالهٔ خود را ادامه دهد ولی سپاهیان شاهرخ او را بسزای نابینا کرده شدن آن جوان مقتول ساختند.

مآخذ: محمّد مهدی: تاریخ نادری (۱۷٤۸-۱۷۰۹ = ۱۱۶۱-۱۱۲۱) - ایضاً ازهمان مؤلف: دورهٔ نادری - محسن بن حنیف: جوهر صمصام (احوال نادر درهند) - عبدالکریم کشمیری بیان واقع (ازهجوم هند تا ۱۷۸٤ - ۱۱۹۹) - [نظام الدّین عشرت، شاهنامه نادری - داستان] کروزینیسکی J. Th. Krusiniski.

هنوی (J. Hanuay)، شرح انقلابات ایران محتوی وقایع سلطنت سلطان حسین و هجوم افغانها وسلطنت سلطان میر محمود و خلفش سلطان اشرف باتاریخ نادرقلی از تولد در (۱۶۸۷ = ۱۰۹۹ ه) تاوفاتش (۱۷٤۷ = ۱۱۶۰ ه) (بانگلیسی): لندن ۱۷۵۳ (مؤلف ترجمه آلمانی این کتاب را بکار برده) - فریزر (Fraser): تاریخ نادرشاه که اوّل طهماسبقلی خان موسوم بوده. تاریخ صحیح نادرشاه با شرح فتح هندوستان محتوی مراسلات بین نادر شاه و شاه هند و نادرشاه و پسرش با مقدّمه مفیدی در تعریف ملخص تاریخ ایران و هند. لندن ۱۷۳۲-٤۱ (بطبع ۱۷٤۲ لندن رجوع شود) رجوع کنید به فهرست شواب (Schwab) شماره های ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳-اوتر (J. Otter) سیاحت در ترکیه و در ایران با شرحی در خصوص فتوحات طهماسب قلی خان (فرانسوی) پاریس ۱۷٤۸.

۱۶ - زندیان

ایران همواره بعد از افول یك دولت مقتدر میدان ظهور سران عشایر و ستیزه جویان و مدّعیان بوده است واین قاعده در اثر انقراض دولت نادری نیز تحقّق پیدا نمود یعنی عدّه ای از رؤسای ایلات و یاغیان خروج کردند، در میان اینها دوتن مقتدرتر وتواناتر بود یکی علیمردانخان و دیگر کریمخان که ریاست طائفهٔ زند داشت، خانوادهٔ زند یکی ازشاخهای عشیرهٔ لك کرد بود و اکنون داشت در تاریخ ایران موقع مهمّی پیدا می کرد. در(۱۷۵۱ = ۱۱۶۵) این دوشخص خواستند با همدستی اسمعیل ازخاندان صفویرا که ازخطر تعقیب رسته وجان بدربرده بود بسریرسلطنت ایران نشانند و خود بنام وی زمام اموررا مشترکاً در دست گیرند. ولی کریمخان زند (که تسمیه صحیح تر زندی یعنی منسوب بطائفه زند است) بواسطه مردپروری وعدالت گستری که داشت در بین سپاهیان ودیگر طبقات مردم و جاهتی بسزا رسانید ودرنتیجه این قدر و منزلت دارای نفوذ گردید ورقیب خود را که بین شان پیچیدگی پیدا شده بود بدون اشکال ازمیان برداشت وقسمت جنوب مملکت ربقه حکومت اورا گردن نهاد. پس کریمخان رو بشمالیهای ایران آورد واوّل دفعه با آزاد خان افغان که از سرداران سابق نادرشاه بود وبعد از وی در آذربایجان مقرّ جسته بود تصادم نمود ودر حوالی قزوین از وی شکست خورده تامحل خشت درحوالی خلیج عقب نشینی کرد ولی دراین نقاط حریف را درمعبری تنگ[1] محصور نموده وکاملاً مقهور و مغلوب کرد. آزادخان که با معدودی ازاین معرکه جان بدر برده بود ازطرف دیگردچار مخاصمت یك مدّعی دیگر که محمّد حسنخان قاجارباشد گردید و بالاخره بناچارقرار بانقیاد کریمخان داده ودرعداد خادمان با صداقت وی اندر آمد

---

۱ - مقصود قسمت کتل کماج سرراه بوشیراست که در آنجا کریم یاری رستم سلطان حاکم خشت ازکمین جسته وکار افغان را ساختند.

قاجاریان یکی ازعشایر هفت گانه‌قزلباشی بودند رجوع به‌ص ۸۲ شود . رئیس سابق این طائفه یعنی امیرپیرمحمّد درآنزمان درتاریخ ایران اظهار وجودی‌نمود. محمد حسنخان منسوب بود بآن شعبه طائفه قاجار کـه شاه عبّاس بزرك آنها را به استرادباد کوچ داده بود و عمر این طائفه از دو شعبه دیگر قاجار طولانی‌تر شد. رئیس‌طائفه قاجار در استراباد شاهقلیخان جدّ محمّد حسنخان بود که در اواخر سلطنت سلطان سلیمان اوّل در استراباد درگذشت پسر شاهقلیخان فتحعلیخان بود که در زمان شاه‌طهماسب دوّم نـامی داشت ولی‌ظهور نادر او را در پشت سر گذاشت(در ۱۷۲۶ مقتول گردید). فتحعلیخان که اورا مورّخین قاجار عنوان شاه هم داده اند برای تحصیل تاج و تخت قیام کرد وبا ۵۰۰۰۰ هزار سوار حرکت نموده اصفهانرا تصرّف کرد، سپس‌بفارس هجوم آورد وکریمخان را در آنجا محاصره نمود ولی جریان کار بروفق مرام او نشد و قسمت بزرگی از لشکریـانش پراکنده گردیدوعاقبت ناچارازبازگشت‌شده در(۱۷۵۸=۱۱۷۱ ه)بمازندران عودت کرد. بعد محمّد حسن‌خان درجنگ با کریمخان کشته گردید[1] و طائفه او تسلیم‌وی‌شد. کریمخان برطبق رفتاریکه‌باآزادخان کرده بود ازتقصیرآنها هم‌درگذشت و آقا محمّد خان فرزند ارشد محمّد حسنخان رابخدمت خویش پذیرفت در اواسط سال(۱۷۶۰=۱۱۷۳ ه) تمام ایران تابع فرمان کریمخان بود مگرخراسان که حکومتش برضایت خود کریمخان در دست شاهرخ اعمی بود. با اینهمه پادشاه زندی متوالیاً مجبور میشد لشکرکشیها باطراف و حدود بکند تا وسـایل امنیّت در همه جا فراهم آید. سرداران بزرگ کریمخان برادران خودش صادق خان و زکیخان بودند و ایـن دوّمی در قساوت و سختی نقطه مقابل کریمخان بود. کریم‌خان برضدّ عثمانیها نیزهجوم کرد وبرادرش صادقخان را مأمور تسخیر بصره

۱ ـ در مازندران دشت قُرقَ با شیخعلیخان سردار کریم خان جنگیده و مغلوب شده و پای اسبش بیاطلاق فرورفت وبدست یکی از قاجاریان موسوم به سبزعلی که با دشمن ساخته بود کشته گردید (۱۱۷۱).

نمود و آز شهر بتصرّف ایران در آمد و تا (۱۷۷۹=۱۱۹۲ه) جزو ممالك ایران بود.

کریم‌خان تاآخرعمرش این اسم‌ساده را نگهداشت والقاب دیگر برخود نگرفت و در تواریخ‌هم اورا بهمین نام یاد کردند تا اینکه این‌حکمران بزرگ در اوایل ماه مارس (۱۷۷۹=۱۱۹۳ه) وفات‌نمود. کریم خان ازپادشاهان قابل توجه مشرق زمین بود، این شخص‌درویش نبود تا بگوئیم از مال دنیا روگردان شده و پوست درویشی را بر تخت شاهان ترجیح داده بود، واقعاً وی ساده‌تر از آن بود که این مقام‌را دریابد ولی باید گفت که این‌مرد پیر خانواده‌بود، وعاطفه پدری داشت ومملکت را مانند خانه ومردم را مثل‌اولاد خود میدید. با اینکه وی شاهزاده صفویرا که وقتی او و علیمردانخان اتابکان آن شاهزاده بودند از عنوان سلطنت محروم ساخت باز خودش لقب شاهی نپذیرفت، تنها بعنوان وکیل قناعت کرد. باید گفت که درنهاد کریمخان مایه بزرگی ونجابت بود وجانبه‌ای داشت ودرسایه عدالت و مردانگی قلوب مردم‌رابرخود جلب کرد و دیر زمانی بود که ملّت ایران اینگونه اخلاق ورفتار را از بزرگی ندیده بودند. اگر گاهی کریمخان درمواقع جنگ از اتّخاذ تصمیم وداشتن عزم ثابت و اقدام مؤثر وا می ماند در انتخاب سرکردگان لایق که نیّت اورا عملی نمایند قصور نمیکرد وهر که را برمیگزید آزادی و اختیار باو می بخشید. در واقع از وقتی که محمد حسنخان از شیراز برگشت کریم‌خان شخصاً درجنگها شرکت نکرد واین‌مهم‌را بعهدهٔ سرداران لایق واگذار کرد وخود باصلاحات داخلی مملکت پرداخت وچون این پادشاه‌حریص وطمّاع‌نبود ودربار ساده وکم‌خرجی داشت پس‌وضع مالیات گزاف را احتیاج‌پیدا نکرد و از این حیث هم موجبات شکران تبعه خود را فراهم ساخت. غالباً مهربان بود وملاطفت شیمه‌داشت ولی گناهی‌که پیش آمد او را بخشم اندر میکرد بأس‌شدید هولناکی‌نشان میداد.

اگر مملکتی که کریمخان درآن روی کار آمد بنیانش استوار وترتیب و انتظام قدیمش برقرار بود بیشك سلطنت این شاه لایق تأثیرات دائمی و فواید باقی میداشت ولی افسوس اوضاع ایران پاشیده تر ازآن بودکه یك حکومت کوتاه بتواند نظم ثابتی ایجاد نماید.

فهرست خلفاء و امراء و سلاطین که در کتاب ذکری از آنها هست

(از طرف مترجم تهیّه شده)

۱ - خلفاءِ راشدین

	سال هجری		سال هجری
ابوبکرعبدالله عتیق بن ابی قحافة الصدّیق	۱۱	عثمان بن عفّان ذوالنّورین	۲۳
عمر بن الخطّاب الفاروق	۱۳	علی بن ابی طالب المرتضیٰ ع	۳۵–۴۰

۲ - امویان

۱ - معاویة بن ابی سفیان	۴۱	۸ - عمر بن عبدالعزیز	۹۹
۲ - یزید بن معاویه	۶۰	۹ - یزید بن عبدالملک	۱۰۱
۳ - معاویة بن یزید	۶۴	۱۰ - هشام بن عبدالملک	۱۰۵
۴ - مروان بن حکم	۶۴	۱۱ - ولیدبن یزید	۱۲۵
۵ - عبدالملک بن مروان	۶۵	۱۲ - یزید بن الولید	۱۲۶
۶ - ولید بن عبدالملک	۸۶	۱۳ - ابراهیم بن الولید	۱۲۶
۷ - سلیمان بن عبدالملک	۹۶	۱۴ - مروان بن محمّد	۱۲۷–۱۳۲

۳ - عباسیان

۱ - عبدالله **السفاح** بن محمّد	۱۳۲	۵ - ابوجعفر هارون **الرشید** بن المهدی	۱۷۰
۲ - ابوجعفر عبدالله **المنصور** بن محمّد	۱۳۶	۶ - ابوموسی محمّد بن **الامین** بن الرّشید	۱۹۳
۳ - ابو عبدالله محمّد **المهدی** بن المنصور	۱۵۸	۷ - ابو جعفر عبدالله **المأمون** بن الرّشید[1]	۱۹۸
۴ - ابومحمّد موسی الهادی بن المهدی	۱۶۹		

۱ - ابراهیم پسر مبارك پسر مهدي نیز دعوی خلافت داشت ۲۰۲.

	سال هجری
۸ ـ ابواسحق محمّد **المعتصم** بالله بن الرّشید[۱]	۲۱۸
۹ ـ ابوجعفر الهارون **الواثق** بالله بن المعتصم	۲۲۷
۱۰ ـ ابوالفضل جعفر **المتوکل** علی الله بن المعتصم	۲۳۲
۱۱ ـ ابوجعفر محمّد **المنتصر** بالله بن المتوکل	۲۴۷
۱۲ ـ ابوالعبّاس احمد **المستعین** بالله بن محمّد المعتصم	۲۴۸
۱۳ ـ ابوعبدالله محمّد **المعتز** بالله بن المتوکل	۲۵۲
۱۴ ـ ابواسحق محمّد **المهتدی** بالله بن الواثق	۲۵۵
۱۵ ـ ابوالعباس احمد **المعتمد** علی الله بن المتوکل	۲۵۶
۱۶ ـ ابوالعبّاس احمد **المعتضد** بالله بن الموفق بن المتوکل	۲۷۹
۱۷ ـ ابومحمّد علی **المکتفی** بالله بن المعتضد	۲۸۹

	سال هجری
۱۸ ـ ابوالفضل جعفر **المقتدر** بالله بن المعتضد[۲]	۲۹۵
۱۹ ـ ابومنصور محمّد **القاهر** بالله بن المعتضد	۳۲۰
۲۰ ـ ابوالعبّاس احمد **الراضی** بالله بن المقتدر	۳۲۲
۲۱ ـ ابواسحق ابراهیم **المتقی** بالله بن المقتدر	۳۲۹
۲۲ ـ ابوالقاسم عبدالله **المستکفی** بالله بن المکتفی	۳۳۳
۲۳ ـ ابوالقاسم الفضل **المطیع** بالله بن المقتدر	۳۳۴
۲۴ ـ ابوالفضل عبدالکریم **الطائع** لله بن المطیع	۳۶۳
۲۵ ـ ابوالعبّاس احمد **القادر** بالله بن اسحق المقتدر	۳۸۱
۲۶ ـ ابوجعفر عبدالله **القائم** بامر الله بن القادر	۴۲۲
۲۷ ـ ابوالقاسم عبدالله **المقتدی** بامر الله بن محمّد بن القائم	۴۶۷

۱ ـ ابوالعباس پسر مأمون و محمّد پسر القاسم در ۲۱۸ دعوی خلافت داشتند.

۲ ـ ابوالعباس عبدالله المرتضی پسر معتزّ در ۲۹۶ و ابومنصور محمّد القاهر در ۳۱۷ دعوی خلافت داشتند.

	سال هجری
۲۸ ـ ابوالعبّاس احمد **المستظهر** بالله بن المقتدی	۴۸۷
۲۹ ـ ابوالمنصور الفضل **المسترشد** بالله بن المستظهر	۵۱۲
۳۰ ـ ابوجعفر المنصور الرّاشد بن المسترشد	۵۲۹
۳۱ ـ ابو عبدالله محمّد **المقتضی** لامرالله بن المستظهر	۵۳۰
۳۲ ـ ابو المظفّر یوسف **المستنجد** بالله بن المقتضی	۵۵۵

	سال هجری
۳۳ـ ابو محمّد الحسن **المستضی**بامرالله بن المستنجد	۵۶۶
۳۴ـ ابوالعبّاس احمد **الناصر** لدین الله بن المستضی	۵۷۵
۳۵ ـ ابونصر محمّد **الظاهر** بامرالله بن النّاصر	۶۲۲
۳۶ ـ ابو جعفر المنصور **المستنصر** بن الظاهر	۶۲۳
۳۷ ـ ابو احمد عبدالله **المستعصم** بالله بن المستنصر	۶۴۰ـ۶۵۶

۴ ساجیان آذربایجان

	سال هجری
ابوالساج اول پسر دیوداو . بسال ۲۶۶ در جندیشابور بمرد	۲۲۶
ابوالمسافر محمد افشین پسر دیوداو	

	سال هجری
دیوداو دوّم پسر محمّد	۲۸۸
ابوالقاسم یوسف پسر دیوداو	۲۸۸
ابوالمنصور فتح پسر محمّد	۳۱۵

(در ۳۱۸ آذربایجان باز تابع عبّاسیان گردید)

۵ ـ طاهریان

	سال هجری
۱ ـ طاهر پسر حسین ذوالیمینین (اهل پوشنگ خراسان)	۲۰۵
۲ ـ طلحه پسر طاهر	۲۰۷
۳ ـ علی پسر طاهر	۲۰۷
۴ ـ عبدالله پسر طاهر	۲۱۴

	سال هجری
۵ ـ طاهر دوم پسر عبدالله	۲۳۰
۶ ـ محمّد پسر طاهر پسر عبدالله	۲۴۸
۷ ـ طاهر سوّم بن محمّد	۲۵۹
۸ ـ احمد پسر عبدالله الخجستانی	۲۶۱

۶ ـ صفاریان

	سال هجری
۱ ـ یعقوب پسر لیث	۲۶۱
۲ ـ عمرو بن لیث	۲۶۵
۳ ـ طاهر بن محمد بن عمرو	۲۸۷

(امرائی مانند عبدالله خجستانی ، عبدالعزیز ساری ، حسین بن طاهر)

۷ ـ سامانیان

	سال هجری
۱ ـ نصر اول پسر احمد	۲۶۱
۲ ـ اسمعیل بن احمد	۲۷۹
۳ ـ احمد بن اسمعیل	۲۹۵
۴ ـ نصر دوم پسر احمد	۳۰۱
۵ ـ نوح اول پسر نصر	۳۳۱
۶ ـ عبد الملك اول پسر نوح	۳۴۳
۷ ـ منصور بن نوح	۳۵۰
۸ ـ نوح دوم پسر منصور	۳۶۵
۹ ـ منصور دوم پسر نوح دوم	۳۸۷
۱۰ ـ عبدالملك دوم پسر نوح دوم	۳۸۹

۸ ـ ایلك خانیان (ترکستان)

۱ ـ شهاب الدوله هارون بغرا خان بن سلیمان (۱)	۳۸۲ـ۴
۲ ـ ابوالحسین نصر اول پسر علی	۳۸۳ـ۴۰۳
۳ ـ قطب الدوله ابونصر احمد بن علی	۴۰۱ـ۴۰۷
۴ ـ شرف الدین طغان خان بن علی	۴۰۳ـ۴۰۸
۵ ـ ابوالمظفر ارسلان خان اول پسر علی	
۶ ـ یوسف قدر خان اول	۴۲۳ وفات
۷ ـ شرف الدوله ابوشجاع ارسلان خان دوم	۴۲۱ـ۴۲۵
۸ ـ محمود اول بغراخان	۴۲۵ـ۴۳۵

۱ ـ بعضی از مورّخین بغرا بن موسی نوشته اند و بارتولد در کتاب ترکستان آنرا اختیار کرده رجوع به کتاب مذکور ص ۲۵۷ .

ایلك خانیان در سمت مغرب :

سال هجری	
۱ ـ جغراتکین	
۲ ـ ابو المظفر عماد الدوله ابراهیم طمغاج بن نصر (یا طفغاج)	۴۶۰ـ۴۴۰
۳ ـ شمس الملك نصر دوم پسر طمغاج	۴۲۷ وفات
۴ ـ خضر خان پسر طمغاج	
۵ ـ احمدخان دوم پسر خضر	۴۸۸ وفات
۶ ـ محمودخان دوم	۴۰۵ـ۵ وفات
۷ ـ قدر خان دوم پسر عمر بن احمد	۴۹۵ وفات
۸ ـ محمود ارسلان سوم بن سلیمان	
۹ ـ ابوالمعالی حسن تکین پسر علی	
۱۰ ـ رکن الدین محمودخان سوم پسر ارسلان	
۱۱ ـ قلج طمغاج (طفغاج) خان بن محمد	۵۵۸
۱۲ ـ جلال الدین علی کرکان پسر حسن تکین	

در مشرق :

سال هجری	
۱ ـ طغرل خان بن یوسف قدر خان	۴۳۹ـ۵۵
۲ ـ طغرل تکین بن طغرل	۴۵۵
۳ ـ هارون بغراخان بن یوسف قدر خان	۴۹۶ـ۴۵۵
۴ ـ نورالدوله احمدبن ارسلان خان	

۹ ـ علویان طبرستان

سال هجری	
۱ ـ حسن بن زید	۲۵۰
۲ ـ محمد بن زید	۲۷۰
۳ ـ ناصر حسن بن علی الاطروش	۳۰۱
۴ ـ حسن بن قاسم	۳۱۶ـ۳۰۴

۱۰ ـ جستانیان «دردیلم»

سال هجری	
مرزبان بن جستان	۱۸۹
جستان در ۲۵۲ زنده بود	

سال هجری		سال هجری	
وهسودان پسر جستان		مرزبان بن الحسن	٤٢٠
جستان	٢٩٠	کامرو دیلمی	٤٣٠ـ٤٣٤ والی ساوه
علی بن وهسودان	٣٠٧ وفات		

١١ ـ مسافریان یا مرزبانیان

«در آذربایجان و اران و طارم»

سال هجری		سال هجری	
١ ـ مرزبان اول پسر محمد	٣٤٦ وفات	٤ ـ مرزبان دوم پسر اسمعیل	٣٥٥
٢ ـ جستان پسر مرزبان	٣٤٦ وفات	٥ ـ	
٣ ـ وهسودان دوم پسر محمد	٣٤٩	٦ ـ ابراهیم دوم پسر مرزبان	٣٨٧
(ابراهیم اول	٣٤٩)		

١٢ ـ دابویان (بنی دابویه)

«سپهبدان طبرستان و گیلان»

سال هجری		سال هجری	
١ ـ گیل پسر گیلانشاه	٢٥	٥ ـ داد برز مهر فرخان	١٠٣
٢ ـ دابوی پسر گیل	٤٠	٦ ـ ساروبه پسر فرخان	١١٦
٣ ـ خورشید اول پسر گیل	٥٦	٧ ـ خورشید دوم پسر دادبرزمهر	١١٦
٤ ـ فرخان پسر دابوی	٩٠		

١٣ ـ بادوسپانان

«رویان و نور و کجور»

سال هجری		سال هجری	
١ ـ بادوسپان اول پسر گیل	٤٠	٢ ـ خورزاد پسر بادوسپان	٧٥

سال هجری	سال هجری
۳ ـ بادوسیان دوم پسر خورزاد ۱۰۵	۱۰ ـ هزار سندان پسر بنداد پسر شیرزاد ۲۷٤
٤ ـ شهریار اول پسر بادوسیان ۱٤۵	۱۱ ـ شهریار سوم پسر جمشید پسر دیوبند ۲۸٦
۵ ـ ونداد امید پسر بادوسیان ۱۷۵	۱۲ ـ شمس الملوك محمد بن شهریار ۳۲۷
٦ ـ عبدالله پسر ونداد امید ۲۰۷	۱۳ ـ استوندار ابوالفضل پسر محمد ۳۵٤
۷ ـ فریدون پسر قارن پسر شهریار ۲٤۱	
۸ ـ بادوسیان سوم پسر فریدون	
۹ ـ شهریار دوم پسر بادوسیان ۲۵۹	

۱٤ ـ باوندیان و کارنیان (آل قارن) بعد از اسلام

« در مازندران و جبال »

سلاله اول

سال هجری	سال هجری
۱ ـ باو ٤۵	۱۳ ـ دارا پسر رستم پسر شروین ۳۵۵
۲ ـ (بلاش ۵۹)	۱٤ ـ شهریار سوم پسر دارا ۳۵۸
۳ ـ سرخاب اول پسر باو ٦۸	۱۵ ـ رستم دوم پسر شهریار ۳۹٦
٤ ـ مهر مردان پسر سرخاب ۱۱۰	**سلاله دوم**
۵ ـ سرخاب دوم پسر مهرمردان ۱۳۵	۱ ـ حسام الدوله شهریار بن قارن ٤٦٦
٦ ـ شروین اول پسر سرخاب ۱۵۵	۲ ـ نجم الدوله قارن بن شهریار ۵۰۳
۷ ـ شهریار اول پسر شروین ۱۸۱	۳ ـ شمس الملوك رستم بن قارن ۵۱۱
۸ ـ شاپور پسر شهریار ۲۱۰	٤ ـ علاء الدوله علی شهریار ۵۱۱
۹ ـ قارن پسر شهریار ۲۲۲	۵ ـ شاه غازی رستم بن علی ۵۳٤
۱۰ ـ رستم اول پسر سرخاب پسر قارن ۲۵۳	٦ ـ علاء الدوله حسن بن رستم ۵٦۰
۱۱ ـ شروین دوم پسر رستم ۲۸۲	۷ ـ حسام الدوله اردشیر بن حسن ۵٦۷
۱۲ ـ شهریار دوم پسر شروین ۳۱۸	۸ ـ شمس الملوك رستم اردشیر ٦۰۲
	(منقرض بدست محمد خوارزمشاه)

تبصره ـ هنوز سلسله نصب سپهبدان و مرزبانان و امرای مازندران وگیلان و طبرستان بطور کامل تثبیت نشده و اخیرا بواسطه سکه شناسی ودیگر قراین تغییرات و اکتشافاتی بمیان می آید. راجع باین سلالها گذشته از آنچه در حاشیه ص ۳۹-۳۷ این کتاب آمده نیز رجوع شود به کتاب زامبور (28).

۱۵ ـ زیاریان آل زیار

جرجان و طبرستان

	سال هجری
۱ ـ مرداویج بن زیار	۳۱۵
۲ ـ ظهیر الدوله ابومنصور وشمگیر بن زیار	۳۲۳
۳ ـ ظهیر الدوله ابومنصور بیستون بن وشمگیر	۳۵۶
۴ ـ شمس المعالی ابوالحسن قابوس بن وشمگیر	۳۶۶
۵ ـ فلك المعالی منوچهر بن قابوس	۴۰۳
۶ ـ ابوکالیجار انوشیروان بن منوچهر	۴۲۰
۷ ـ دارا پسر قابوس	۴۲۴
انوشیروان منوچهر بازروی کارآمد	۴۲۶
۸ ـ اسکندر بن قابوس	۴۳۴
۹ ـ کیکاوس بن اسکندر	۴۴۱
۱۰ ـ جهانشاه بن کیکاوس	۴۶۲

۱۶ ـ بویان (آل بویه)

	سال هجری
۱ ـ عماد الدوله ابوالحسن علی	۳۳۸-۳۲۰
۲ ـ رکن الدوله ابوعلی الحسن	۳۶۶-۳۳۸

۱ ـ بویان بغداد:

	سال هجری
۱ ـ معز الدوله ابوالحسن احمد	۳۳۴
۲ ـ عز الدوله ابومنصور بختیار	۳۵۶
۳ ـ عضد الدوله ابوشجاع فناخسرو	۳۶۷
۴ ـ صمصام الدوله ابوکالیجار مرزبان	۳۷۲
۵ ـ شرف الدوله ابوالفوارس شیرذل	۳۷۶
۶ ـ بهاء الدوله ابونصر فیروز	۳۷۹
۷ ـ سلطان الدوله ابوشجاع	۴۰۳
۸ ـ مشرف الدوله ابوعلی الحسن	۴۱۲

	سال هجری
۹ ـ جلال‌الدوله ابوطاهر	۴۱۶
۱۰ ـ عمادالدین ابوکالیجار مرزبان	۴۳۵
۱۱ ـ الملك‌الرحیم ابونصر خسرو فیروز	۴۴۰

۲ ـ فارس و خوزستان :

	سال هجری
۱ ـ عمادلدین ابوالحسن علی	۳۲۲
۲ ـ عضدالدوله ابوشجاع فناخسرو	۳۳۸
۳ ـ شرف‌الدوله ابوالفوارس شیردل	۳۷۲
۴ ـ شمس‌الدوله ابوکالیجار مرزبان	۳۸۰
۵ ـ بهاءالدوله ابونصر فیروز	۳۸۸
۶ ـ سلطان‌الدوله ابوشجاع	۴۰۳
۷ ـ مشرف‌الدوله ابوعلی‌الحسن	۴۱۲
۸ ـ عمادالدین ابوکالیجار مرزبان	۴۱۵
۹ ـ الملك‌الرحیم ابونصر خسرو فیروز	۴۴۰

۳ ـ کرمان:

	سال هجری
۱ ـ معزالدوله ابوالحسین احمد	۳۲۴
۲ ـ عضدالدوله ابوشجاع فناخسرو	۳۳۸
۳ ـ شمس‌الدوله ابوکالیجار مرزبان	۳۷۲
۴ ـ بهاءالدوله ابونصر فیروز	۳۸۸
۵ ـ قوام‌الدوله ابوالفوارس	۴۰۳
۶ ـ عمادالدین ابوکالیجار مرزبان	۴۱۹
۷ ـ ابو منصور فولادستون	۴۴۰

۴ ـ جبال(عراق و قسمتی از آذربایجان):

	سال هجری
۱ ـ عمادالدین ابوالحسن علی	۳۲۰
۲ ـ رکن‌الدوله ابوعلی‌الحسن	۳۳۵

۵ ـ همدان و اصفهان :

	سال هجری
۱ ـ مؤیدالدوله ابومنصور بویه	۳۶۶
۲ ـ فخرالدوله ابوالحسن علی (درری حکومت داشت)	۳۷۳
۳ ـ شمس‌الدوله ابوطاهر	۳۸۷

سال هجری	سال هجری
٤ـ مجدالدوله ابوطالب رستم (دروی) ٣٨٧	کاکویان (بنی کاکویه در اصفهان
٥ ـ سماءالدوله ابوالحسن ٤١٢	وهمدان) ٤١٢ ـ ٣

٦ ـ عمان :

سال هجری	سال هجری
١ ـ عضدالدوله ابوشجاع فناخسرو ٣٦٣	٣ ـ بهاءالدوله ابونصر فیروز ٣٨٨
٢ ـ شمس الدوله ابوکالیجار مرزبان ٣٧٢	

١٧ ـ غزنویان

(در ایران و هندوستان)

سال هجری	سال هجری
١ ـ البتکین ٣٥١	١١ ـ مسعود دوم پسر مودود ٤٣٢
٢ ـ ابواسحق ابراهیم پسر البتکین ٣٥٢	١٢ ـ علی ابوالحسن بهاءالدوله
٣ ـ بلکاتکین ٣٥٥	پسر مسعود اول ٤٤٠
٤ ـ پیری ٣٦٢	١٣ ـ عبدالرشید عزالدوله بن محمود ٤٤٠
٥ ـ سبکتکین ناصرالدوله ٣٦٦	(طغرل غاصب ٤٤٤)
٦ ـ اسمعیل پسر سبکتکین ٣٨٧	
٧ ـ محمود یمین الدوله ٣٨٨	١٤ ـ فرخزاد جمال الدوله بن مسعود ٤٤٤
٨ ـ جلال الدوله محمد پسر محمود ٤٢١	١٥ ـ ابراهیم ظهیرالدوله بن مسعود ٤٥١
٩ ـ ناصر دین الله مسعود اول	١٦ ـ مسعود سوم علاءالدوله بن
پسر محمود ٤٢١	ابراهیم ٤٩٢
(سلطنت کوتاه ثانوی محمد	١٧ ـ شیرزاد کمال الدوله بن مسعود ٥٠٨
جلال الدوله ٤٣٢)	
١٠ ـ شهاب الدوله ابوسعد مودود بن	١٨ ـ ارسلان سلطان الدوله بن
مسعود ٤٤٠	مسعود ٥٠٩

	سال هجری
۱۹ ـ بهرام شاه یمین‌الدوله بن مسعود	۵۱۲
۲۰ ـ خسروشاه معزالدوله بن بهرام	۵۴۷
۲۱ ـ خسرو ملک تاج‌الدوله بن خسروشاه	۵۵۵

(غزنویان بدست غوریان منقرض شدند)

۱۸ ـ کاکویان

بنی کاکویه

(اصفهان و همدان)

	سال هجری
۱ ـ علاءالدوله ابوجعفر محمد بن دشمنزار بن کاکویه	۳۹۸
۲ ـ ظهیرالدین ابومنصور فرامرز	۴۳۳
۳ ـ علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسب (همدان ونهاوند)	۴۴۳
۴ ـ ابو منصور علی بن فرامرز (در یزد تا ۴۸۸)	۴۶۹
۵ ـ علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسب دوم	۴۸۸

۱۹ ـ سلجوقیان

۱ ـ سلاجقهٔ بزرگ:

	سال هجری
۱ ـ رکن‌الدوله ابوطالب طغرل‌بیک	۴۲۹
۲ ـ عضدالدین ابوشجاع الب ارسلان	۴۵۵
۳ ـ جلال‌الدین ابوالفتح ملکشاه	۴۶۵
۴ ـ نصیرالدین محمود	۴۸۵
۵ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق	۴۸۷
۶ ـ ملکشاه دوم	۴۹۸
۷ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد	۴۹۸
۸ ـ معزالدین ابوحارث سنجر	۵۱۱-۵۵۲

(مغلوب خوارزمشاهان شدند)

۲ ـ سلاجقهٔ کرمان:

۱ ـ عمادالدین قره ارسلان قاورد بیک	۴۳۳	۷ ـ ارسلانشاه	۴۹۴
۲ ـ کرمان شاه	۴۶۵	۸ مغیث‌الدین محمد	۵۳۶
۳ ـ حسین	۴۶۷	۹ ـ مغیث‌الدین طغرل شاه	۵۵۱
۴ ـ رکن‌الدین سلطان شاه	۴۶۷	۱۰ ـ بهرامشاه / ۱۱ ـ ارسلان شاه دوم / ۱۲ ـ ترکان شاه (دریکسال برقابت هم سلطنت میکردند)	۵۶۲
۵ ـ توران شاه	۴۷۷		
۶ ـ ایران شاه	۴۹۰	۱۳ ـ محمد دوم	۵۸۳

(بدست ترکان غز منقرض شدند)

۳ ـ سلجوقیان سوریه:

۱ ـ توتوش بن الب ارسلان	۴۸۷	۳ ـ الب ارسلان اخرس بن رضوان	۵۰۷
۲ ـ رضوان بن توتوش (دقاق بن توتوش در دمشق)	۴۸۸	۴ ـ سلطانشاه بن رضوان	۵۱۱ ـ ۵۰۸

۴ ـ سلجوقیان عراق و کردستان:

	سال هجری		سال هجری
۱ ـ مغیث‌الدین محمود	۵۱۱	۶ ـ محمد	۵۴۸
۲ ـ غیاث‌الدین داود	۵۲۵	۷ ـ سلیمانشاه	۵۵۴
۳ ـ طغرل اول	۵۲۶	۸ ـ ارسلانشاه	۵۵۶
۴ ـ غیاث‌الدین مسعود	۵۲۷	۹ ـ طغرل دوم	۵۷۳
۵ ـ معین‌الدین ملکشاه	۵۴۷		

۵ ـ سلجوقیان روم :

سال هجری

۱ – سلیمان اول پسر قتلمش ۴۷۰
۲ – (سلطنت بیگانه) ۴۷۹
۳ – قلیج ارسلان داود ۴۸۵
۴ – ملکشاه اول ۵۰۰
۵ – مسعود اول ۵۱۰
۶ – عزالدین قلیج ارسلان ۵۵۱
۷ – قطب الدین ملکشاه دوم ۵۸۴
۸ – غیاث الدین کیخسرو اول ۵۸۸
۹ – رکن الدین سلیمان دوم ۵۹۷
۱۰ – قلیج ارسلان سوم ۶۰۰

سال هجری

۱۱ – کیخسرو ۶۰۱
۱۲ – عزالدین کیخسرو اول ۶۰۷
۱۳ – علاءالدین کیقباد اول ۶۱۶
۱۴ – غیاث الدین کیخسرو دوم ۶۳۴
۱۵ – عزالدین کیکاوس دوم ۶۴۳
۱۶ – رکن الدین قلیج ارسلان چهارم ۶۵۵
۱۷ – غیاث الدین کیخسرو سوم ۶۶۶
۱۸ – غیاث الدین مسعود دوم ۶۸۲
۱۹ – علاءالدین کیقباد دوم ۷۰۰–۶۹۶

(مغلوب مغول و ترکان عثمانی شدند)

۲۰ ـ باطنیان (یا اسمیعیلیان یا ملاحده)

(قلعه الموت)

سال هجری

۱ ـ حسن صبّاح ۴۸۳
۲ ـ کیا بزرگ امید رودباری ۵۱۸
۳ ـ محمد اول پسر بزرک امید ۵۳۲
۴ ـ حسن دوم پسر محمد ۵۵۷
۵ ـ نورالدین محمد دوم پسر حسن دوم ۵۶۱

سال هجری

۶ ـ جلال الدین حسن سوم بن محمد دوم ۶۰۷
۷ ـ علاءالدین محمد سوم پسر حسن سوم ۶۱۸
۸ ـ رکن الدین خور شاه ۶۵۳

۲۱ ـ شروانشاهان

سلاله اوّل : سال هجری

۱ – یزیدبن مزیدبن زایدهٔ شیبانی (والی ارمنیه در زمان هارون) ۱۸۳

(چند امیر دیگر بی اهمیت) :

سال هجری		سال هجری	
۲ - خالدبن یزید مزید	۲۰۹	۸ - ابوطاهربن فولان‌بن محمد	۳۰۵
۳- محمدبن خالد	»	۹ - محمدبن ابی طاهر	۳۳۷
٤ - هیثم بن خالد	»	۱۰ - احمدبن محمد	۳٤٥
٥ - محمدبن هیثم	»	۱۱ - محمدبن احمد	۳۷۰
٦ - هیثم بن محمد	»	۱۲ - یزیدبن احمد	۳۸۱
۷ - علی‌بن هیثم	۳۰۰		

سلاله دوّم (مقرّ شماخه) :

سال هجری		سال هجری	
۱۳ - منوچهربن یزید	٤۱۸	یزید	٤٤۱
۱٤ - ابو منصور علی‌بن یزید	٤۲٥	۱۷ - سالاربن یزید	٤٤۱
۱٥ - قبادبن یزید	٤۳٥	۱۸ - فریبرزبن سالار	٤٥٥
۱٦ - بخت‌نصرعلی‌بن فولان‌بن یزید		۱۹ - فریدون‌بن فریبرز	٤٥٥

سلاله سوم :

سال هجری		سال هجری	
منوچهر	۹۰۳	رستم خان	۱۰٤٥
القاص میرزابن اسمعیل صفوی	۹٤٥	خسرو سلطان	۱۰٥۱
عبدالله خان	۹٥۸	مهرعلی خان	۱۰٦٦
(عثمان‌پاشا ویوسف‌خان‌ازطرف‌عثمانی)		منوچهر خان	۱۰٦۷
قرّخ خان	۱۰٤۳		

سلاله چهارم :

سال هجری		سال هجری	
فتحعلی	۱۱۸۰	قاسم خان	۱۲۰۳
عسکربن محمد سعید	۱۲۰۳	مصطفی خان	۱۲۱۲

شروانشاهان ـ خاقانیان

	سال هجری
١ ـ ابوالمظفر منوچهربن کسران	٥٥٠
٢ ـ اخستان اول‌بن منوچهر	٥٥٦
٣ ـ فرخزاداول‌بن منوچهر	٥٦٦
٤ ـ گرشاسب بن فرخزاد	٥٧٥
٥ ـ علاء‌الدین فریبرزبن گرشاسب	٦٢٢
٦ ـ اخستان دوم‌بن فریبرز	٦٤٩
٧ ـ فرخزاد دوم بن فریبرز	٦٨٠
٨ ـ کیقبادبن فرخزاد	٧١٧
٩ ـ کیکاوس بن کیقباد	٧٤٥
١٠ ـ هوشنگ‌بن کیکاوس	٧٧٤
١١ ـ شیخ ابراهیم بن محمد دربند بن کیقباد	٧٨٤
١٢ ـ خلیل‌الله اول بن ابراهیم	٨٢١
١٣ ـ فرخ سیربن خلیل	٨٦٩
١٤ ـ بهرام بک‌ابن فرخ سیر	٩٠٦
١٥ ـ غازی بک‌بن فرخ سیر	٩٠٧
١٦ ـ محمود غازی	٩٠٨
١٧ ـ شیخ ابراهیم دوم پسر فرخ سیر	٩٠٨
١٨ ـ خلیل‌الله دوم پسر ابراهیم دوم	٩٣٠
١٩ ـ شاهرخ بن فرخ میرزا	٩٤٢
(شاه طهماسب صفوی)	
٢٠ ـ برهان علی‌بن خلیل‌الله	٩٥١
٢١ ـ میرزا ابوبکربن برهان	٩٥١

٢٢ ـ سلغریان

(اتابکان فارس)

١ ـ مظفرالدین سنقربن مودود	٥٤٣
٢ ـ مظفرالدین‌زنگی‌بن مودود	٥٥٦
٣ ـ تکله پسر زنگی	٥٧٠
٤ ـ طغرل بن سنقربن مودود	٥٩٠
٥ ـ سعد اول پسر زنگی (سعدبن زنگی)	٥٩٩
٦ ـ ابوبکر قتلغ خان پسر سعد	٦٢٨
٧ ـ سعد دوم پسر قتلغ	٦٥٨
٨ ـ محمدبن سعد اول	٦٥٨
٩ ـ محمد شاه‌بن سلغر شاه	٦٦٠
١٠ ـ سلجوقشاه‌بن سلغر شاه	٦٦١
١١ ـ آبش خاتون بنت سعد دوم	٦٦٣

(حمله مغول)

۲۳ ـ هزاراسپی‌ها

(مقر لرستان و شهر ایذج در شمال شرقی خوزستان که عامه مال امیر مینامند)

سال هجری

۱ ـ ابو طاهربن محمد ۵۴۳

۲ ـ نصرةالدین هزار اسپ پسر ابو طاهر ۶۰۰

۳ ـ تکله پسر هزار اسپ ۶۵۰

۴ ـ شمس‌الدین الپ ارغون‌بن هزار اسپ ۶۵۷

۵ ـ یوسف‌شاه‌اول‌پسر الپ‌ارغون ۶۷۳

۶ ـ افراسیاب اول پسر یوسف‌شاه ۶۸۷

۷ ـ نصرةالدین احمدپسر الپ‌ارغون ۶۹۶

سال هجری

۸ ـ رکن‌الدین یوسف شاه دوم پسر؟احمد ۷۳۳

۹ ـ مظفرالدین افراسیاب دوم پسر یوسف ۷۴۰

۱۰ ـ شمس‌الدین هوشنگ پسر فولان پسر یوسف ۷۵۶

۱۱ ـ احمد (؟) ۷۸۰

۱۲ ـ ابوسعید (؟) ۸۱۵

۱۳ ـ حسین ۸۲۰

۱۴ ـ غیاث‌الدین ۷۲۷

(مغلوب تیموریان شدند ـ در لرستان سلسله دیگر نیز از هزار اسپیان سلطنت کرده‌اند)

۲۴ ـ اتابکان آذربایجان

(مقرّ عمده اردبیل)

سال هجری

۱ ـ شمس‌الدین ایلدکز ۵۳۱

۲ ـ شمس‌الدین ابوجعفر محمدجهان پهلوان بن ایلدکز ۵۶۸

۳ ـ مظفرالدین قزل ارسلان بن عثمان بن ایلدکز ۵۸۱

سال هجری

۴ ـ نصرةالدین ابوبکربن محمد ۵۸۷

۵ ـ مظفرالدین ازبک‌پهلوان بن محمد ۱۰۷_۲۲

(مغلوب خوارزمشاهان)

۲۵ ـ شاه‌ارمن

(بیکتیموریان ـ در خلاط)

سال هجری

۱ ـ سوقمان قطبی ۵۹۳

سال هجری

۲ ـ ظهیرالدین ابراهیم شاه ارمن پسر سوقمان ۴۰۶

	سال هجری
۳ ـ احمدبن سوقمان	۵۲۱
٤ ـ نصرالدین سوقمان دوم پسر ابراهیم	۵۲۲
۵ ـ سیف‌الدین بیکتیمور	۵۸۱
٦ ـ بدرالدین اقسنقور پسر سوقمان دوم	۵۸۹
۷ ـ الملک منصور محمدبن بیکتیمور	۵۹٤
۸ ـ عزالدین بلبان	٦۰۳

(مغلوب ایوبیان شدند)

۲٦ـ سربداران

(خراسان و دامغان)

	سال هجری
۱ ـ عبدالرزاق بن فضل‌الله	۷۳۷
۲ ـ وجیه‌الدین مسعودبن فضل‌الله	۷۳۸
۳ ـ آی تیمور محمد	۷٤٤
٤ ـ اسفندیار	۷٤٦
۵ ـ فضل‌الله	۷٤۷
٦ ـ شمس‌الدین علی	۷٤۸
۷ ـ یحیی بن کراب	۷۵۳
۸ ـ ظهیرالدین	۷۵۷
۹ ـ حیدر القصاب	۷٦۰
۱۰ ـ لطف‌الله	۷٦۰
۱۱ ـ حسن دامغانی	۷٦۱
۱۲ ـ علی المؤید	۷٦٦
درویش رکن‌الدین که غاصب بود	۷۸۰ـ۷۷۸

(در ۷۸۳ مغلوب تیمور شدند)

۲۷ـ خوارزمشاهان

سلالهٔ اول:

	سال هجری
۱ ـ ابوسعید احمدبن محمد	۳٤۰
۲ ـ ابو عبدالله محمدبن احمد	
۳ ـ مامون بن محمد	۳۸۵
٤ ـ ابوالحسن علی بن مامون	۳۸۷
۵ ـ ابوالعباس مامون بن مامون	۳۹۰
٦ ـ ابو حارث محمدبن علی بن مامون	٤۰۷

(در ٤۰۸ مغلوب محمود غزنوی)

سلالهٔ دوم :

	سال هجری
۱ ـ التونتاش (حاجب محمود غزنوی)	۴۰۸
۲ ـ هارون‌بن التونتاش	۴۲۳
۳ ـ اسمعیل خاندان بن‌التونتاش	۴۲۵
۴ ـ شاه ملك	۴۲۹

(در ۴۳۴ مغلوب طغرل بیك شدند)

سلالهٔ سوم :

	سال هجری
۱ ـ انوشتکین غرچه	۴۷۰
۲ ـ قطب‌الدین محمدبن انوشتکین	۴۹۰
۳ ـ اتسزبن محمد	۵۲۱
۴ ـ ایل ارسلان بن آتسز	۵۵۱
۵ ـ سلطانشاه ابوالقاسم محمودبن ایل ارسلان	۵۶۸
۶ ـ ابوالمظفر تکش‌بن ایل ارسلان	۵۸۹
۷ ـ علاءالدین محمدبن تکش	۵۹۶
۸ ـ جلال‌الدین منکبرنی پسر محمد	۶۱۷

(۶۲۸ مغلوب مغول شد)

۲۸ ـ مغول

(یا ایلخانیان)

	سال هجری
۱ ـ هلاکو	۶۵۴
۲ ـ اباقا	۶۶۳
۳ ـ احمد تکودار	۶۸۰
۴ ـ ارغون	۶۸۳
۵ ـ کیخاتو	۶۹۰
۶ ـ بایدو	۶۹۴
۷ ـ غازان محمود	۶۹۴
۸ ـ اولجایتو خدابنده محمد	۷۰۳
۹ ـ آرپاغون	۷۳۶
۱۰ ـ موسی	۷۳۶

۲۹ ـ جلایریان

(یا ایلکانیان)

ـ در عراق وآذربایجان ـ

	سال هجری
۱ - تاج‌الدین شیخ حسن بزرک	۷۳۶
۲ - شیخ اویس بن حسن	۷۵۷
۳ ـ جلال‌الدین حسین بن اویس	۷۷۶
بایزیدبن اویس (در کردستان)	۷۸۶
٤ - غیاث‌الدین احمدبن اویس	۷۸٤
۵ - شاه ولد	۸۱۳
تاندو (بیوهٔ شاه ولد)	(۸۱٤)
٦ - محمودبن ولد (تحت نظر تاندو)	۷۱٤
۷ - اویس بن ولد	۸۱۸
۸ - حسین علاءالدوله	۸۲۷

۳۰ ـ مظفریان

(فارس ، کرمان ، کردستان)

	سال هجری
۱ - مبارزالدین محمدبن المظفر	۷۱۳
۲ - قطب‌الدین شاه محمود	۷۵۹
۳ - جلال‌الدین ابوالفوارس شاه شجاع	۷٦۵
٤ - مجاهدالدین زین‌العابدین	۷۸٦
۵ - عمادالدین احمد (کرمان)	۷۸٦
٦- نصرةالدین یحیی (یزد)	۷۸۹
۷ - شاه منصور (اصفهان)	۷۸۹

۳۱ ـ آل کرت

(بلخ ، غزنه ، سرخس ، نیشابور)

	سال هجری
۱ - شمس‌الدین محمد اول	٦۸٤
۲ - رکن‌الدین بن شمس‌الدین (٦۸۲ـ٦۷۷)	
۳ - فخرالدین بن رکن‌الدین	٦۸٤
٤ - غیاث‌الدین بن رکن‌الدین	۷۰٦

	سال هجری
٥ - شمس الدین دوم پسر غیاث الدین	۷۲۹
٦ - حافظ بن غیاث الدین	۷۳۰
۷ - معز الدین حسین بن غیاث الدین	۷۳۲
۸ - غیاث الدین پیرعلی دوم پسر معز الدین	۷۷۲

۳۲ - تیموریان

(ایران و ماوراءالنهر - پایتخت سمرقند)

	سال هجری
۱ - تیمور لنک قطب الدین	۷۷۱
۲ - خلیل	۸۰۷
۳ - شاهرخ	۸۰۷
٤ - علاء الدوله الغ بیك پسر شاهرخ	۸۵۰
٥ - رکن الدین عبداللطیف بن ابراهیم بن شاهرخ	۸۵۳
٦ - عبدالله بن ابراهیم بن شاهرخ	۸۵٤
۷ - ابوسعید محمد بن میرانشاه	۸۵۵
۸ - احمد بن ابی سعید	۸۷۲
۹ - محمود بن ابی سعید	۸۹۹

امراء ماوراءالنهر

	سال هجری
بایسنقر بن محمود	۹۰۰
علی بن محمود	۹۰۳
بابر	۹۰۳

۳۳ - سیاه گوسفندان (قره قویونلو)

(آذربایجان - پایتخت تبریز)

	سال هجری
۱ - قره محمد تورمش پسر بیرام خواجه	۷۸۰
۲ - ابو نصر قره یوسف نویان پسر محمد	۷۹۰
۳ - پیر بوداق	۸۱۰
٤ - اسکندر بن یوسف	۸۲۳
٥ - مظفرالدین جهانشاه بن یوسف	۸٤۱
٦ - حسنعلی	۸۷۲

۳۴ ـ سفید گوسفندان (آق قویونلو)

(آذربایجان)

	سال هجری		سال هجری
۱ - بهاءالدوله قرا یولوق	۷۸۰	۷ - بایسنقربن یعقوب	۸۹۶
۲ - نورالدین حمزه	۸۳۹	۸ - رستم‌بن مقصود	۸۹۷
۳ - معزالدین جهانگیر	۸٤۸	۹ - احمدبن محمد	۹۰۲
٤ - اوزن حسن‌بن علی	۸۵۷	۱۰ - مرادبن یعقوب	۹۰۳
۵ - خلیل‌بن اوزن حسن	۸۸۳	۱۱ - الوندبن یوسف	۹۰۵
٦ - یعقوب بن اوزن حسن	۸۸٤	۱۲ - محمدبن یوسف	۹۰٦

۳۵ ـ صفویان

	سال هجری		سال هجری
۱ - شاه اسمعیل اول	۹۰۷	۸ - سلیمان اول	۱۰۷۷
۲ - شاه طهماسب اول	۹۳۰	۹ - حسین	۱۱۰۵
۳ - اسمعیل دوم	۹۸٤	۱۰ - طهماسب دوم	۱۱۳۵
٤ - محمد خدابنده	۹۸۵	۱۱ - عباس سوم	۱۱٤٤
سلطان امیر حمزه (چندماه)	۹۸۵	۱۲ - سلیمان دوم	۱۱٦۳
۵ - شاه عباس کبیر	۹۸۹	۱۳ - اسمعیل سوم	۱۱٦۳
٦ - شاه صفی	۱۰۳۸	۱٤ - سلطان حسین دوم	۱۱٦۳
۷ - شاه عباس دوم	۱۰۵۲	۱۵ - محمد شاه ابوالفتح	۱۲۰۰

(افغانان)

	سال هجری		سال هجری
محمود بن میرویس	۱۱۳۵	آزاد خان	۱۱٦٦
اشرف بن عبدالله	۱۱۳۷		

٣٦ ـ افشاریان

	سال هجری
١ - نادر شاه	١١٤٨
٢ - عادلشاه	١١٦٠
٣ - ابراهیم	١١٦١
٤ - شاهرخ	١١٦١
حکومت علیمراد خان بختیاری	١١٦٣

٣٧ ـ زندیان

	سال هجری
١ - محمد کریم خان	١١٦٣
٢ - ابوالفتح خان	١١٩٣
٣ - محمد علی	١١٩٣
٤ - صادق خان (شیراز)	١١٩٣
٥ - علیمراد خان	١١٩٥
٦ - جعفر خان	١١٩٩
٧ - لطفعلی خان	١٢٠٣

فهرست نخبهٔ نامها

فهرست کتابهائیکه در ترجمهٔ این تاریخ رجوع بانها شده

الف ـ کتابهای اسلامی :

۱ ـ **تاریخ سرجان ملکم** ،

۲ ـ **تاریخ یمینی** ، ترجمهٔ ابو الشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی جرفادقانی (در اواخر قرن هفتم (از کتاب الیمنی تألیف محمدبن محمد الجبار العتبی درزمـان سلطان محمود (تاوقایع سال ٤١١ هجری) .

۳ ـ **کتاب التوسل الی الترسل** ، تألیف بهاء الدین محمدمنشی علاء الدین محمدتکش خوارزمشاه (٦١٧ ـ ٥٩٦) (عکس ازنسخه پاریس متعلق بوزارت معارف).

٤ ـ **معجم البلدان** ، تألیف شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت الحموی (انجام تألیف در ٦٢١) چاپ مصر در ده جلد ۱۳۲۵-۱۳۲۳ هجری .

٥ ـ **مجالس المؤمنین** ، تألیف قاضی نورالله مرعشی (در ۱۰۱۰ ـ ۹۹۳ هـ) .نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس .

٦ ـ **تاریخ الرسل والملوك** ، لابی جعفر محمّدبن جریر الطبری (تاریخ تألیف قرن ٤) چـاپ فرنگ باهتمام دخویه شروع ۱۸۷۹ .

۷ ـ **کتاب مروج الذهب** ، تألیف ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی (قرن ٤) چاپ پاریس ١٨٦١ .

۸ ـ **کتاب فتوح البلدان** ،تألیف احمدبن یحیی بن جابر بغدادی بلاذری (متوفی در ۲۷۹) چاپ مصر ۱۳۱۹ هـ .

۹ ـ **زبدة النصرة و نخبة العصره** ، عمادالدین محمدبن محمدبن حامد کاتب اصفهانی چاپ لیدن ،باهتمام هوتسما ۱۸۸۹ میلادی (تألیف انوشیروان خالد متوفی

در ۵۳۲ وزیر سلطان محمودبن محمدبن ملکشاه سلجوقی و تعریب عماد کاتب در ۵۷۹).

۱۰ - **کتاب الاخبارالطوال**، تألیف ابی‌حنیفه احمدبن‌داودالدینوری (متوفی در ۲۸۲) لیدن ۱۸۸۸ میلادی.

۱۱ - **مختصر کتاب الفرق بین‌الفرق**، تألیف عبد القاهربن طاهرابی‌منصور البغدادی (متوفی در۴۲۹) چاپ مصر ۱۳۹۲۱.

۱۲ - **کتاب الملل والنحل**، تألیف ابوالفتح محمدالشهرستانی (متوفی‌در۵٤۸)، چاپ لندن۱۸٤٦

۱۳ - **کتاب الفخری فی‌الاداب السلطانیه والدول الاسلامیة**، تألیف محمد بن علی‌بن طباطباالمعروف بابن‌الطقطقی (تألیف در ۷۰۱) چاپ مصر ۱۹۲۳

۱٤ - **الفهرست**، تألیف محمدبن اسحق‌الندیم (در۳۷۷) چاپ مصر ۱۳٤۸.

۱۵ - **کتاب البدأ والتاریخ**، تألیف مطهربن‌طاهر مقدسی (تألیف در اواسط قرن چهارم) باهتمام کلمان هوار پاریس ۱۹۱۹.

۱٦ - **خاندان نوبختی**، تألیف عباس اقبال طهران ۱۳۱۱ هجری شمسی.

۱۷ - **گاتها**، سرود های زرتشت تألیف و ترجمهٔ پور داود از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی و بمبئی و ایران لیگ ۱۹۲۷،

۱۸ - **چهار مقاله**، تألیف احمدبن‌عمربن علی‌النظامی العروضی‌السمرقندی (در حدود سنهٔ ۵۰۰ هجری) چاپ لیدن ۱۹۰۹.

۱۹ - **کتاب العبر ودیوان المبتداء والخبر**، تألیف عبدالرحمن محمدبن خلدون (قرن هشتم).

٢٠ ـ **کتاب زین‌الاخبار**، تالیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاك محمود گردیزی (در حدود ٤٥٠ هـ) باهتمام محمد ناظم چاپ برلین مطبعه ایرانشهر ١٩٢٨م.

٢١ ـ **احوال واشعار ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی سمرقندی**، تألیف سعید نفیسی، طهران ١٣١٠.

٢٢ ـ **کتاب الاثار الباقیه عن القرون الخالیه** تألیف ابوریحان محمدبن احمدبن البیرونی الخوارزمی (در ٣٩٠ هـ) چاپ آلمان جدید، ١٩٢٣.

٢٣ ـ **قابوس‌وشمگیر زیاری**، نگارش جناب‌آقای‌میرزاعباسخان اقبال، برلین‌چاپخانه ایرانشهر ١٣٤٢ هـ. ق.

٢٤ ـ **شهریاران گمنام**، بخش نخستین دیلمان (جستانیان، کنگریان، سالاریان) نگارش کسروی تبریزی، چاپ نخستین طهران ١٣٠٧

٢٥ ـ **تاریخ الکامل** تألیف ابوالحسن علی‌بن ابی‌الکرم ... الشیبانی‌معروف به‌ابن الاثیر (قرن هفتم)، چاپ مصر از ١٣٠١.

٢٦ ـ **تاریخ‌روضة‌الصفا**، تألیف‌محمدبن خاوندشاه‌مشهور میرخواند (تالیف‌قرن نهم)

٢٧ ـ **کتاب وفیات الاعیان وانباءابناء الزمان**، للقاضی احمد الشهیربابن خلّکان (قرن‌هفتم) چاپ مصر در دوجلد ١٤٧٥ هـ.

٢٨ ـ **تاریخ ابوالفداء** تألیف ملك‌المؤیدعمادالدین ابوالفداءاسمعیل (متوفی در سال ٧٣٢) چاپ استانبول در چهار جلد ١٢٨٦ هـ

٢٩ ـ **کتاب‌الیمینی**، تألیف‌ابونصر محمّدعُتبی (تاحدود وقایع ٤١١) چاپ‌لاهور ١٣٠٠هـ

٣٠ ـ **تاریخ بیهقی** (یا تاریخ مسعودی تألیف در ٤٥١هـ) چاپ طهران‌ایضاً چاپ کلکته ١٨٦٦.

۳۱ - **کتاب راحة‌الصدور و آیة السرور**، در تاریخ آل سلجوق، تألیف محمد بن علی‌بن‌سلیمان‌الراوندی (در ۵۹۹ ه) چاپ لیدن هلند ۱۹۲۱.

۳۲ - **تاریخ گزیده**، تألیف حمدالله‌بن ابی‌بکربن‌نصر مستوفی (در سنه ۷۳۰) چاپ لندن ۲۱۱۰.

۳۳ - **تذکرة الشعرا**، تألیف امیر دولتشاه‌بن‌علاءالدوله‌سمرقندی، چاپ لیدن ۱۹۰۰).

۳۴ - **تحفة النظار فی غرایب الامصار وعجایب الاسفار**، تألیف ابوعبدالله‌محمدابن بطوطه (قرن ۸) چاپ پاریس ۱۸۹۳ درچهار جلد.

۳۵ - **حدودالعالم**(جغرافی بفارسی)، تاریخ تالیف ۳۷۲ چاپ لنینگراد ۱۹۳۰ .

۳۶ - **سیرة جلال الدین منکبرنی** (منکوبرنی)، تألیف محمد بن‌نصربن‌محمدالمنشی النسوی (قرن هفتم) چاپ پاریس ۱۸۹۱.

۳۷ - **طبقات‌ناصری**، تألیف ابو عمر عثمان منهاج‌الدین (قرن هفتم)چاپ کلکته.

۳۸ - **تجزیة الامصار وتزجیة الاعصار**، تألیف شهاب‌الدین‌عبدالله‌شیرازی‌معروف به وصّاف‌الحضرة (قرن هفتم).

۳۹ - **جامع‌التواریخ**، تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی (قرن هشتم) .

۴۰ - **تاریخ‌جهانگشا**، تالیف علاءالدین عطاملك جوینی (قرن‌هفتم) چاپ لیدن.

ب ـ کتابهای اروپائی:

1—Encyclopaedia Britannica
2—Grundriss der iranischen Philologie, 2 vol E. Greiger U. W. Kuhn, Strassburg 1895—1904
3—Catalogue of Persian Mss. in The British Museum, C. Rieu, 4 vol. London 1819—1895.
4—A Descriptive Catalogue of the Historical Manuscripto in the Arabic & Persian languages W. H. Morley (London 1854).
5—Storia della Poesia Persiana, Italo Pizzi, Torino 1894.
6—Coup d'Oeuil sur l'Histore de la Perse, I. Darmsteter, Paris 1887.
7—The Caliphate, Rise, Decline, And Fall, sir W. Muir, Edinburgh 1924.
8—Culturgeschichte des Orients, A. von Kremer, 2 vol. Wien 1875—1877.
9—Turkestan Down to The Mongol Invasion, W. Bartold. Oxford, 1928.
10—Iranisches Namenbuch, F. Justi, Marburg 1895.
11—Zoroaster the Prophet of Ancient Iran, N. J. 1919
12—A Literary History of Persia, E. G. Browne, 4 vol. Cambridge 1929.
13—Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams. A. von Kremer Leipzig 1873.
14—The Encyclopaedia of Islam; Leyden, 1913—1933
15—A History of Persia, 2 vol. Sir Percy Sykes, London 1921.
16—The Lands of the Eastern Caliphate, Le Strange, Cambridge 1930 چاپ اول ۱۹۰۵
17—The Life and Times of Sultan Mahmud, Muhammad Nazim, Cambridge 1931
18—The Mohammedan Dynasties, S. Lane-Poole, 1925.
19—Mazandaran and Astarabad, H. L. Rabino, London 1928.
20—La Domination Des Dailamites, A. Minorsky, Paris 1932.
21—عجب‌نامه A volume of Oriental Studies Presented to E. G. Browne Cambridge 1922.
22—History of Tabaristan (A.H. 613) ibn Isfandyar, E. G. Browne, Leyden 1905.
23—Tabari, übersetzt von Th. Noeldeke, Leyden 1879.
24—L'Empire des Sassanides A. Christensen, Kobenhaven 1907.
25—B. d'Osson, Histoir des Mongols, 4 vol. 1834-5.
26—Sir H. Howorth, History of the Mongols, 4 vol. 1876-1888.
27—E. De Zembaur: Manuel de Genealogie et de Chronologie, Hanovre 1927

از اول فروردین ماه تا اول شهریور ماه ۱۳۱٤ در مطبعه مجلس بطبع رسید
مصحح طبع کتاب ـ مهدی اکباتانی